



کتاب



طب یوسفی

موسوم ۶

جامع الفوائد

تألیف

علیم یوسف بن محمد بن یوسف

الطیب السوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جامع الفوائد

نویسنده:

یوسف بن محمد یوسفی هروی

ناشر چاپی:

نسخه خطی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۳۹	جامع الفوائد
۳۹	مشخصات کتاب
۴۰	[مقدمه]
۴۱	[برخی از علامات امراض و امارات اعراض]
۴۱	علاج امراض سر مطلقا صداع
۴۲	صداع دموی
۴۲	اشاره
۴۲	رباعیه
۴۲	صفت شربت
۴۲	اشاره
۴۲	رباعیه
۴۳	اشارات بمسهلات
۴۳	اشاره
۴۳	رباعیه
۴۳	صفت نقوع
۴۳	صداع بلغمی
۴۳	اشاره
۴۴	صفت روغن قسط
۴۴	صفت روغن فرقیون
۴۴	بیان مسهلانی
۴۴	صفت منضج
۴۴	صفت کل قند عسلی
۴۵	صفت حبّ ایاره

- ۴۵ صفت ایارج فیکرا
- ۴۵ صفت حبّ قوقایا صبر سقوطری
- ۴۵ صداع سوداوی
- ۴۵ اشاره
- ۴۵ رباعیه
- ۴۵ صفت شربت افیمون
- ۴۶ صفت روغن بابونه
- ۴۶ صفت روغن بادام
- ۴۶ صفت منضج
- ۴۶ صفت معجون نجاح
- ۴۶ صفت حبّ افیمون
- ۴۷ صفت حب اسطوخودوس
- ۴۷ صداع از گرمی
- ۴۷ اشاره
- ۴۷ رباعیه
- ۴۷ صداع از برودت
- ۴۷ اشاره
- ۴۷ رباعیه
- ۴۷ صفت ترتیب
- ۴۷ اشاره
- ۴۸ رباعیه
- ۴۸ درد شقیقه
- ۴۸ اشاره
- ۴۸ صفت طلاء
- ۴۸ رباعیه
- ۴۹ صفت لخلخه

۴۹	هم در علاج سرسام
۴۹	هم در علاج سرسام
۴۹	تدبیر تب بلغمی
۴۹	رباعیه
۵۰	رباعیه
۵۰	اشاره
۵۰	نسیان
۵۰	رباعیه
۵۰	صفت ماده الحیوه
۵۰	حمق و رعونت
۵۰	اشاره
۵۱	صفت معجون بلاد
۵۱	صفت روغن جوز
۵۱	کیفیت گرفتن عسل بلاد
۵۱	اشاره
۵۱	رباعیه
۵۱	در علاج جمود
۵۲	صفت حقه
۵۲	سبات
۵۲	اشاره
۵۲	علامتش در بلغمی
۵۲	صفت شاف
۵۲	در علاج سبات
۵۳	سهر
۵۳	نطول
۵۳	جنون

۵۴	اشاره
۵۴	علاج جنون
۵۴	هم در علاج جنون
۵۴	عشق
۵۵	سدر
۵۵	دوار
۵۵	اشاره
۵۵	صفت اطریفل خورد
۵۵	صفت شراب لیمو
۵۵	صرع
۵۶	اشاره
۵۶	در علاج صرع
۵۶	سکته
۵۶	اشاره
۵۶	رباعیه
۵۶	کابوس
۵۷	اشاره
۵۷	علامت بد در کابوس
۵۷	خدر
۵۷	فالج
۵۷	اشاره
۵۸	علامتش در بلغمی
۵۸	صفت ماء العسل
۵۸	صفت ماء الاصول
۵۸	در علاج فالج
۵۹	صفت روغن قسط و فرقیون

۵۹	لقوه
۵۹	اشاره
۵۹	در علاج لقوه
۶۰	اختلاج
۶۰	اشاره
۶۰	صفت حتی
۶۰	تشنج
۶۰	اشاره
۶۰	تمدد
۶۰	رباعیه
۶۱	علاج امراض چشم
۶۱	برد
۶۱	سلاق
۶۲	شرناق
۶۲	غرب
۶۲	جرب
۶۲	سبیل
۶۲	اشاره
۶۲	صفت شیاف
۶۲	صفت شیاف احمر شادنج
۶۳	رمد
۶۳	طرفه
۶۳	ظفره
۶۳	اشاره
۶۳	صفت روشیانا
۶۴	دمعه

- ٦٤ قرحه العين
- ٦٤ بياض
- ٦٤ انتشار
- ٦٥ ضيق الحدقه
- ٦٥ خيالات
- ٦٥ اشاره
- ٦٥ صفت مسهلى
- ٦٦ نزول الماء
- ٦٦ عشا
- ٦٦ جهر
- ٦٦ ضعف البصر
- ٦٦ اشاره
- ٦٧ علاج امراض كوش طرش
- ٦٧ صفت دارونى كه دافع بلغم باشد
- ٦٧ طنين
- ٦٧ اشاره
- ٦٨ صفت روغن مورد
- ٦٨ وجع الاذن
- ٦٨ قرحه الاذن
- ٦٨ دخول الحيوان فى الاذن و تولد الدود
- ٦٩ دخول الماء فى الاذن
- ٦٩ اشاره
- ٦٩ علاج امراض بينى خشم
- ٦٩ صفت مسهلى
- ٦٩ نتن الانف
- ٧٠ جفاف الانف

٧٠	قرحه الانف
٧٠	اشاره
٧٠	رباعيه
٧٠	رعاف
٧٠	اشاره
٧١	تعداد ادويه رعافيه
٧١	زكام
٧١	اشاره
٧١	صفت شراب نيولوفر
٧١	در علاج زكام
٧٢	صفت شربت زوفا
٧٢	علاج امراض روى ماشرا
٧٢	اشاره
٧٢	رباعيه
٧٢	صفت مسهلى
٧٢	دشنام
٧٢	اشاره
٧٣	صفت مطبوخ هليله
٧٣	علاج امراض لب تشقق الشفه
٧٣	اشاره
٧٣	رباعيه
٧٣	ورم الشفه
٧٣	اشاره
٧٤	رباعيه
٧٤	علاج امراض دهان قلاع
٧٤	علاج قلاع

٧٤	اشاره
٧٤	رباعيه
٧٥	سيلان الماء من الفم
٧٥	اشاره
٧٥	صفت كوارش زيده
٧٥	صفت كوارش عود
٧٥	بخر
٧٥	اشاره
٧٥	رباعيته
٧٦	صفت حب المسك
٧٦	نوع ديكر صفت حب المسك
٧٦	علاج امراض دندان وجع السن
٧٦	رباعيه
٧٦	صفت سكنجبين
٧٦	علامتش
٧٦	علاجش
٧٧	ضرس
٧٧	دود السن
٧٧	استرخاء اللثة
٧٧	لثة دامسه
٧٨	ورم اللثة
٧٨	تاكل اللثة
٧٨	اشاره
٧٨	رباعيته
٧٨	صفت سرکه عنصل
٧٨	بطلان الدوق

٧٨ ----- رباعيته

٧٨ ----- ثقل اللسان

٧٩ ----- اشاره

٧٩ ----- علامتش

٧٩ ----- صفت غرغره

٧٩ ----- ورم اللسان

٧٩ ----- تشقق اللسان

٧٩ ----- اشاره

٧٩ ----- رباعيته

٨٠ ----- حرقه اللسان [١]

٨٠ ----- جفاف اللسان

٨٠ ----- اشاره

٨٠ ----- رباعيه

٨٠ ----- ورم اللهاه

٨٠ ----- اشاره

٨١ ----- صفت غرغره

٨١ ----- استرخاء اللهاه

٨١ ----- اشاره

٨١ ----- رباعيه

٨١ ----- صفت غرغره

٨١ ----- استرخاء اللوذتين

٨٢ ----- خناق

٨٢ ----- اشاره

٨٢ ----- رباعيه

٨٢ ----- صفت شربت نيلوفر

٨٢ ----- ببايد دانست

- ٨٢ دخول العلق في الحلق
- ٨٢ اشاره
- ٨٣ صفت غرغره مذكوره
- ٨٣ قرحه الحلق
- ٨٣ اشاره
- ٨٣ مراد بموم روغن موم
- ٨٣ اشاره
- ٨٣ نشب العظم او الشوك في الحلق
- ٨٣ بلع الابره
- ٨٣ اشاره
- ٨٤ رباعيه
- ٨٤ طريق اختيار كردن آب انگور و مغناطيس
- ٨٤ ورم المرى
- ٨٤ اشاره
- ٨٤ رباعيته
- ٨٤ بجه الصوت
- ٨٤ اشاره
- ٨٥ رباعيه
- ٨٥ رباعيه
- ٨٥ صفت طبيخ زوفاء
- ٨٥ صفت شراب خشخاش
- ٨٥ ربو
- ٨٥ اشاره
- ٨٦ رباعيه
- ٨٦ رباعيه
- ٨٦ نفث الدم

۸۶	اشاره
۸۶	رباعیه
۸۶	صفت شربت انجبار
۸۶	علاج امراض سینه و شش سل
۸۶	اشاره
۸۷	رباعیه
۸۷	ذات الریه
۸۷	اشاره
۸۷	صفت شربت بنفشه
۸۷	شوصه
۸۷	اشاره
۸۷	رباعیه
۸۷	صفت شربت نیلوفر
۸۷	ذات الصدر
۸۸	اشاره
۸۸	رباعیه
۸۸	صفت شربت نیلوفر
۸۸	صفت حقنه
۸۸	علاج امراض دل خفقان
۸۸	اشاره
۸۸	رباعیه
۸۹	در علاج خفقان
۸۹	علامتش
۸۹	صفت طلاء
۸۹	در علاج خفقان
۸۹	اشاره

٨٩	رباعيه
٨٩	در علاج خفقان
٨٩	اشاره
٩٠	رباعيه
٩٠	صفت غاليه
٩٠	صفت روغن حب البان
٩٠	غشى
٩٠	اشاره
٩٠	در علاج غشى
٩١	علاج امراض پستان ورم التدى
٩١	صفت سکنجبین
٩١	قله اللین
٩١	اشاره
٩١	رباعيه
٩١	صفت شربت نیلوفر
٩١	علاج امراض معدة رجع المعده
٩١	اشاره
٩١	رباعيه
٩٢	صفت شربت دینار
٩٢	صفت معجون کمونى
٩٢	در علاج درد معدة
٩٢	اشاره
٩٢	رباعيه
٩٣	در علاج درد معدة
٩٣	صفت دواء
٩٣	المسک حلو

٩٣	صفت نوشدارو
٩٣	ورم المعده
٩٣	اشاره
٩٤	رباعيه
٩٤	قى
٩٤	اشاره
٩٤	صفت شراب به
٩٤	صفت رب
٩٤	شراب ليمو
٩٤	شراب ميبه
٩٥	صفت شراب حب الاس
٩٥	قى الدم
٩٥	اشاره
٩٥	صفت شربت حب الاس
٩٥	اشاره
٩٥	رباعيه
٩٥	ضعف المعده
٩٥	اشاره
٩٦	رباعيه
٩٦	جوع البقر
٩٦	اشاره
٩٦	رباعيه
٩٦	صفت مسيوس
٩٦	صفت مثلث
٩٧	شهوت كلبيه
٩٧	اشاره

- ۹۷ علامتش
- ۹۷ رباعیه
- ۹۷ فساد شهوه
- ۹۷ هیضه
- ۹۷ اشاره
- ۹۷ علاج امراض جگر ورم
- ۹۷ اشاره
- ۹۸ رباعیه
- ۹۸ عطش مفرط
- ۹۸ اشاره
- ۹۸ رباعیه
- ۹۸ صفت شربت انار
- ۹۸ ضعف الکبد
- ۹۸ اشاره
- ۹۹ در علاج ضعف جگر رباعیه
- ۹۹ سو القنیه
- ۹۹ اشاره
- ۹۹ علامتش
- ۹۹ استسقاء
- ۹۹ اشاره
- ۹۹ رباعیه
- ۱۰۰ صفت سکنجبین
- ۱۰۰ صفت شربت گرم
- ۱۰۰ صفت شربت سرد
- ۱۰۰ در علاج استسقا رباعیه
- ۱۰۰ یرقان اصفر

- ۱۰۰ اشاره
- ۱۰۰ رباعیه
- ۱۰۱ در علاج یرقان رباعیه
- ۱۰۱ صفت سکنجبین دیناری
- ۱۰۱ باید دانست
- ۱۰۱ علاجش
- ۱۰۱ علاج امراض سپرز
- ۱۰۱ ورم الطحال
- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۲ رباعیه
- ۱۰۲ نفخه الطحال
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۲ رباعیه
- ۱۰۲ صفت شربت دیناری
- ۱۰۲ امعاء
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۲ و عدد امعاء شش است
- ۱۰۳ اول معا اثنی عشریست
- ۱۰۳ دویم معاء صائم
- ۱۰۳ سیم معاء دقاق
- ۱۰۳ چهارم معاء اعور
- ۱۰۳ پنجم معاء قولون
- ۱۰۳ ششم معاء مستقیم
- ۱۰۳ اشاره
- ۱۰۳ رباعیه
- ۱۰۳ اسهال صفراوی

- ۱۰۳ اشاره
- ۱۰۴ علامتش
- ۱۰۴ رباعیه
- ۱۰۴ شربت زرک و رب
- ۱۰۴ اسهال دموی
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۴ علامتش
- ۱۰۴ علاج مشترک
- ۱۰۴ سحج
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۵ رباعیه
- ۱۰۵ صفت شربت انجبار
- ۱۰۵ علاج سحج رباعیه
- ۱۰۵ صفت شراب اس
- ۱۰۵ مغص
- ۱۰۵ اشاره
- ۱۰۵ علامتش
- ۱۰۶ صفت شربت دینار
- ۱۰۶ قولنج
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۶ ذکر عملی که انواع قولنج را نافع بود
- ۱۰۶ صفت معجون خیار شنبر
- ۱۰۶ حیات
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۷ رباعیه
- ۱۰۷ صفت ترتیب ادویه

- ١٠٧ حبّ القرع
- ١٠٧ اشاره
- ١٠٧ علامتش
- ١٠٧ صفت معجون مذکور
- ١٠٧ الدود الذى يشبه دود الخل
- ١٠٨ علامتش
- ١٠٨ رباعيه
- ١٠٨ زحیر صادق
- ١٠٨ اشاره
- ١٠٨ علامتش
- ١٠٨ صفت ربّ بهی
- ١٠٨ صفت برش عثا
- ١٠٩ زحیر کاذب
- ١٠٩ اشاره
- ١٠٩ رباعيه
- ١٠٩ صفت معجون بنفسج
- ١٠٩ علاج امراض مقعد بواسیر
- ١٠٩ علاج بواسیر
- ١١٠ صفت حب مقل
- ١١٠ اطریفل مقل
- ١١٠ صفت اطریفل مقل
- ١١٠ کیفیت خوردن افتمون بماء الجبن
- ١١١ تشقق المقعد
- ١١١ اشاره
- ١١١ رباعیه
- ١١١ رباعیه

- ١١١ صفت مرهم
- ١١١ مقل ازرق
- ١١١ ورم المقعد
- ١١١ اشاره
- ١١٢ علامتش
- ١١٢ رباعيته
- ١١٢ صفت مسهلي
- ١١٢ علاج امراض كرده و مثانه حصاه الكلبي
- ١١٢ ربح الكلبي
- ١١٢ صفت ماء الاصول
- ١١٣ ضعف الكلبي
- ١١٣ اشاره
- ١١٣ رباعيه
- ١١٣ صفت فلونيا
- ١١٣ ورم الكلبي
- ١١٣ اشاره
- ١١٣ رباعيه
- ١١٣ قرحه الكلبي
- ١١٣ اشاره
- ١١٤ رباعيه
- ١١٤ ورم المثانه
- ١١٤ اشاره
- ١١٤ علامتش
- ١١٤ رباعيته
- ١١٤ حصاه المثانه
- ١١٤ اشاره

- ١١٤ رباعيه
- ١١٥ طريق اختيار كردن حجر اليهود
- ١١٥ قرحه المئانه
- ١١٥ اشاره
- ١١٥ رباعيه
- ١١٥ صفت سفوف مدمل
- ١١٥ ربح المئانه
- ١١٥ اشاره
- ١١٥ رباعيه
- ١١٦ صفت ماء الاصول
- ١١٦ صفت روغن بيدانجير
- ١١٦ جرب المئانه
- ١١٦ اشاره
- ١١٦ رباعيه
- ١١٦ خلع المئانه
- ١١٦ اشاره
- ١١٦ رباعيه
- ١١٦ تقطير البول
- ١١٧ رباعيه [٢]
- ١١٧ حبس البول
- ١١٧ اشاره
- ١١٧ رباعيه
- ١١٧ خرقة البول
- ١١٧ اشاره
- ١١٨ صفت قرص كاكنج
- ١١٨ سلس البول

١١٨	البول فى الفراش
١١٨	ذبابيطس
١١٨	اشاره
١١٩	رباعيه
١١٩	صفت رب حصرم
١١٩	بول الدم
١١٩	صفت شراب زرك
١١٩	اشاره
١١٩	امراضى كه خاص مردانست
١١٩	ضعف الباه
١١٩	اشاره
١١٩	علامتش
١٢٠	رباعيه
١٢٠	كثره الاحتلام
١٢٠	اشاره
١٢٠	رباعيه
١٢٠	ابنه
١٢٠	اشاره
١٢٠	رباعيه
١٢١	صفت حب صبر
١٢١	عذيطه
١٢١	اشاره
١٢١	رباعيه
١٢١	صفت شياف مذکور
١٢١	فتقى
١٢١	اشاره

- ١٢١ رباعيه
- ١٢٢ الخصيه
- ١٢٢ اشاره
- ١٢٢ رباعيته
- ١٢٢ قرحه القضيب
- ١٢٢ اشاره
- ١٢٢ رباعيه
- ١٢٢ صفت مرهم مذکور
- ١٢٢ معظمت ذکر
- ١٢٣ رباعيه
- ١٢٣ علاج امراضى كه خاص زنانست
- ١٢٣ كثرت الطمث
- ١٢٣ اشاره
- ١٢٣ رباعيه
- ١٢٤ رتق
- ١٢٤ نتو الزحم
- ١٢٤ اشاره
- ١٢٤ رباعيه
- ١٢٤ صفت غاليه
- ١٢٤ رباعيه
- ١٢٥ صفت ماء الاصول
- ١٢٥ اختناق الزحم
- ١٢٥ اشاره
- ١٢٥ رباعيه
- ١٢٥ نفخه الزحم
- ١٢٥ اشاره

۱۲۵ رباعیه

۱۲۵ صفت پرزی

۱۲۶ حکه الزحم

۱۲۶ اشاره

۱۲۶ رباعیه

۱۲۶ بواسیر الزحم

۱۲۶ اشاره

۱۲۶ رباعیه

۱۲۶ تشقق الزحم

۱۲۶ اشاره

۱۲۶ رباعیه

۱۲۷ صفت ملتینی

۱۲۷ قرحه الزحم

۱۲۷ اشاره

۱۲۷ رباعیه

۱۲۷ صفت فرزجه

۱۲۷ ورم الزحم

۱۲۷ اشاره

۱۲۸ اشارت

۱۲۸ رباعیه

۱۲۸ ذکر ادویه

۱۲۸ اشاره

۱۲۸ رباعیه

۱۲۸ طریق استعمال ادویه

۱۲۹ علامت آنکه فرزند در رحم، مادر پسر است یا دختر

۱۲۹ اشاره

رباعیه ۱۲۹

اشارت بتدبیر زن حامله ۱۲۹

اشاره ۱۲۹

رباعیه ۱۲۹

بیان تدبیر زنی که دشوار زاید ۱۲۹

اشاره ۱۲۹

رباعیه ۱۳۰

علاج امراض در پشت و سردن و دست و پای ۱۳۰

اشاره ۱۳۰

رباعیه ۱۳۰

وجع الظهر ۱۳۰

اشاره ۱۳۰

رباعیه ۱۳۰

صفت روغن کل ۱۳۰

وجع المفاصل ۱۳۱

اشاره ۱۳۱

رباعیه ۱۳۱

اختیار کردن غاریقون ۱۳۱

وجع الورك ۱۳۱

اشاره ۱۳۱

رباعیه ۱۳۱

در علاج وجع الورك ۱۳۲

اشاره ۱۳۲

رباعیه ۱۳۲

صفت اطرینفل خورد ۱۳۲

عرق التّسا ۱۳۲

- ۱۳۲ اشاره
- ۱۳۲ رباعیه
- ۱۳۳ نقرس
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۳ رباعیه
- ۱۳۳ داء الفیل
- ۱۳۳ علامتش
- ۱۳۳ دوالی
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۳ رباعیه
- ۱۳۴ علاج تبها حمی یوم و سونوخس
- ۱۳۴ علامت حمی یوم
- ۱۳۴ حمی مطبقه
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۴ رباعیه
- ۱۳۴ صفت ملینی
- ۱۳۴ غب
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۵ علامتش
- ۱۳۵ رباعیه
- ۱۳۵ صفت سکنجبین
- ۱۳۵ صفت مسهلی
- ۱۳۵ علامتش
- ۱۳۵ در تب لرز مطلقا
- ۱۳۶ حمی بلغمی
- ۱۳۶ اشاره

- ۱۳۶ علامتش
- ۱۳۶ رباعیه
- ۱۳۶ صفت شربت افسنتین
- ۱۳۶ صفت مسهلی
- ۱۳۶ حمی سوداوی
- ۱۳۷ اشاره
- ۱۳۷ علامتش
- ۱۳۷ رباعیه
- ۱۳۷ صفت شربت مذکور
- ۱۳۷ صفت مسهلی
- ۱۳۸ حمی دقی
- ۱۳۸ اشاره
- ۱۳۸ رباعیه
- ۱۳۸ صفت قرص کافور
- ۱۳۸ علاج امراض ظاهر اعضاء
- ۱۳۸ رباعیه
- ۱۳۸ قلغمونی
- ۱۳۸ اشاره
- ۱۳۹ علامتش
- ۱۳۹ رباعیه
- ۱۳۹ صفت شراب نارنج
- ۱۳۹ حمره
- ۱۳۹ اشاره
- ۱۳۹ رباعیه
- ۱۳۹ صفت شربت سکنجبین
- ۱۳۹ کیفیت گرفتن آب کدو

- ۱۳۹ ورم ریجی
- ۱۳۹ اشاره
- ۱۴۰ رباعیه
- ۱۴۰ نفاخ
- ۱۴۰ ورم رخو
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۰ صفت طلاء مذکور
- ۱۴۰ خنازیر
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۰ رباعیه
- ۱۴۱ صفت ضماد
- ۱۴۱ سلعه
- ۱۴۱ اشاره
- ۱۴۱ رباعیه
- ۱۴۱ ذکر ادویه
- ۱۴۱ غده
- ۱۴۱ اشاره
- ۱۴۱ رباعیه
- ۱۴۲ سرطان
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۲ رباعیه
- ۱۴۲ جذام
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۲ علامتش
- ۱۴۲ صفت طبیخ افتیمون
- ۱۴۲ جمره

١٤٣ اشاره

١٤٣ علامت

١٤٣ رباعيه

١٤٣ نمله

١٤٣ اشاره

١٤٣ رباعيه

١٤٣ نقاطه

١٤٣ اشاره

١٤٣ رباعيه

١٤٤ شری

١٤٤ اشاره

١٤٤ رباعيه

١٤٤ صفت ميليلى

١٤٤ حصف

١٤٤ اشاره

١٤٥ رباعيه

١٤٥ بنات اللیل

١٤٥ اشاره

١٤٥ رباعيه

١٤٥ صفت ترتيب

١٤٥ اشاره

١٤٥ رباعيه

١٤٥ صفت ضماد

١٤٦ بلخيه

١٤٦ نقطه فرنكيه

١٤٦ اشاره

رباعیه ۱۴۶

در علاج ابله فرنگ ۱۴۶

رباعیه ۱۴۶

صفت مسهل ۱۴۶

در علاج ابله فرنگ ۱۴۷

اشاره ۱۴۷

رباعیه ۱۴۷

صفت حبّ جیوه ۱۴۷

صفت سفوف سیماب ۱۴۷

صفت دود کردن جیوه ۱۴۷

در علاج ابله فرنگ ۱۴۸

اشاره ۱۴۸

رباعیه ۱۴۸

صفت قیروطی جیوه ۱۴۸

صفت مرهم نوره ۱۴۹

قوباء ۱۴۹

اشاره ۱۴۹

رباعیه ۱۴۹

صفت ضماد مذکور ۱۴۹

جرب ۱۴۹

اشاره ۱۴۹

در علاج جرب ۱۵۰

رباعیه ۱۵۰

صفت طلاء ۱۵۰

حکّه الاعضاء من غیر جرب ۱۵۰

اشاره ۱۵۰

١٥٠	رباعيه
١٥٠	علاج خارش اعضا
١٥١	اشاره
١٥١	رباعيه
١٥١	ثؤلؤل
١٥١	اشاره
١٥١	تولد اين مرض
١٥١	داخس
١٥١	دقل
١٥٢	اشاره
١٥٢	رباعيه
١٥٢	صفت ضماد مذکور
١٥٢	خراج
١٥٢	اشاره
١٥٢	رباعيه
١٥٢	صفت ضماد
١٥٢	دبيله
١٥٢	اشاره
١٥٣	رباعيه
١٥٣	صفت ضماد مذکور
١٥٣	رباعيه
١٥٣	طاعون
١٥٣	اشاره
١٥٣	رباعيه
١٥٣	بثور لبنيه
١٥٣	اشاره

- ۱۵۳ شعر
- ۱۵۴ رباعیه
- ۱۵۴ صفت ضماد مذکور
- ۱۵۴ عرق مدنی
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۴ رباعیه
- ۱۵۴ جدیدی
- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۵ علامتش
- ۱۵۵ علامتش [۳]
- ۱۵۵ رباعیه
- ۱۵۵ شراب عناب
- ۱۵۵ حصبه
- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۵ رباعیه
- ۱۵۶ در علاج حصبه
- ۱۵۶ رباعیه
- ۱۵۶ نباید دانست
- ۱۵۶ کلف
- ۱۵۶ خیلان
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۵۶ رباعیه
- ۱۵۷ بهقی
- ۱۵۷ اشاره
- ۱۵۷ رباعیه
- ۱۵۷ برص

- ١٥٧ اشاره
- ١٥٧ رباعيه
- ١٥٨ قمقام
- ١٥٨ اشاره
- ١٥٨ رباعيه
- ١٥٨ صفت طلاء مذکور
- ١٥٨ کثره العرف
- ١٥٨ اشاره
- ١٥٨ رباعيه
- ١٥٨ صنان
- ١٥٨ رباعيه
- ١٥٩ حرق النار
- ١٥٩ اشاره
- ١٥٩ رباعيه
- ١٥٩ داء الحيه
- ١٥٩ داء الثعلب
- ١٥٩ اشاره
- ١٥٩ علامت هریک
- ١٥٩ شیب غیر طبیعی
- ١٦٠ مرطب
- ١٦٠ جعوده
- ١٦٠ تشقق الشعیر
- ١٦٠ اشاره
- ١٦٠ رباعيه
- ١٦٠ هزال مفرط
- ١٦١ السمن

- ١٦١ اشاره
- ١٦١ رباعيه
- ١٦١ لدغ الحيه
- ١٦١ اشاره
- ١٦١ رباعيه
- ١٦١ لدغ العقرب
- ١٦١ رباعيه
- ١٦١ اشاره
- ١٦٢ رباعيه
- ١٦٢ نهش الزيتلا
- ١٦٢ اشاره
- ١٦٢ رباعيه
- ١٦٢ لسع الزنبور
- ١٦٢ اشاره
- ١٦٢ رباعيه
- ١٦٣ صفت سکنجبین
- ١٦٣ عض الكلب الكلب
- ١٦٣ اشاره
- ١٦٣ رباعيه
- ١٦٣ علاج کسی که او را زهر داده باشند
- ١٦٣ رباعيه
- ١٦٤ [اشعار]
- ١٦٤ [فی باب الألف]
- ١٦٨ فی حرف الباء
- ١٦٩ فی حرف التاء
- ١٦٩ فی حرف الحاء

١٦٩	في حرف الدال
١٧٤	في حرف الراء
١٧٩	في حرف الزاء
١٧٩	في حرف التين
١٧٩	في حرف الشين
١٨٠	في حرف الصاد
١٨٠	في حرف العين
١٨٠	في حرف الغين
١٨٠	في حرف الكاف
١٨٠	في حرف اللام
١٨٣	في حرف الميم
١٨٧	في حرف التون
١٩٣	في حرف الواو
١٩٣	في حرف الهاء
١٩٣	في حرف الياء
١٩٥	قصيده يوسفى در حفظ صحت
١٩٥	اشاره
١٩٦	تدبير مشروب
١٩٦	تدبير حركت بدنى
١٩٦	تدبير سكون بدنى
١٩٦	تدبير حركت نفسانى
١٩٦	تدبير سكون نفسانى
١٩٦	تدبير نوم
١٩٦	تدبير احتباس
١٩٧	تدبير استفراغ
١٩٧	تدبير هواء

- ۱۹۷ ----- مسائل مختلفه
- ۱۹۸ ----- قصیده یوسفی در اسماء اجناس ادویه -----
- ۱۹۸ ----- اشاره
- ۲۰۲ ----- در تدبیر ماکول
- ۲۰۲ ----- اشاره
- ۲۰۴ ----- فائده اولی غذائی که چربست از آن کن حذر
- ۲۰۴ ----- فائده اخری هوا را برودت چو دارد شود
- ۲۰۴ ----- فائده بروزی چو خو کردی ای کامکار
- ۲۰۴ ----- فائده چو خوردی غذای غلیظ ای پسر
- ۲۰۴ ----- فائده غذا ناکدشته ز معده ترا
- ۲۰۵ ----- فائده غذائی که نازک بود زینهار
- ۲۰۵ ----- فائده طعامی که از طعم خالی بود
- ۲۰۵ ----- فائده طریق حکیمانه مسلوک دار
- ۲۰۵ ----- فائده ز چیزی که شور است افزون ز حد
- ۲۰۵ ----- فائده ز قانون حکمت عنان برمتاب
- ۲۰۶ ----- فائده چو حوزوی ز چیزی که بیطعم بود
- ۲۱۰ ----- خاتمه: ندانم که آخر چه آرم بجای
- ۲۱۳ ----- درباره مرکز

شماره بازیابی: ۱۵۷۴۷-۵

امانت: امانت داده می شود

سرشناسه: یوسفی هروی، یوسف بن محمد، - ۹۵۰ ق.

عنوان و نام پدیدآور: جامع الفوائد [نسخه خطی] / یوسف بن محمد یوسفی هروی

وضعیت استنساخ: پابند بالا من محال هزار جریب چهاردانگه: ابن کربلائی میرقاسم کربلایی میرجعفر، ۱۲۴۱ ق.

آغاز، انجام، انجامه: آغاز: بسمله. حمد بیحد حکیمی را که بقانون حکمت و کامل الصناعت رحمت رافع انواع امراض ...

انجام: ... شود عاشق آنکس از جان و دل * نخواهد جز آنکس ز آب و ز گل

انجامه: ... تمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب موسوم به طب یوسفی تحریراً نوزدهم شهر محرم الحرام سنه احد و اربعین و مائتان بعد الالف سنه ۱۲۴۱ کتبه الخاطی حقیر الفقیر ابن کربلایی میرقاسم کربلایی میرجعفر پابند بالارستاق من محال هزار جریب چهاردانگه

مشخصات ظاهری: برگ ۲۸-۱۰۱ (۲۱۸ برگ)، ۱۷-۱۹ سطر: ۱۶۰×۱۰۰ - ۱۶۵×۱۲۳؛ قطع: ۲۲۰×۱۷۰

یادداشت مشخصات ظاهری: نوع و درجه خط: شکسته نستعلیق

نوع کاغذ: فرنگی الوان

تزئینات متن: عناوین و خط بالای برخی عبارات به شنگرف

نوع و تزئینات جلد: تیماج مشکی، یک لا، ترنج و سرترنج با گل و بوته، مجدول، حاشیه دارای گلهای کوچک ضربی، اندرون جلد آستر کاغذی، عطف پارچه ای

معرفی نسخه: بنگرید به شماره بازیابی ۱۴۳۰۰-۵ (۱/۴۳۰۰) در فهرست همین کتابخانه.

توضیحات نسخه: نسخه بررسی شده. اردیبهشت ۸۶. شیرازه از هم گسیخته و اوراق از عطف جدا شده و دارای لک زدگی و جلد کاملاً فرسوده است.

یادداشت کلی: زبان: فارسی

صحافی شدہ با : : تحفہ المومنین / حکیم مومن، ہزار جریب چہار دانگہ، قرن ۱۳ق. ۱۰۷۵۶۷۵

عنوانهای دیگر : طب یوسفی

موضوع : پزشکی سنتی -- شعر

گیاهان دارویی -- شعر

شناسه افزوده : حسینی، میرجعفر بن میرقاسم، قرن ۱۳ق. کاتب

[مقدمه]

یوسفی هذا کتاب طبّ موسوم بجامع الفوائد

بسم الله

الرحمن الرحيم حمد نامحدود حکیمی را که بقانون حکمت و کامل الصنائه رحمت نافع انواع امراض و دافع اصناف اعراض است جلت الآؤه و عمت نعمائوه و درود نامعدود رسولى را که بهادى رسالت و زبده نبوت طيب غيوب امت و شفاء صدور ملت است صلى الله عليه و آله و اصحابه اجمعين و بعد چنين کويد بنده ضعيف و کمينه

طب يوسفى (جامع الفوائد)، ص: ۲

نحيف المستشفى بشفاء النافع المجيب يوسفى بن محمّد بن يوسف الطيب ستر الله تعالى عيوبه و غفر ذنوبه که چون بتوفيق حضرت فياض رساله علاج الامراض که علاج هر مرض و دواى هر عرض در وى مذکور است صورت اختتام و سمت انتظام يافت و بشرف مطالعه بعضى از فضلاء نامدار که ايشان را باين ضعيف التفاتى مى بود مشرف کرديد اشارت فرمودند که کتابى در شرح مشکلات و طرق ترتيب مرکباتى در آن رساله مبین و معين شده با فوايد فرايد و فرايد فوايد از علامات امراض و امارات اعراض و غيرها بايد نوشت تا از مطالعه آن کافه انام از خواص و عوام مستفيد باشند و بهره مند کردند لا جرم عنان قلم بصوب اين مرقوم که بجامع الفوايد موسوم است مصروف داشت اميدوارى بعنايت بى علت باري عز شانه ان است که بغير اصغاء و عين رضا مغرر و منور کرده و الآن دقت الشروع فى المقصود بعون الملك المعبود

[برخى از علامات امراض و امارات اعراض]

علاج امراض سر مطلقا صداع

علاج امراض سر مطلقا صداع خواه سببش خلطى از اخلاط بود و خواه

طب يوسفى (جامع الفوائد)، ص: ۳

چيزى ديگر رباعيه

اى دیده ز درد سر دلت رنج و عناترک حرکت کن و طلب راحت را

خطمى و بنفشه و سبوس گندم مجموع بجوشان

و در آبش نه پا

صفت پاشویه مذکوره کل خطمی و بنفشه از هریک مثنی سبوس کندم سه مشت همه را در پنج کاسه آب جوشانند تا بنیمه آید نیمکریم پاشویه کنند

صداع دموی

اشاره

صداع دموی یعنی درد سریکه از خون باشد علامتش سرخی چشم و روی و شیرینی دهانست

رباعیه

ای درد سر تو گشته از خون پیداگر بتوانی رک سر از وی بگشا

شربت آبلیمو ترتیب کن و ماش و عدس ساز غذا

صفت شربت

اشاره

صفت شربت مذکور قند سفید ده مثقال در هفت قاشق آب حل کرده و صاف نموده نیم قاشق کلاب و یک قاشق آب لیمو اضافه کنند و بناشتا رغبت فرمایند صداع صفراوی یعنی درد سریکه از صفراء بود علامتش تلخی دهان و زردی چشم و روی است

رباعیه

درد سر تو اگر بود از صفراصندل می کن به آب کشنیز طلاء

از اشربه می طلب شراب نارنج وز اغذیه کشک جو و ماش

و اگر صفت طلاء مذکور صندل سفید

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۴

نیم مثقال در نیم پیاله آب کشنیز تر حل کرده بلته کتان کهنه زمان زبان طلاء کنند صفت شراب نارنج قند سفید هشتاد مثقال صاف کرده یعنی کف برداشته و نزدیک بقوام آورده بجوشانند تا نیک غلیظ شود و یک را فروگیرند و بیست مثقال آب نارنج اضافه نموده هر صباح یک قاشق در هفت قاشق آب حل کنند و بناشتا میل نمایند

اشاره

اشارت بمسهلاتی که در مرضهای صفراوی باید داد بعد از نضح صفراء و ظهور اثر آن از صفای قاروره و غیره صفت منضح و پزنده صفراء بنفشه و کل سرخ و تخم کاسنی نیمکوفته از هریک دو مثقال آلو بخارا پنج عدد سپستان بیست عدد همه را در یک پیاله آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بقند سفید شیرین کرده نیمکرم ناشتا میل فرمایند و غذا آب نخود نیمکوفته و ماش مقشر و مرغ جوان یا گوشت تغلی با کشنیز تر یا اسفناج قفق آب تمر هندی و در روز دارو بی قفق خورند

رباعیه

بیماری هر که شد ز صفراء پیدا باید که خورد ز بهر دفع صفراء

یا حبّ بنفشه یا نقوع مسهل یا آب انار و شیرخشت اعلا

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۵

صفت حبّ بنفشه بنفشه دو درم تربه یک درم ربّ السوس و پوست هلیله زرد از هریک نیم درم محموده مشوی و انیسون از هریک دانکی همه را کوفته و پخته به آب خمیر کنند و جها ساخته فروبرند

صفت نقوع

صفت نقوع مسهل سنامکی خاصه پنج مثقال پوست هلیله زرد سه مثقال تخم کاسنی نیمکوفته و کل نیلوفر دریائی از هریک دو مثقال تمر هندی ده مثقال سپستان سی عدد همه را یک شب در چندان آب که از بالایش بگذرد گذاشته سهر صاف کنند و بیست مثقال شیرخشت شیره دار در آن آب حل کرده و صاف کرده نیمکرم تناول نمایند صفت ترتیب آب انار و شیرخشت شیرخشت بیست مثقال در بیست مثقال کلاب حل کرده و صاف کرده چهل مثقال آب انار میخوش که با شحم آن فشرده باشند اضافه نمایند و سحر نیمکرم بیاشامند

صداع بلغمی

اشاره

صداع بلغمی یعنی دردسری که از بلغم باشد علامتش کرانی سر و بسیاری خواب و سستی اعضا است رباعیه

آن را که صداع بلغمی شد پیدا کو روغن قسطوفر فیون سار طلا

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۶

شربت ز طیخ بادیان سازد و شهدطیار کند کبوتر از بهر غذا

صفت روغن قسط

صفت روغن قسط قسط چهار مثقال سلیخه و فلفل و عاقر قرحاد فرفیون از هریک سه مثقال جند بیدستر دو مثقال همه را نیمکوب ساخته در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و هشتاد مثقال روغن زیت یا کنجد اضافه نموده بجوشانند تا روغن بماند

صفت روغن فرفیون

صفت روغن فرفیون فرفیون و قسط و پودنه کوهی از هریک دو مثقال جندبیدستر و عاقر قرحا از هریک یک مثقال کندش و مویزج از هریک نیم مثقال همه را نیمکوب ساخته در یک پیاله آب یا شراب بجوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و هفتاد مثقال روغن زیت یا کنجد اضافه نموده بجوشانند تا روغن بماند صفت طبخ بادیان نیم مشت در یک پیاله و نیم آب جوشانند تا بنیم پیاله بماند صاف کنند و بده مثقال شهد یعنی عسل شیرین کرده نیمکرم بیاشامند

بیان مسهلاتی

بیان مسهلاتی که در بیماریهای بلغمی دهند بعد از نضح بلغم و ظهور اثر آن از اعتدال قوام قاردره و غیره

صفت منضج

صفت منضج و پزنده بلغم بادیان

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۷

و بادربخبویه و انیسون و پرسیاوشان از هریک دو مثقال انجیر پنج عدد همه را در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و ده مثقال کل قند عسلی در آب آن حل کرده و صاف نموده نیم گرم اختیار فرمایند و غذا نخود آب کنند

صفت کل قند عسلی

صفت کل قند عسلی برک کل سرخ تازه نیم من کوفته بیک من عسل آمیزند و چهل روز در آفتاب نهند یا برک کل خشک نیم مستی بکوبند و بکلاب تر کنند نزدیک بدو ساعت بگذارند و بیک پیاله عسل آمیخته دو سه جوشی دهند رباعیه

از بلغم اگر ترا مرض شد پیدازان پیش که افکند مشت را از پا

اخراج کفش بحب اصطمخیقون یا حب ایاره یا حب قوقا یا

صفت حب اصطمخیقون تربد و صبر سقوطری و حب النسیل از هریک نیم درم بسفایج و پوست هلیله زرد از هریک ربع

درمی شحم و محموده از هریک نیم دانک همه را بکوبند و به پزند و نیم درم غاریقون بموئینه بیز گذرانیده و یک درم ایارج فیکرا اضافه نموده به آب کرفس یا بادیان بسرشند و حبها ساخته فروبرند

صفت حبّ ایاره

صفت حبّ

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۸

ایاره تربد یک درم و حبّ النسیل و انیسون از هریک نیم درم شحم حنظل دانکی نمک هندی دو دانک همه را کوفته و پخته نیم درم غاریقون بموئینه بیز گذرانیده و یک درم ایارج فیکرا اضافه نموده به آب بادیان خمیر کنند و حبها ساخته فروبرند

صفت ایارج فیکرا

صفت ایارج فیکرا مصطکی و زعفران و سنبل و حبّ بلسان و عود بلسان و اسارون و سلیخه و دار چینی از هریک مثقالی صبر سقو طری هشت مثقال و بعضی شانزده مثقال می کنند همه را کوفته و پخته در شیشه نگاهدارند

صفت حبّ قوقایا صبر سقو طری

صفت حبّ قوقایا صبر سقو طری و عصاره افستین یا برک او و مصطکی از هریک درمی محموده و شحم حنظل از هریک دانکی همه را کوفته و پخته به آب کرفس یا بادیان بسرشند و حبها ساخته فروبرند

صداع سوداوی

اشاره

صداع سوداوی یعنی دردسری که از سودا باشد علامتش تیرکی رنگ روی و فکر فاسد است

رباعیه

گر درد سر ترا سبب شد سوداء از دست مده شربت افتمون را

از شرحه و اکرا و نخود ساز غذاوز روغن بابونه و

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۹

بادام طلاء

صفت شربت افتمون

صفت شربت افیمون افیمون هفت مثقال در خریطه کرده در یک پیاله آب جوشان بمالند تا مزه خود را باز دهد پس آب را بهفتاد مثقال قند سفید صاف کرده آمیخته بقوام آورند و هر صباح یک قاشق در هفت قاشق آب حل کرده رغبت فرمایند

صفت روغن بابونه

صفت روغن بابونه سی مثقال روغن کنجد صد مثقال در شیشه کرده و چهل روز در آفتاب نهند یا بابونه خشک نیم مستی در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و نیم پیاله روغن کنجد ضم کرده به جوشانند تا روغن بماند

صفت روغن بادام

صفت روغن بادام مغز بادام مقشر سی مثقال قند سفید پنج مثقال بکوبند و قطره چند آب کرم بر وی باشند و در طبق مسین که بر روی آتش گذاشته باشند بمالند تا روغنی که داشته باشد بیرون آید مسهلاتی که در علت‌های سوداوی نافع است بعد از نضج سودا و ظهور اثر آن از اجتماع دردی قاروره و غیره

صفت منضج

صفت منضج و پزنده سوداء اسطوخودوس و بادرنجبویه

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۰

و گاوزبان و پرسیاوشان و بادیان و اصل سوس مقشر نیم کوفته از هریک دو مثقال همه را در یک پیاله آب جوشانند تا نیمه آید صاف کنند و بقتند سفید شیرین کرده نیم کرم رغبت نمایند غذا آب نخود نیمکوفته گوشت ماکیان فربه دارچینی و زعفران و اسفناج کنند رباعیه

کردد مرض تو چون ز سوداء پیدا باشد که تنت پاک شود از سودا

معجون بجناح یا حب افیمون یا حب سطوخودوس تناول فرما

صفت معجون نجاح

صفت معجون نجاح هلیله سیاه پوست هلیله کابلی و پوست هلیله و آمله از هریک هفت مثقال اسطوخودوس و افیمون و بسفایج و تربد از هریک سه مثقال و نیم همه را بکوبند و به پزند و لاژورد شسته غاریقون بموئینه بیز کذرانیده از هریک دو درم اضافه نمایند و بدو چندان عسل بسرشد شربتی از سه مثقال تا هیچ مثقال غلولها کرده فروبرند

صفت حب افیمون

صفت حب افیمون افیمون یک مثقال بسفایج نیم درم خریق سیاه و نمک هندی از هریک ربع درمی اسطوخودوس دو دانک ایارج فیکرا که صفتش در صداع بلغمی گذشت

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۱

و غاریقون بموئینه بیز کذرانیده از هریک نیم درم اضافه نموده به آب خمیر کنند و حبهها سازند و فروبرند

صفت حب اسطوخودوس

صفت حب اسطوخودوس اسطوخودوس و اف تیمون و بسفایج از هریک ربع درمی تربد و پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و صبر سقو طری از هر یک نیم درم شحم حنظل دانکی همه را بکوبند و به بیزند و دو دانک غاریقون بموئینه بیز کذرانیده اضافه نموده به آب خمیر کنند و حبهها ساخته فروبرند

صداع از گرمی

اشاره

صداع که از گرمی آفتاب حادث شود علامتش تقدم مقارنت آفتاب و گرمی سر و خشکی دهان است

رباعیه

از گرمی آفتاب هر که ترا برکشت مزاج و درد سر شد پیدا

آب کل خطمی و لعاب سببوش آمیز بیکدیگر و می ساز طلا

صداع از برودت

اشاره

صداع که از برودت هوا حادث شود علامتش تقدم برودت هوا و سردی سر و سفیدی بول است

رباعیه

کردی متاثر چو ز سردی هواز انسان که از آن شود صداعت پیدا

مرمکی و عنبر و هم لادن و مشک در روغن زیت حل کن و ساز طلا

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۲

صفت ترتیب

اشاره

صفت ترتیب طلاء مذکور مرمکی کوفته نیم مثقال عنبر و لادن کداخته یک مثقال مشک قدری در روغن زیت یا کنجد کرم کرده ده مثقال همه را بهم آمیزند و صلایه کرده نیم گرم طلاء کنند علامت نیک در صداع

رباعیه

هر کس که صداع رنجه دارد او را بر سر قطرات ورد بارد او را

از بینی او چو ریم آید یا خون

البته صداع واکذارد او را آمدن ریم و خون از بینی در صداع از علامات جیده است بسبب آنکه دلالت کند بر نضح ماده و دفع طبیعت آن را

درد شقیقه

اشاره

درد شقیقه یعنی درد نیم سر رباعیه

از درد شقیقه ای که باشی بعذاب بکشا ز رخ علاج و تدبیر نقاب

با صمغ بکوب زعفران و افیون و ز بهر طلاء خمیر سازش بکلاب

صفت طلاء

صفت مذکور صمغ عربی یک مثقال افیون نیم مثقال زعفران نیم دانک همه را کوفته و پخته بکلاب خمیر کنند و بر روی کاغذ؟؟؟

ساخته بر شقیقه چسبانند سرسام یعنی آماس یکی از دو پرده یا هر دو که در روی مغز سرکشیده شده علامتش درد موی تب دائمی و هذیان و خنده و سرخی زبان است

رباعیه

رباعیه

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۳

سرسام کسی را که بود از احباب باشد چو ز خون بده شراب عناب

از ماش و جوش غذاء کن و لخلخه سازاز صندل و آب سیب و کشنیز و کلاب

صفت شراب عناب عناب نیم مستی در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و بسی مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید

صفت لخلخه

صفت لخلخه مذکور صندل سفید نیم مثقال در هفت مثقال آب سیب و ده مثقال آب کشنیز تر و پنج مثقال کلاب حل کرده در شیشه کنند و زمان زمان بدماغ دارند

هم در علاج سرسام

هم در علاج سرسام که از صفراء بود علامتش تب دائمی و هذیان و بدخوئی است رباعیه

سرسام چو عارض شود از صفرایت صفراء و عفونتش برد از جایت

باید که خوری نقوع الو و نهند در آب کل بنفشه دائم پایت

نقوع آلو عبارت از آبی بود که آلو را شب در آن گذاشته باشند و صباح صاف کرده و مراد به آب کل بنفشه آبی است که کل بنفشه را در آن جوشانیده باشند

هم در علاج سرسام

هم در علاج سرسام چون از بلغم بود علامتش تب نرم دائمی و هذیان رباعیه

از بلغم

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۴

اگر پدید شد سرسامت از دزدی غم لبالب آمد جامت

تدبیر تب بلغمیت باید کرد باشد که ز دفع آن بر آید کامت

تدبیر تب بلغمی

تدبیر تب بلغمی در علاج تبها خواهد آمد ان شاء الله تعالی علامت بد در سرسام

رباعیه

هر کس که ز سرسام ذلیل آمده است بر بستر بیخودی علیل آمده است

بولش چو عیان شده است بر صورت آب بر آمدن مرک دلیل آمده است

مائیت بول در سرسام دال است

بر موت بواسطه آنکه دلالت بر تمامی توجه ماده بجانب دماغ کند علامت نیک در سرسام

رباعیه

اشاره

سرسام کشد چه رخت علت سویت پلنند پریشان و پریشان کویت

کر مفتح آیدت عروق مقعدبهبود همان زمان نماید رویت

انتفاخ باد کردن و اماس کردن است

نسیان

نسیان یعنی فراموشی علامتش در بلغمی کرانی سرد رطوبت بینی و آب رفتن از دهان و بسیاری خوابست

رباعیه

نسیان چو شود منقص اقبال باشد همه وقت از آن پریشان حالت

هر روز برای دفع آن بس باشد از ماده الحیوه یک مثقالست

صفت ماده الحیوه

صفت ماده الحیوه که معجون فلاسفه

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۵

نیز کوبند مغز جلغوزه مغز جوز هندی از هر یک ده مثقال مویز دانه بیرون کرده سی مثقال بکوبند و در سی صد مثقال عسل کداخته حل کنند و فلفل و دار فلفل و زنجبیل و دارچینی و پوست هلبله و آمله و شیطرج و زراوند مدحرج و پنج بابونه از هر یک ده مثقال بکوبند و به بیزند و همه را بهم سرشته هر صباح از یک مثقال تا دو مثقال غلولها کنند و فروبرند و غذا کباب یا قلیه خشک خورند

حمق و رعونت

اشاره

حمق و رعونت که عبارت از بطلان و نقصان فکر است چون از ماده سرد و تر بود علامتش کرانی سر و بسیاری خواب و ضرر یافتن از چیزهای سرد است رباعیه

ای قدر تو از حمق و رعونت شده ست در کار تو ز این عارضه صد گونه شکست

هر روز ز معجون بلادر درمی می خور که از آن بلا بدین خواهی رست

صفت معجون بلادر

صفت معجون بلادر فلفل و دارفلفل و قسط و وج و شونیز نیز از هریک ده مثقال سداب و جنطیانا و زراوند مدحرج و حبّ الغار و جندبیدستر و شیطرج و خردل از هریک پنج مثقال همه را بکوبند و به بیزند و بدویست و پنجاه مثقال عسل کداخته

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۶

و ده مثقال روغن جوز و چهار مثقال و نیم عسل بلادر سرشته هر صبح یک درم غلوه کنند و فروبرند و غذاء قلیه خشک یا کباب خورند

صفت روغن جوز

صفت روغن جوز مغز جوز سی مثقال قند سفید پنج مثقال بکوبند و قطره چند نمک آب کرم بر وی پاشند و بدستور روغن بادام که در صداع سوداوی مذکور شد روغن کشند

کیفیت گرفتن عسل بلاد

اشاره

کیفیت گرفتن عسل بلاد رانست که طرف بلادر را که از جانب درخت بوده بگیرند چنانکه عسلش نمایان شود پس بانبر گرم کرده افشرده دارند تا عسلی که داشته باشد بیرون آید جمود که کنایت است از باطل شدن حسّ و حرکت بیمار و باقی ماندن وی بر شکلی که قبل ازین حال بوده

رباعیه

رباعیه چون پنجرت جمود کرد و حادث رنجی که تو را نبود کردد حادث کر اهل مداوا عملت فرمایند صحت دائم که زود کردد حادث

در علاج جمود

هم در علاج جمود رباعیه

هر که که برد جمودت از جسم رواج از وی شودت متاع صحت تاراج

آنها که مباشر علاج تو شوند باید که کنند خلط سودا اخراج

اخراج

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۷

سوداء در بی شعوری بحقنه کنند که مذکور می شود و در حین شعور بیکی از مسهلات که در صداع سوداوی گذشت

صفت حقنه

صفت حقنه که اخراج سوداء کند سنامکی خاصه پنج مثقال بسفایج نیمکوفته سه مثقال بنفشه و بادیان و پرسیاوشان و بابونه و ساق نیلوفر از هریک دو مثقال سپستان سی عدد همه را در یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و شکر سرخ و مغز فلوس از هریک ده مثقال در آب آن حل کرده و صاف نموده دو مثقال روغن بادام و سه مثقال روغن بابونه که صفت هریک در صداع سوداوی دانسته شد اضافه نمایند و نیمکرم حقنه نمایند

سبات

اشاره

سبات که خوابی است در غایت کرانی

علامتش در بلغمی

علامتش در بلغمی آب رفتن دهان و رطوبت بینی و نرمی نبض و سفیدی بول است رباعیه

هر کس که بود سباتش از راه صلاح باید که باهتمام در شام و صباح

از بوره و مقل شاف سازی که بود او را ز برای باب صحت مفتاح

صفت شاف

صفت شاف مذکور مقل ازرق یک مثقال بوره ارمنی یا نمک نیم مثقال بکوبند

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۸

و به بیزند و به آب بادیان سرشته شاف کنند

در علاج سبات

هم در علاج سبات رباعیه

از عارضه سبات کردی چو کرخ گردد بدنت فسرده بر صورت یخ

ترتیب عمل اگر ز بهر تو کنند ناید ز غم تو دوستان را آوخ

ذکر عملی که سبات و جمیع علت‌های بلغمی را نافع بود سناء مکی پنج مثقال قنطوریون دقیق و پرسیاوشان و بادیان و شبت و حله و بابونه از هر یک دو مثقال انجیر پنج عدد همه را در یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و ده مثقال فانیذ یا شکر سرخ و دو مثقال مقل ارزق و دو درم بوره ارمنی یا نمک در آن آب حل کنند و صاف کرده یک مثقال تربد و نیم مثقال زنجبیل کوفته و پخته و پنج مثقال روغن بادام یا کنجد اضافه نمایند و نیم‌کرم عمل کنند

سهر

سهر که بیخوابی است از حد اعتدال در گذشته چون از صفراء بود علامتش خشکی چشم و بینی و زردی قاروره است رباعیه

صفراء چو شود سبب که خوابت ناید کر میل شود مسهل آنت شاید

چون مثقیه کرددت ز آب خشخاش هر روز به آب جونطولت باید

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۹

نطول

نطول شیء عبارت از آبی بود که ان بیخوابی تو چونکه فرو نشد از حد

افیون که بود پسند اهل خرددر دهن بنفشه حل کن و بهر علاج

هر نسب قدری بمال از آن بر سر خودصفت روغن بنفشه برک

کل بنفشه پانزده مثقال روغن بادام که صفتش در جمود گذشت صد مثقال در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند یا کل بنفشه خشک نیم مستی در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و نیم پیاله روغن بادام اضافه نموده بجوشانند تا روغن بماند علامت بد در بیخوابی رباعیه

بیمار تو هروقت که خوابش ناید گر در پی دفع آن شوی می شاید

با بیخوابی اگر بود سرد خشک بگذار که خواب اجلش بر باید

جنون

اشاره

جنون یعنی دیوانگی رباعیه

در ورطه دیوانگی آن کس که فتاداول باید مسهل سودایش داد

وانکه ز معدلات باید دادن چیزی که برد غم از دل و سازد شاد

معدلات مفرّحه سردمزاج را امثال عود و عنبر است و کرم مزاج را نظائر صندل و کافور

علاج جنون

هم در علاج جنون رباعیه

هر تن که ازو بدیده عقل نمود آثار و علامت جنون باید بود

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۲۰

چشمش همه بر صورت زیبای بتان کوشش همه بر صدای جنک و نی عود

هم در علاج جنون

چون در بدن تو خلط سودا افزود دیوانگیت از آن سبب روی نمود

باید که مداومت کنی بر می لعل

کزوی رود این مرض چو از آتش دود

عشق

عشق مرضی است سوداوی شیبه بمالیخولیا که مردم لوند و بیکار را بواسطه کثرت اختلاط بجوانان و افراط فکر در حسن و

شمایل ایشان عارض شود علامتش زردی روی و خشکی دهن و بیخوابی و کریه و آه و اختلاف نبض خاصه وقتی که معشوق

را چند یا نام او را شنود رباعیه

هر کس که براه صدق عاشق باشد در طور و طریق عشق صادق باشد

نزدیک طیب حاذق آن شیفته را وصل است علاجی که موافق باشد

و اگر وصل میسر نشود کسان را برکمارند تا از معشوق سخنان زشت ناپسند که عاشق را از آن تنفر حاصل شود روایت کنند

یا عاشق را بقید تا هل مفید سازند که مباشرت و مجامعت مزیل عشق و دافع اندیشه معشوق است و قومی را این مرض حادث کردد که در آئینه صورت خوبان مشاهده جمال معنی کنند و جمعی را عارض شود که صورت را

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۲۱

نیز در میانه نه پسند

سدر

سدر یعنی تاریک شدن چشم بوقت برخاستن چون از بخار بلغمی بود علامتش سستی اعضاء و کاهلی و فراموشی بود رباعیه

آن را که درون او بخار انگیزد تاریک شود چشم چه برپا خیزد

باید که خورد کباب یا قلیه خشک وز سیر و پیاز و مثل آن پرهیزد

دوار

اشاره

دوار یعنی کردیدن سر چون از بخار بلغمی باشد علامتش کرانی سر و رطوبت بینی و نرمی نبض است رباعیه

از دست بخار چون بگردد سر مرد اطرینفل خورد میل می باید کرد

از اشربه بایدهش شراب لیموز اغذیه اش کباب می باید خورد

صفت اطرینفل خورد

که اطرینفل کونیند هلیله سیاه و آمله و پوست هلیله زرد و پوست بیله از هر یک ده مثقال همه را بکوبند و به بیزند و به بیست مثقال روغن بادام که صفتش در سهر گذشت ضم ساخته بدست بمالند و بصد و پنجاه مثقال عسل سرشته هر روز دو مثقال غلولة کنند و فروبرند

صفت شراب لیمو

صفت شراب لیمو قند سفید هشتاد مثقال صاف کرده بجوشانند تا نیک غلیظ شود دیک را فروگیرند

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۲۲

و بیست مثقال آب لیمو اضافه کنند

صرع

اشاره

صرع که معروف و مشهور است علامتش در جمیع اقسام کرانی سروسیزی رکهای زیر زبان است رباعیه

آن را که قضا علت صرع انگیزد باید که ز میوه های تر پرهیزد

از خوردن لحم بز کند قطع نظر در گردن خود عود صلیب آویزد

هم

در علاج صرع

در علاج صرع رباعیه

کارت ز قدر ای که بصرع انجامید رک زن چو علامت دمت گشت بدید

در گشت یقین که خلط دیگر سبب است خور مسهل آنکه صحت این است رسید

سکته

اشاره

سکته که عبارت از باطل شدن حس و حرکت جمیع اعضاء است چون از خون باشد علامتش پری رکها با سایر علامات غلبه

خونست

رباعیه

هر کس که ز رنج سکته از پای فتادهم حسّ وی و هم حرکت رفت بیاد

کر سرخی چشم و روی بینی او رادردم باید رک سر از وی بکشاد

علامت آنکه صاحب سکته زنده است یا مرده رباعیه

چون صاحب سکته را نفس بسته شودز انگونه که از حیوه دلخسته شود

گر عکس تو هنگام نظر افکندن در دیده او دیده شود زنده شود

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۲۳

اشاره

کابوس که عوام هرات عبد الجنه کويند علامتش درد موی سرخی چشم و بسياری خواب و پری رکها است و در بلغمی فراموشی و کاهلی و در سوداوی خشکی چشم و بینی و تیرگی رنگ و فکر فاسد باشد رباعیه

چون زحمت کابوس شود عارض مردآسایش خواب بر دلش گردد سرد

هر ماده که موجب آن شده است آن ماده را ز تن برون باید کرد

یعنی اگر ماده خون بود فصد باید کرد و اگر خلطی دیگر باشد مناسب آن مسهل باید داد

علامت بد در کابوس

هر کس که به بسياری کابوس بودوز کم خردی پی علاجش نرود

در آخر کار یا شود دیوانه یا صرع کند پدید یا سگته شود

خدر

خدر یعنی کرخ شدن عضوی چون از ماده سرد و تر بود علامتش سردی ملمس و رطوبت دهان و کاهلی و فراموشی است رباعیه

چون عضو کسی را کرخی روی نموداز روی علاج بایدش قی فرمود

باید مالید بعد از آن روغن قسطچندانکه ز صحتش برآید مقصود

صفت داروئی که بلغم را بقی دفع کند تخم ترب و شبت

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۲۴

پنج مخ تراشیده نیمکوفته و پیاز نرکس براده کرده از هریک ده مثقال همه را در یک کاسه آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و پانزده مثقال عسل و یک درم بوره ارمنی یا نمک در آن آب حل کرده و یک قاشق آب سرکه اضافه نموده نیمکرم بیاشامد و چشم و شکم را بسته کند که قی شود صفت روغن قسط در صداع بلغمی مذکور شد

فالج

اشاره

فالج یعنی باطل شدن حس و حرکت نصف بدن در طول

علامتش در بلغمی

علامتش در بلغمی سفیدی روی و رطوبت بینی و فراموشی است رباعیه

چون عیش ز فلج بر کسی گردد سردنصف بدنش از حرکت آید فرد

از روز نخست تا بروز چارم جز ماء عسل و را نمی باید خورد

صفت ماء العسل

عسل ده مثقال در صد مثقال آب جوشانند تا هفتاد مثقال بماند سه بخش کنند و هر روز یک بخش را به پنج مثقال کلاب آمیخته نیمکرم بیاشامند هم در علاج فالج رباعیه

چون صاحب فلج را چهارم آید از ماء اصول شربتش می شاید

از لحم کبوتر بچه و آب نخودبا زیره و زعفران غذا می باید

صفت ماء الاصول

صفت

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۲۵

ماء الاصول پوست پنج بادیان و پوست پنج کرفس و پوست پنج کبر و پنج اذخر از هریک دو مثقال همه را در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و بده مثقال عسل شیرین کرده نیمکرم رغبت نمایند هم

در علاج فالج

در علاج فالج

چون روز چهارده ز فالج گذردباید که معالج بعمل دست برد

و انگاه دهد داروی مسهل دو سه بارباشد که مریض رو بصحت نکرد

ذکر عملی که فالج و جمیع مرضهای بلغمی را نافع بود سنامکی خاصه پنج مثقال بسفایح نیمکوفته و قنطوریون دقیق از هریک سه مثقال تخم کرفس و اینسون و بابونه و شبت از هریک دو مثقال شحم حنظل دو درم همه را در یک کاسه آب جوشانیده تا بنیمه آید صاف کنند و هفت درم بوره ارمنی یا نمک پانزده درم عسل در آب آن حل کرده و صاف نموده پنج مثقال روغن بابونه که صفتش در جمود تحریر شد اضافه کنند و نیمکرم کرده عمل نمایند هم در علاج فالج مفلوج سوی شفا چو نزدیک رسید و ز منضج و مسهل و عمل فایده دید از روغن قسط و فرفیون و شونیز چندانکه

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۲۶

دهد دست بیايد ماليد

صفت روغن قسط و فرفيون

صفت روغن قسط و فرفيون در صداع بلغمی دانسته شد صفت روغن شونيز شونيز يعنی سياه دانه بيست مثقال مغز بادام تلخ مقشر سی مثقال قند سفيد پنج مثقال همه را بکوبند و به بيزند و بدستور روغن جوزه که در نسيان گذشت روغن کشند

لقوه

اشاره

لقوه يعنی کجشدن چشم و روی و لب رباعيه

آنان که بدیشان مرض لقوه رسيد مرغ صحت ز دام ایشان بپريد

گر جوز بوادر دهن خود شب و روز

دارند نگاه خواهد افتاد مفيد هم

در علاج لقوه

در علاج لقوه رباعيه

لقوه چه بجانب کسی روی نهد صحت رود از دست و مرض روی دهد

بايد که خورد حبّ ايارج دو سه باباشد که از اين درد و مرض هم برهد

صفت حبّ ايارج در صداع بلغمی مذکور شد هم در علاج لقوه

آن را که رسد از مرض لقوه کزند بايد که بياد دارد از من اين پند

آئينه چینی بنظر آورده در خانه تاريک نشيند يک چند

آئينه چنی عبارت از آئينه است که از تال ساخته باشد رعشه يعنی لرزيدن عضو چون از ماده سرد و تر بود علامتش نسيان

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۲۷

و کرانی اعضا و عدم تشنگی است و چون از شرب شراب يا جماع بود وجود سبب رباعيه

از کثرت بلغم آنکه در رعشه فتادمسهل که معنایش بود باید داد

در شرب شراب یا جماعش سبب است باید ز می و مباشرت باز استاد

اختلاج

اشاره

اختلاج یعنی پریدن عضو چون دائمی شود اگر در روی بود مقدمه لقوه باشد و اگر در شکم بود مقدمه صرع و اگر در پهلو باشد مقدمه آماس پرده که در نواحی سینه است و اگر در جمیع بدن بود مقدمه سکتیه است رباعیه

چون عضو کسی کرد پریدن بنیاد باید نمک گرم بر آن عضو نهاد

و رفع نگردد بطریق مذکور حتی که بدن باک کند باید داد

صفت حبی

صفت حبی که بدن را از خلطهای غلیظ صبر سقوطری یک مثقال تربد یک درم حب النیل و انیسون از هریک درمی و نیم شحم حنظل و نمک هندی و مقل ازرق و کتیره از هریک دانکی همه را بکوبند و به بیزند و دو درم غاریقون بموئینه پز گذارینده اضافه نمایند و به آب کرفس یا بادیان سرشته حسها کنند و فروبرند

تشنج

اشاره

تشنج یعنی درهم کشیده شدن عضو علامتش در بلغمی کرانی اعضاء و فراموشی و سفیدی بول است رباعیه

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۲۸

چون عضو ترا تشنج از بلغم شد افزود ترا محنت و راحت کم شد

در شقیه گوش زودتر ز آنکه علاج مشکل کردد مرض چو مستحکم شد

تمدد

تمدد یعنی راست ماندن عضو چون از ماده سرد و تر باشد علامتش سردی ملمس و کرانی اعضاء و نرمی نبض است

رباعیه

هرکس که گرفتار تمدد کردید و آنکه ز حبوب مسهله فایده دید

اندر بدنش روغن پیه گفتاریا روغن بیه خرس باید مالید

علاج امراض چشم

علاج امراض چشم نباید دانست که چشم مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت بتربیتی که تعداد کرده می شود از جایی که مماس هوا است طبقه ملتحمه طبقه قرنیه غنیه رطوبت بیضیه طبقه عنکبوتیه رطوبت جلیدیه رطوبت زجاجیه طبقه شبکیه طبقه مشیمیّه طبقه صلبه

برد

برد که دانه ایست در اندرون پلک چشم بموضعی که مژه روید رباعیه

ای چشم تو مبتلای تشویش بردتدبیر تو نزدیک بتدبیر خرد

سگبینج و حلتیت و اشق با سرکه بر دیده اگر نهی برد را ببرد

شعر منقلب و شعر زاید که بمعنی کج برآمدن مژه و مژه زیادتی است رباعیه

گر شعر بود منقلب و کر زاید در تنقیه دماغ می باش بجد

چون تنقیه تمام حاصل گردد

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۲۹

تشمیر کن ای خداوند ترا ممد

تشمیر بریدن پلک را کویند چنانکه کحالان دانند

سلاق

سلاق که کنایت از غلظت و حمرت کرانه پلک و ریختن مژه است رباعیه

در پلک تو ای که کرده غلظت بنیاد از من سخن مفید می دار بیاد

اسفیده تخم مرغ و برک خرفه آمیز بروغن کل و ساز ضماد

صفت روغن کل برک کل سرخ تازه پانزده مثقال در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب گذارند یا کل سرخ خشک مستی در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و نیم پیاله روغن کنجد اضافه نموده بجوشانند تا روغن بماند

شرناق

شرناق که زیادتی پیه در پلک بالا است علامتش کرانی پلک در وقت باز کردن چشم است رباعیه

در پلک تو شرناق چه پیدا گردد تا آن وقتی که دست کاری نکنند

نادر باشد اگر مداوا کردد

غرب

غرب که ریشی بود در گوشه چشم از جانب بینی علامت وی آن بود که چون انکشت بر موضعش فشارند ریم بیرون آید رباعیه

چون کرد ورم گوشه چشم و بکشود نامش غرب آمد ای دلت معدن جود

کرماش بخانید و برد بگذارند امید بود که رو نماید بهبود

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۳۰

جرب

جرب که درشتی و سر زدن پلک است و

سبل

اشاره

سبل که پرده است شبیه برکهای درهم بافته بر سفیدی چشم حدوث جرب از رطوبت بورقیه است و تولد سبل از امتلاء دماغ و بزرگی رکهای چشم رباعیه

در دفع جرب شیاف اخضر بایدوز بهر سبل شیاف احمر باید

باشد جرب و سبل چو با یکدیگر تا نفع دهد ذر در اغیر باید

صفت شیاف

صفت شیاف اخضر زنکار سه درم اقلیمیای نقره و صمغ عربی و سفیداب از ریزانه هریک دو درم همه را بکوبند و به بیزند و به آب سداب که دو درم و نیم اشق در او حل کرده باشند بسرشند و شافها کنند

صفت شیاف احمر شادنج

صفت شیاف احمر شادنج مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم روی سوخته و زاج سوخته از هریک دو درم زنکار دو درم و نیم زعفران و مرمکی از هریک دانکی و نیم صبر سقوطری و افیون از هریک نیم درم همه را بکوبند و به بیزند و به آب سرشته شافها کنند صفت ذرود اغبر توتیای شسته و شیخ ارمنی سوخته از هریک دو درم نبات مصری پنج درم

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۳۱

همه را کوفته و پخته صلایه کنند تا همچو غبار شود

رمد

رمد یعنی درد چشم رباعیه

چون از رمد تو بگذرد روزی چندتا آهوی صحتت درآید بکمند

جشمخام و نبات مصری و مامیران بایدجو غبار کرد و در چشم فکند

صفت ادویه مذکوره چشمخام مقشر دو مثقال نبات مصری و مامیران چینی یا انزروت که یک شبانه روز در شیر خر گذاشته باشند و در سایه خشک کرده از هریک مثقالی همه را کوفته و پخته صلایه کنند تا همچو غبار شود

طرفه

طرفه که نقطه سرخ یا کبود بود بر سفیدی چشم رباعیه

در چشم تو ای که طرفه ظاهر باشدزین نقطه تو را غبار خاطر باشد

چون دیده خود بدود کندر داری کر دفع نکردد از تو نادر باشد

ظفره

اشاره

ظفره یعنی ناخنه رباعیه

در چشم تو ناخنه چو پیدا باشداز بهر تو تشویش مهیا باشد

چیزی که در این مرض بود فایده مند نزدیک حکیم روشیانا باشد

صفت روشیانا

صفت روشیاننا مس سوخته و شاونج مغسول از هریک دو درم فلفل و دارفلفل و زعفران و شحم حنظل از هریک ربع درم زنگار و صبر سقوطری و بوره ارمنی از هریک

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۳۲

نیم درم اقلیمیای زر یک درم همه را کوفته و پخته صلایه کنند تا همچو غبار شود

دمعه

دمعه یعنی آب رفتن چشم چون از سردی بود علامتش سفیدی چشم است و چون از گرمی بود علامتش سرخی آن رباعیه دانا مرض و معه چو از گرمی دیده دانست

که بهر آن بود سرمه مفیدور دید که سردی مزاجش سبب است

در دیده بغیر با سلیقون نکشید صفت باسلیقون روی

سوخته پانزده درم کف دریا و اقلیمیای زر و نمک نیشابوری و شادنج مغسول و جندیدستر و سرمه و سنبل از هریک دو درم قرنفل داشته از هریک درمی صبر سقوطری و تامیتا از هریک پنج درم مرمکی و نوشادر و زردچوبه از هریک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم همه را کوفته و پخته صلایه کنند تا همچو غبار شود

قرحه العین

قرحه العین یعنی ریش چشم رباعیه قرحه که بود چشم ترا موجب درد و ز درد کند عارض کلکونت زرد چون پاک ز مده کشت از بهر علاج ترتیب شیاف کندری باید کرد مده بکسر میم و تشدید دال بینقطه ریم و زرداب است صفت

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۳۳

شیاف کندری انزروت که یک شبانه روز در شیر خر گذاشته باشد و در سایه خشک ساخته و افیون و کتیرا از هریک درمی کندر دریائی نیم درم سفیداب از زیر هشت درم صمغ عربی چهار درم همه را بکوبند و به بیزند و بسفیده تخم مرغ سرشته شاف کنند

بیاض

بیاض که سفیدی بود بر سیاهی چشم رباعیه در چشم تو چون بیاض پیدا گردد دفعش بدوات را تمنا گردد کر آب شقایق به چکانی بعسل تا چشم بهم زنی مداوا گردد شقایق لاله دخترست

انتشار

انتشار یعنی کشاده شدن ثقبه عنبیه که موضع روشنائی چشم است چون ز کثرت رطوبت بیضیه بود علامتش نفع یافتن از جوع و ریاضت است رباعیه در دیده چو انتشار پیدا کرد

اسباب غم و الم مهیا گردد کثرت بیضیه بود موجب آن

چون ثقبه رو دهد مداوا گردد صفت حبی که تنقیه

دماغ کند صبر سقوطی یک مثقال تربد و پوست هلیله زرد از هریک درمی شحم حنظل و مقل ازرق و مصطکی و کتیرا از هریک دانکی نمک هندی یک دانک و نیم همه را بکوبند و به بیزند و نیم درم غاریقون

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۳۴

بموئینه بیز گذرانیده اضافه نموده به آب بادیان خمیر کنند و جبهها ساخته فروبرند

ضیق الحدقه

ضیق الحدقه یعنی شک شدن ثقبه عنبیه چون از غلبه رطوبت بود علامتش رطوبت بینی و عدم ظهور رکهای چشم است رباعیه

ضیق الحدقه اگر شود عارض مرد کویم که چه چیز باشد آن را در خورد

کر غیر رطوبت نبود باعث آن رفعش بشیاف زعفران باید کرد

صفت شیاف زعفران زعفران و زنگار از هریک درمی مامیثا و کل سرخ و صبر سقوطی و مرمکی و نشاسته و صمغ عربی از هریک درمی و نیم همه را بکوبند و به بیزند و بآبی که دو درم اشق در او حل کرده باشند بسرشند و شافها کنند

خیالات

اشاره

خیالات که نمودن چیزها است مثل مکس و پشه در پیش چشم چون از بخار معده باشد علامتش زیاده شدن از امتلاء معده و قصور هضم است رباعیه چشمی که خیالات قرینش باشد صد آفت و فتنه در کمینش باشد هر که که بخار معده باشد سببش مسهل بطلب دوا همینش باشد

صفت مسهلی

صفت مسهلی که معده را از اخلاط مختلفه پاک کند صبر سقوطی

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۳۵

کوفته و پخته نیم مثقال غاریقون بموئینه بیز گذرانیده یک مثقال اطریفل صغیر که صفتش دردوار دانسته شد دو مثقال همه را بهم سرشته غلولها کنند و فروبرند

نزول الماء

نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در موضع روشنائی چشم آنچه رقیق و صافی باشد در ابتداء بدارو و در انتها بدستکاری رفع شود اما آنچه سیاه و سرخ و سبز و زرد و کبود و غلیظ و تیره و برنک کچ بود نه بدار و علاج پذیرد و نه بدستکاری رباعیه

هر که که نزول آب بنیاد شود صبر دل مستمند بر باد شود

کر صاحب آن میل کند حبّ ذهب صحت آید و خاطرش شاد شود

صفت حبّ ذهب صبر سقوطری یک مثقال پوست هلیله زرد و مصطکی و کتیره و محموده و زعفران از هریک دانکی کل سرخ دو دانک همه را کوفته و پخته به آب خمیر کنند و جها ساخته فروبرند

عشا

عشا یعنی شبکوری بیشتر مردمی را حادث شود که چشم ایشان سیاه باشد رباعیه

از غلظت بیضیه چو شبکوری زادصد گونه غم و الم بدل زو می نهاد

کر شهد به آب رازیانج بکشند نزدیک خرد مفید خواهد افتاد

رازیانج بادیان است

جهر

جهر یعنی

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۳۶

روز کوری اغلب مردمی را عارض شود که چشم ایشان ازرق بود رباعیه

چون عارضه جهر بامر معبود از رقت باصره روی نمود

از روی علاج صاحب عارضه رالحم بقر و هریسه باید فرمود

ضعف البصر

ضعف البصر یعنی نقصان پذیرفتن قوت بینائی چون از رطوبت بلغمی بود علامتش سفیدی چشم با سایر علامات غلبه بلغم است رباعیه

ضعف بصرت چو از رطوبت زاید کر مسهل آن میل کنی می شاید

کردد چو دماغ و بدنت پاک ز خلطدیکر بتو کحل روشیانی باید صفت

کحل روشیانی مروارید ناسفته یک مثقال مامیران چینی یک مثقال و نیم بوره ارمنی دو مثقال قرنفل زعفران سرمه از هر یک یک مثقال مسک قیراطی همه را کوفته صلایه کنند تا همچو غبار شود

علاج امراض کوش طرش

علاج امراض کوش طرش یعنی کرانی کوش چون از بلغم باشد علامتش کدورت حواس و کرانی سر و بسیاری خوابست رباعیه

ای آنکه ترا کرانی از کوش بود کویم سخنی اگر ترا هوش بود

باشد سبیش چو بلغم از بهر علاج کردار وی دافعش حوزی نوش بود

صفت داروئی که دافع بلغم باشد

صبر سقوطری نیم

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۳۷

مثقال شحم حنظل و تربد و محموده و مقل ازرق از هر یک دانکی همه را بکوبند و به بیزند و نیم درم غاریقون بموئینه بیز گذرانیده اضافه نموده به آب کرفس خمیر کنند و جها ساخته فروبرند و بعد از دفع بلغم روغن ترب را صبح و شام نیمکرم در کوش چکانند صفت روغن ترب آب ترب سیاه یا سفید هشتاد مثقال روغن زیت یا کنجد بیست مثقال بهم آمیخته به جوشانند تا روغن بماند یا تخم ترب را بدستور کنجد روغن کشند

طنین

اشاره

طنین یعنی آواز کوش چون از قوت حس بود علامتش صفای حواس است و چون از ضعف دماغ باشد کدورت آن رباعیه از قوت حس اگر طنین کشت پدید نزدیک خرد مغلطات است مفید و ان لحظه که باشد سبیش ضعف دماغ بر سر ز مقویات باید مالید مغلظ هر چیزی را کوبند که ماده را غلیظ گرداند چون خشخاش و کاهو و مقوی چیزی را کوبند که مزاج عضو را

باعتدال آورد تا قبول فضول نکند چون روغن کل و مورد صفت روغن کل در سلاق مذکور شد

صفت روغن مورد

صفت روغن مورد آب برک مورد تازه سی مثقال

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۳۸

روغن کنجد ده مثقال بجوشانند تا روغن بماند با برگ مورد خشک، نیم مشت در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند در نیم پیاله روغن کنجد ضم ساخته به جوشانند تا روغن بماند

وجع الاذن

وجع الاذن یعنی درد گوش رباعیه درد گوشت اگر صفراء باشد زردی ز رخ و چشم تو پیدا باشد کر حب بنفشه بعد منضج بخوری از روی علاج خوب و زیبا باشد صفت حب بنفشه و منضج صفراء در صداع صفاوی گذشت

قرحه الاذن

قرحه الاذن یعنی ریش گوش رباعیه

ای آنکه بود قرحه گوش تو جدید گر مرهم ایض طلبی نیست بعید

و اندم که بود قرحه مذکور قدیم چیزی نبود چو زهره کاو مفید

صفت مرهم ایض موم کافوری دو درم در چهار درم روغن کل که صفتش در خنین دانسته شد حل کرده شش درم سفیداب قلع اضافه نمایند کیفیت استعمال زهره کاو آن است که زهره کاو دو جزو عسل کداخته یک جزو بهم آمیخته لته کهنه شسته را قلیله کنند و بدان آلوده ساخته صبح و شام در گوش نهند

دخول الحيوان فی الاذن و تولد الدود

دخول الحيوان

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۳۹

فی الاذن و تولد الدود فیها یعنی در آمدن جانور در گوش و پیدا شدن کرم در او علامت مشترکه میان هر دو قسم احساس بحرکت وی بود علامت خاصه قسم ثانی خروجش احیانا رباعیه

در گوش تو هر گه که بتقدیر ودود آید حیوان یا که پدید آید دود

کر صبر به آب شیخ یا آب کبر تقطیر کنی روی نماید بهبود

دخول الماء فی الاذن

اشاره

دخول الماء فی الاذن یعنی درآمدن آب در گوش علامتش تقدم ملاقات آب و درد عظیم است رباعیه

چون آب درون رود بامر معبود در گوش تو ای دل تو سرچشمه جود

در گوش تو چوب بادیان کر بنهند و آنکه بمکند آب بیرون آید زود

علاج امراض بینی خشم

علاج امراض بینی خشم یعنی باطل شدن حسّی که بویها را دریابد چون از مواد غلیظه باشد علامتش کدورت حواس و کرانی سر و غلیظی بول است رباعیه

ای آنکه ترا قوت شم باطل شد احساس بیوی نیک و بد مشکل شد

اخلاط غلیظه گر بود موجب آن از داروی مسهل نتوان غافلشد

صفت مسهلی

صفت مسهلی که اخلاط غلیظه را دفع کند صبر سقوطی یک درم شحم حنظل دانکی سنبل و

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۴۰

و زعفران و دارچینی و اسارون و حبّ بلسان و مصطکی و افسنتین و محموده و تربد و سلیخه از هریک نیم دانک همه را کوفته و پخته و به آب خمیر کنند و جها ساخته فرورند

نتن الانف

نتن الانف یعنی بدبوئی بینی چون از تعفن خلطی بود که در مجرای بینی باشد علامتش آنست که در کرسنکی و سیری زیاد و کم نشود رباعیه

از بینی اگر نتن وزیدن گیرد طبع همه کس از او رمیدن گیرد

باید که طیب سنبل کوفته را از روی دوا در او دمیدن گیرد

بباید دانست که در نتن الانف آنچه در بینی دمند بعد از آن باید دمید که بینی را بخمر یا بول حمار شسته باشند

جفاف الانف

جفاف الانف یعنی خشکی بینی چون از گرمی صفراء باشد علامتش سوزش دماغ و بیخوابی و بسیاری میل به آب است
رباعیه

ای عیش ز گرمی شده بر طبع تو سردوز خشکی بینی ز خوشی آمده فرو

بر بیش سر تو آب برک خرفه با روغن بادام طلا باید کرد

صفت روغن بادام دردوار مذکور شد

قرحه الانف

اشاره

قرحه الانف یعنی ریش بینی خواه مبدء تولدش نفس دماغ بوده باشد خواه غیر آن

رباعیه

بینی ترا قرحه

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۴۱

چو تر خواهد بود حال تو ازین مرض بتر خواهد بود

داری چو بکار مرهم ایض راشام مرض ترا سحر خواهد بود

صفت مرهم ایض در قرحه الاذن معلوم شد

رعاف

اشاره

رعاف یعنی رفتن خون از بینی چون سبب بحران باشد علامتش آن بود که در روز بحران چون چهارم و هفتم و نهم و یازدهم
و چهاردهم امراض حاده عارض شود رباعیه

خون رفتن بینی چو ز بحران باشد گر بند کنی زان خطر جان باشد

و اندم که ز بحران نبود نزد حکیم بستن بدقاق کندر آسان باشد

بستن خون بینی بدقاق کندر و غیر آن از ادویه رعافیه که بعد از این خواهد آمد چنان باشد که کوفته و پخته در بینی دمنده یا در آب کشنیز تر حل کرده بچکانند یا لته کتان کهنه را فتیله کنند و بسفیده تخم مرغ تر کرده بدان آلوده سازند و در سوراخ بینی نهند

تعداد ادویه رعافیه

تعداد ادویه رعافیه

داروی رعاف آنچه مشهور بود گر با تو نگویم ز وفا دور بود

افیون و دقاق کندر و زاک و عدس کلنار و افاقیا و کافور بود

زکام

اشاره

زکام یعنی فرود آمدن رطوبت از دماغ بجانب کلو یا بینی و بعضی آن را که بجانب کلو فرورود نزله گویند

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۴۲

چون از گرمی بود علامتش گرمی آنچه از دماغ فرود آید و سوزش کلو و بینی است رباعیه

آن را که زکام گرم عارض کردید بس فایده کز شراب نیلوفر دید

چون ساخت پس از شربت مذکور غذا از ماش و جو مقشر افتاد مفید

صفت شراب نیلوفر

صفت شراب نیلوفر کل نیلوفر دریائی چهار مثقال در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بچهل مثقال قند

سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید

در علاج زکام

هم در علاج زکام چون از سردی باشد علامتش سردی آنچه از دماغ فرود آید و کرانی سرو روی است رباعیه

دانا چو زکام راز سردی نکرد از اشربه جز شربت زوفا نخورد

وز اغذیه ترتیب نماید نخود آب تا نفع دهنده این مرض را ببرد

صفت شربت زوفا

صفت شربت زوفا زوفای خشک دو مثقال و پوست پنج کرفس پرسیاوشان از هریک مثقالی انجیر ده عدد همه را در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بهفتاد مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید

علاج امراض روی ماشرا

اشاره

علاج امراض روی ماشرا یعنی آماس سرخ

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۴۳

که تمام روی را فراگیرد علامتش گرمی موضع و تشنکی و تب و اندوه است

رباعیه

باشی چو بماشرا نباشی نو میدباشد که رسد ز صحت زود نوید

خون کم کن و مسهل خور تا روز سیم می ساز طلاء ز صندل سرخ و سفید

صفت طلای مذکور صندل سرخ صندل سفید از هریک پنج مثقال در بیست مثقال آب کشنیز تر حل کرده بلته کهنه کتان زمان زمان طلا کنند

صفت مسهلی

صفت مسهلی که ماشرا و جمیع مرضهای صفاوی را مفید باشد و معروف بود بچهار شربت تمر هندی و آلوی بخارا از هریک سی مثقال شب در چندان آب گذاشته که از بالایش بگذرد سحر صاف کنند و بیست مثقال شیرخشت که در ده مثقال کلاب حل کرده باشند و صاف کرده اضافه نمایند و نیمگرم بیاشامند با

دشنام

اشاره

دشنام یعنی سرخی مایل بکدورت که در روی عارض شود حدوث این مرض از حدّ خون سوخته است رباعیه

آنها که گرفتار ببادشنامند گر رک نزنند در خور دشنامند

مطبوخ هلیله بعد از آن کر نخورند در طور و طریق پخته کاری خامند

صفت مطبوخ هلیله

صفت مطبوخ هلیله

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۴۴

هلیله سیاه نیمکوفته و پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی از هریک چهار درم بنفشه و کل سرخ و تخم کرفس و تخم کاسنی نیمکوفته از هریک دو درم عناب و سپستان از هریک بیست عدد تمر هندی و آلوی بخارا از هریک پانزده درم همه را در یک کاسه آب جوشانند تا بنیمه کمتر آید صاف کنند و بیست مثقال شیرخشت در آب آن حل کرده صاف نموده نیمکرم رغبت نمایند و غذا آب نخود نیمکوفته ماش مقشر و مرغ جوان و کشنیز تر کنند

علاج امراض لب تشقق الشفه

اشاره

علاج امراض لب تشقق الشفه یعنی شق شدن لب چون از صفراء بود علامتش تلخی دهان و خشکی لب و درشتی زبان است

رباعیه

ای آنکه شقاق بر لب ظاهر شد باید بعلاج ترا حاضر شد

کر ماده صفرا بود از مسهل آن بر دفع چنین مرض توان قادر شد

در آنچه شقاق لب را زیان دارد و مرهم ان رباعیه

هرکس که تشقق لبش آزاردهر خوردنی خشک زیانش دارد

باید که ز پیه مرغ و اسفیده روی مرهم کند و بر لب خود بگذارد

ورم الشفه

اشاره

ورم الشفه یعنی آماس لب

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۴۵

چون از خون باشد علامتش خمیازه و شیرینی دهان و پری رکها است

رباعیه

هرکس که ز خون لبش ورم خواهد کرد صد گونه شکایت از الم خواهد کرد

گر کم نکند خون و ملین نخورد بر خویش در این مرض ستم خواهد کرد

صفت ملینی که جمیع مرضهای و موی و صفراوی را نافع باشد تمر هندی پنجاه مثقال عناب پنجاه عدد شب در آب گذاشته صبح صاف کنند و بقند سفید شیرین کرده و یا همچنان بی قند میل فرمایند و غذا ماش مقشر و اگر او گشنیز ترفیق آب تمر هندی کنند

علاج امراض دهان قلاع

علاج امراض دهان قلاع یعنی جوشش دهان چون از گرمی بود علامتش درد موی سرخی جوشش است و در صفراوی زردی آن رباعیه

از گرمی اگر قلاع کردید پدیداز راه علاج برناید کردید

کلنار و کل سرخ و سماق سوده بروی که و بیکاه باید پاشید

علاج قلاع

اشاره

علاج قلاع چون از سردی باشد علامتش در بلغمی سفیدی جوشش است و در سوداوی سیاهی آن

رباعیه

از سردی اگر قلاع پیدا کردد اسباب فسردگی مهیا کردد

پاشی چو بر او حنا و شبّ سوده نبود عجیبی اگر مداوا کردد

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۴۶

اشاره

سیلان الماء من الفم یعنی آب رفتن دهان چون از بلغم بود علامتش عدم تشنکی با سایر علامات غلبه بلغم است رباعیه

چون آب ز سردی از دهان تو رود چیزی که بود سرد مفیدت نبود

باید که خوری جوارش زیره و عودتا آن وقتی که این مرض رفع شود

صفت کوارش زیره

صفت کوارش زیره قند سفید یا نبات صاف کرده صد مثقال بجوشانند تا نیک غلیظ شود دیک را فروگیرند و ده مثقال زیره که یک شبانه روز در سرکه گذاشته باشند و در سایه خشک ساخته و تف داده و چهار مثقال زنجبیل و سه مثقال فلفل و یک مثقال بوره ارمنی همه را کوفته و پخته با شیر قند مذکور بسرشد

صفت کوارش عود

صفت کوارش عود مثل کوارش زیره سازند و اجزایش اینست عود قماری پنج درم پوست ترنج چهار درم قرنفل و بزباز و مصطکی از هر یک سه درم قاقله کبار و سنبل و زعفران از هر یک دو درم زنجبیل و دار فلفل و جوز بوا از هر یک درمی قند سفید یا نبات صد مثقال

بخر

اشاره

بخر یعنی بدبوئی دهان علامتش در صفراوی تشنکی و سرعت

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۴۷

نبض است و در بلغمی رطوبت بینی و سفیدی بول

رباعیه

رباعیه

چون بوی بد از دهان انسان آید از همدمیش خلق هراسان آید

از خوردن مسهلی که خلط غالب اخراج کند علاج آسان آید

و بعد از اخراج خلط غالب حب المسک را صبح و شام در دهان گیرد و آب آن را فروبرد

صفت حب المسک

صفت حب المسک کبابه و سنبل و پوست ترنج و خولنجان از هریک مثقالی قرنفل و سعد و دارچینی و قرفه از هریک دو مثقال زنجبیل یک مثقال و نیم مشک سه دانک همه را کوفته و پخته هفت مثقال آب بهی و پنج مثقال کلاب که دو مثقال صمغ عربی را در آن حل کرده باشند بسرشد و حباها ساخته هریک مقدار نخودی و در سایه نگاه دارند

نوع دیگر صفت حب المسک

نوع دیگر حب المسک نزدیک باعتدال مخترع و مجرب مؤلف صفت آن مصطکی پنج مثقال نبات هفتاد مثقال مشک نیم مثقال همه را کوفته و پخته بآبی که یک مثقال کتیراء سفید کوفته و پخته در او حل کرده باشند بسرشد و حباها کرده در سایه خشک سازند

علاج امراض دندان وجع السن

علاج امراض دندان وجع السن یعنی درد دندان چون از کرمی بود علامتش راحت یافتن از آب سرد است

رباعیه

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۴۸

دندان ترا چو گیرد از کرمی درد سر که بکلاب مضمضه باید کرد

از اشره ات سکنجبین باید جست وز اغذیه ات ماش و کدو باید خورد

صفت سکنجبین

صفت سکنجبین قند سفید یا شکر صد مثقال صاف کرده بجوشانند تا نیک غلیظ شود سی مثقال سرکه اضافه نموده دو سه جوش دیگر دهند و هر صباح یک قاشق در هفت قاشق آب حل کرده میل کنند و چون از سردی باشد

علامتش

علامتش نفع از چیزهای گرم و متضرر شدن از چیزهای سرد است

علاجش

علاجش زنجبیل یا فلفل یا عاقر قرحا یا خردل کوفته و پخته و مثلش نمک سوده اضافه نموده بر دندان پاشند یا زنجبیل و فلفل بالسویّه نیمکوب ساخته بجوشانند و صاف نمایند و قدری سرکه و مقداری کلاب اضافه نموده نیمکرم مضمضه کنند و غذا

شوربای کبوتر بچه یا تیهویا دراج یا کبکک بدارچینی و زعفران خورند

ضرس

ضرس یعنی کند شدن دندان رباعیه

دندان تو چون کند شود بی رودر دبايد سخنم شنيد از ما لا بدّ از

خوردن تخم خرفه کن زود علاج ز آن رو که بد است اگر مرض ممتد شد

دود السن

دود السن یعنی کرم دندان حدوث این مرض از تعفنّ

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۴۹

رطوبتست رباعیه

دندان ترا رسد چو تشویش زدودنومید مباش از شفا بخش و دود

ما هر چه بود ز دود ساقط گردد پیه بز و تخم کند نامیکن دود

استرخاء اللثة

استرخاء اللثة یعنی سست شدن گوشت پنج دندان چون از رطوبت خون بود علامتش رطوبت دهان و سرخی زبان و بزرگی

نبض و سایر علامات غلبه خونست رباعیه

از سستی لثه هر که شد حالش بد بدحالی او تا که نکردد ممتد

باید که بکوبد کل و کلنار و از ان هر شب قدری بر بن دندان باشد

لثه دامسه

لثه دامسه که خلاصه معنیش خون رفتن از گوشت پنج دندانست تولد این علت از کثرت رطوبتست رباعیه

چون لثه دامیه شود عارض مرداز بهتر سنون بدست باید آورد

عفص و عدس و اقاویا و کندر کلنار شب یمانی و بزر الورد

سنون داروی دندانست و عفص مازد و شب یمانی نرمه بلور و بزر الورد تخم کل

ورم الله

ورم الله یعنی اماس کوشت پنج دندان علامتش درد موی درد و شیرینی دهانست و در صفاوی سوزش و تیرک زدن و در بلغمی سفیدی و نرمی آماس و در سوداوی سیاهی و محکمی آن رباعیه آن را که ز خون شد ورم لثه پدید کررک نزنند بسی الم خواهد دید و ان لحظه که باشد سبیش خلط دکر خواهد ز دواى مسهلش نفع رسيد

تاکل الله

اشاره

تاکل الله یعنی خورده شدن کوشت پنج دندان حدوث این علت از ماده حاده خورنده است

رباعیه

رباعیه

چون خورده شود لثه ات ای نیکو عهدبشنو ز من و بهر طلا از سر جهد

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۵۰

کندر بکف آور و بکوب و پس از آن تخمیر کنش بسرکه عنصل و شهد

صفت سرکه عنصل

صفت سرکه عنصل بیاز عنصل یک من ریزه کنند و در سایه بگذارند تا هفت شود پس بهشت من آب سرکه کهنه آمیخته دو ماه در آفتاب گرم بگذارند یا ریزه کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود صاف کنند و در شیشه نگاه دارند

بطلان الدوق

بطلان الدوق یعنی باطل شدن حتی که مزه چیزها را دریابد چون از ماده سرد و تر بود علامتش رطوبت دهان و نرمی نبض و بی رنگی قاروره است

رباعیه

هرگاه که حس ذوق باطل کرد در یافتن هر مزه مشکل گردد

اخراج کنی چو خلط غالب ز بدن اندیشه مکن که زود زایل گردد

ثقل اللسان

اشاره

ثقل اللسان یعنی کرانی زبان چون از بلغم باشد

علامتش

علامتش عدم تشنکی و آب رفتن از دهان و سفیدی زبانست رباعیه

ای آنکه کرانی زبان باشد در چهره ز بلغم چو نشانت باشد

باید که کئی غرغره از خردل و خل چندانکه در این مرض توانت باشد

صفت غرغره

صفت غرغره مذکور خردل که قجی و آهوزی نیز کویند ده مثقال نیمکوب ساخته در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید
صاف

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۵۱

کنند و یک قاشق آب سرکه اضافه نمایند و زمان زمان نیمکرم غرغره کنند غذا شوربای کیوتر بچه به آب نخود و دارچینی و
زعفران خورند

ورم اللسان

ورم اللسان یعنی آماس زبان رباعیه

آماس زبان اگر ز خونت باشد سرخی زبان ز حد فزونت باشد

کر رک نرنی و نشنوی قول حکیم نزدیک خردمند جنونت باشد

تشقق اللسان

اشاره

تشقق اللسان یعنی شق شدن زبان چون از ماده کرم و خشک باشد علامتش خشکی دهان و تشنکی و بی رغبتی است

رباعیه

هرکس که تشقق زبانش باشد تشویش بهر سخن از آتش باشد باید که کتیره در لعاب سببوش

حل کرده مدام در دهانش باشد

حرقه اللسان [۱]

طب یوسفی (جامع الفوائد)؛ ص ۵۱

قه اللسان یعنی سوزش زبان چون از غلبه صفرا باشد علامتش تلخی دهان و درشتی زبان و سرعت نبض است رباعیه

هرگاه که سوزش زبانت باشد آتش بدل خسته از آنت باشد

باید که لعاب تخم به پیوسته با شیر خرفه در دهانت باشد

جفاف اللسان

اشاره

جفاف اللسان یعنی خشکی زبان چون از گرمی و خشکی بود علامتش بسیاری میل به آب و محکمی نبض و زردی قاروره است

رباعیه

چون حال ز خشکی زبانت بد شد

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۵۲

گر باعث آن حرارت بیحد شد از مضمضه کردن لعاب سیبوش

با شیر خرفه برطرف خواهد شد علاج امراض حلق مراد بحلق

فضائی است که در آن لهات و لوزیتن و مری و قصبه شش بود

ورم اللهاه

اشاره

ورم اللهاه یعنی آماس ملازه و آن جسمی است از بالای حلق آویخته شبیه به پرده رباعیه

ای از ورم ملازه احوال تو بد کر ماده خون بود رکت باید زد

و آنکه ز سماق غرغره باید ساخت

چندانکه شوی خلاص از این علت بد

صفت غرغره

صفت غرغره مذکوره سماق مشتی در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و قدری کلاب ضم کرده نیمکرم
غرغره کنند

استرخاء اللهاه

اشاره

استرخاء اللهاه یعنی سست شدن ملازه

رباعیه

سستی ملازه گر ترا عارض شد بلغم چو بود ماده ان بی رد ورد

باید ز برای غرغره نزد حکیم

خردل بسکنجینت از ما لا بد

صفت غرغره

صفت غرغره مذکوره خردل ده مثقال نیمکوب ساخته در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و بده مثقال
سکنجین که صفتش در وجع السن مذکور شد آمیخته نیمکرم غرغره کنند

استرخاء اللوذتین

استرخاء اللوذتین یعنی سست

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۵۳

شدن دو کوده دهان رباعیه

چون سستی لوزتین حادث گردد احوال تو از حدوث آن گردد بد

کر غرغره سازی از کلاب و مازدظاهر شودت فائده بیحد و عد

صفت غرغره مذکوره زوده عدد نیمکوفته در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و قدری کلاب اضافه نموده
نیمکرم غرغره کنند

خناق

اشاره

خناق یعنی درد کلو چون از خون باشد علامتش سرخی چشم و پری رکها است

رباعیه

در درد کلو چو فصد کردی می خور آب الو بشریت نیلوفر از آب

سماق و مثل آن غرغره است هر چند که بیشتر بود نیکوتر

صفت

صفت شربت نیلوفر

شربت نیلوفر در زکام کرم مذکور شد

بباید دانست

بباید دانست که در خناق واجب است فصد را بدفعات کنند تا موجب زیادی ضعیف نشود و تاخیر نکنند فصد رکی که در زیر زبان است و در ابتداء قبل از فصد از غرغره حذر کنند که غرغره در ابتدا مولم است و الم جذب ماده زائده کند و بعد از فصد آب سماق و امثال آن از آب زرک و شاه توت و غوره و سرکه و انار ترش و غیر اینها نیمکرم غرغره کنند و غذا ماش مقشر و رشته اگر او کشنیز تر به آب تمر هندی یا آب آلو

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۵۴

یا آب نارنج خورند و تلین طبیعت بحقنه که در شوصه خواهد آمد کنند و نزدیک بانتهاده مثقال مغز فلوس را در یک پیاله شیر کاو یا شیر سبوس گندم حل کرده و صاف کرده دو مثقال روغن بادام که صفتش در صداع سوداوی گذشت اضافه نموده زمان زمان نیمکرم غرغره کنند و غذا آب نخود نیمکوفته و آب مرغ جوان و ماش مقشر و اسفناج بی قفق خورند

دخول العلق فی الحلق

اشاره

دخول العلق فی الحلق یعنی در آمدن زلو در کلو علامتش اندوه و خروج خون رقیق از حلق است رباعیه

ای خون کلویت از زلو داده خیرخون آمده هر دم از کلوی تو بدر

کر غرغره سازی آب خردل نمک چیزی نبود ترا از ان نافع تر

صفت غرغره مذکوره

صفت غرغره مذکوره خردل نیمکوفته ده مثقال در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و پنج مثقال نمک در آب آن حل کرده نیمکرم غرغره کنند

قرحه الحلق

اشاره

قرحه الحلق یعنی ریش کلو علامتش درد و بیرون آمدن ریم به شخ است رباعیه

چو نشد کلوی تو ریش ای نقد بشر گویم سخنی در سختم درمکذر

تخم کل و انزروت می کوب و از آن اندک اندک بموم روغن می خور

مراد بموم روغن موم

اشاره

مراد بموم روغن موم

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۵۵

روغنی است که از موم کافوری و روغن کل ساخته باشند و طریق ترتیبش آن است که یک درم و نیم موم کافوری را در سه درم و نیم روغن کل که صفش در قرحه الاذن گذشت حل کرده انزروت دو درم و تخم کل یک درم کوفته و پخته اضافه نمایند و غلولها کرده یکیک را بزرده تخم مرغ آلوده سازند و فروبرند و غذا زرده تخم مرغ نیم برشت کنند

نشب العظم او الشوک فی الحلق

نشب العظم او الشوک فی الحلق یعنی بند شدن استخوان یا خار در کلو رباعیه

چون ریزه استخوان بماند یا خاردر جوف کلوی کس بامر قهار

هر لقمه که بیحد از فرو بردن آن تشویش رسد مفید باشد بسیار

بلع الابره

اشاره

بلع الابره یعنی فروبردن سوزن علاج این مرض خاصه ناظم است

رباعیه

سوزن چون فروبری و کردی رنجورتدبیر تو تا نباشد از حکمت دور

باید درمی سوده مغناطیست خوردن ز پی دوا به آب انگور

طریق اختیار کردن آب انگور و مغناطیس

طریق اختیار کردن آب انگور و مغناطیس آن است که مغناطیس را که سنک آهن ربا باشد یک درم بکوبند و به بیزند و صلایه کرده بیک قاشق شراب انگوری آمیزند و بناشتا میل کنند و چون نزدیک نیم ساعت

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۵۶

نجومی بگذرد سنامکی پنج مثقال کل سرخ و بنفشه از هریک دو مثقال سپستان سی عدد همه را در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و شیرخشت شیره دار پانزده مثقال در آب آن حل کرده صاف نموده نیمگرم بیاشامند تا چند مجلس طبیعت اجابت کند و سوزن که مغناطیس سوده آن را بخود جذب کرده باشند و اطراف و جوانبش را فرو گرفته باذن حق سبحانه و تعالی بیرون آید و بعد از خروج سوزن شربت قند و کلاب و تخم ریحان رغبت نمایند و غذا نخود آب خورند

ورم المری

اشاره

ورم المری یعنی آماس مجرای طعام از حلق بمعده علامتش در جمیع اقسام درد میان دو شانیه است و درد موی تب و پری رکها و نرمی نبض و در صفراوی تب و سرعت نبض و زردی قاروره و در بلغمی سفیدی بول و رطوبت بینی و در سوداوی خشکی دهان و تیرکی رنک روی

رباعیه

مجرای غذا بجانب معده اگر آماس کند موجب آماس نکرچون موجب آماس مشخص کردد

تدبیر مناسب کن ای دانشور

بجه الصّوت

اشاره

بحه الصوت یعنی کرفتکی آواز چون از کرمی و خشکی بود علامتش بسیاری میل به آب و خشکی دهان

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۵۷

و درشتی زبانست

رباعیه

آواز تو چون کرفت پندم پذیرجزوی ز نبات و جزوی از مسکه بکیر

آمیز بیکدیگر و میلش فرماکو دشمن اقبال تو از غصه

بمیر سعال یعنی سرفه

رباعیه

در سرفه تر بقول اهل تدبیرمی کن طلب طبیخ زوفای کبیر

در خشک بود سرفه شراب خشخاش ترتیب کن و ز خویشتن باز بکیر

صفت طبیخ زوفاء

صفت طبیخ زوفاء کبیر زوفا و پنج مخ تراشیده نیمکوفته از هریک دو درم پرسیاوشان و تخم کرفس و پوست پنج بادیان و تخم انجره و فرانسیون از هریک درمی همه را در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و بده مثقال نبات مصری شیرین کرده نیمکرم بیاشامند و غذا نخود آب کنند

صفت شراب خشخاش

صفت شراب خشخاش پوست خشخاش و تخم خشخاش از هریک دو مثقال و نیم در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و بسی مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید هر روز از هفت مثقال تا ده مثقال نیمکرم بلیسند و غذا مرغ جوان و عدس مقشر و اگر او گشنیز ترقق شیره خشخاش کنند

ربو

اشاره

ربو یعنی

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۵۸

تنگی نفس چون از بلغم بود علامتش عدم تشنکی و متضرر شدن از هوای سرد و نفع یافتن از هوای گرم است

رباعیه

تنگی نفس تو را چو سازد رنجوریابد از وی بصحتت راه فتور
از بلغم اگر بود بده آنچه شده است در عارضه زکام بارد مذکور
اشارت بانچه تنگی نفس را مضر است

رباعیه

تنگی نفس اگر بکس گردد یاردشمن بودش بوی بد و دود و غبار
از بوی بد و دود و غبارش تبر است آب خنک و امتلی و نوم نهار

نفث الدم

اشاره

نفث الدم یعنی ظاهر شدن خون بسرفه یا تنحنح یا اخ یا تف

رباعیه

از نفث دمت چو کار کرد و دشواراز آب جو و عدس غذا کن زنهار
از شربت انجبار رغبت می کن با سوده صمغ و کهرباد کلنار

صفت شربت انجبار

صفت شربت انجبار انجبار نیمکوفته شش مثقال در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و بسی مثقال قند سفید
صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید

علاج امراض سینه و شش سل

اشاره

علاج امراض سینه و شش سل یعنی جراحت شش علامتش تب نرم دائمی و برآمدن ریم بسرفه است و فرق میان ریم و بلغم
انست که چون ریم را بر آتش افکنند بوی بد ظاهر شود و چون بر روی آب

اندازند بعد از زمانی به نشینند

رباعیه

از علت سل کسی که شد زار و نزار آب جو و شیر خر بدوده زنهار

هرچند که این مرض مداوا نشود از بهر تسلی ز دوا دست مدار

ذات الریه

اشاره

ذات الریه یعنی آماس شش علامتش تب تیز دائمی و تنگی نفس و عدم قدرت بر تکیه زدن الا بر پشت رباعیه در ذات ریه آب کل نیلوفر ممزوج بشربت بنفشه می خور و ان لحظه که خاطر کشدت سوی غذا از آب جو و ماش و عدس در مکذر

صفت شربت بنفشه

صفت شربت بنفشه بنفشه شش مثقال قند سفید سی مثقال بدستور شربت انجبار که صفتش در نفث الدم گذشت بیزند

شوصه

اشاره

شوصه که ذات العجب نیز گویند آماس پرده که در نواحی پهلو است علامتش تب دائمی و تنگی نفس و خله پهلو است

رباعیه

احوال توام ز شوصه چون داد خبر گویم که چه کن تا رهی از خوف و خطر

بکشارک با سلیق و رغبت می کن آب عناب و شربت نیلوفر

رک باسلیق رکی را گویند که از رک هفت اندام فروتر است

صفت شربت نیلوفر

صفت شربت نیلوفر در خناق مذکور شد

ذات الصدر

اشاره

ذات الصدر یعنی آماس پرده که در نواحی سینه بود علامتش تب دائمی و درد سینه است

رباعیه

ای درد

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۶۰

تو در سینه ز اندازه بدراز علت ذات صدر در عین خطر

از اغذیه جوی آب کشک جو و ماش وز اشربه خواه شربت نیلوفر

صفت شربت نیلوفر

صفت شربت نیلوفر در شوصه تحریر یافت اشارت بآنکه در شوصه و ذات الریه و ذات الصدر اخراج ماده بمسهل نتوان کرد و بحقنه اکتفا باید نمود رباعیه

ای آنکه کنی بقوت علم و هنراخلاط زیاده از تن خسته بدر

در شوصه و ذات الریه و ذات الصدرحقنه کن و نام داروی کارمبر

صفت حقنه

صفت حقنه که شوصه و ذات الریه و ذات الصدر را سودمند بود بنفشه و ساق نیلوفر و عنب الثعلب و کل خطمی از هریک دو مثقال عناب و سپستان از هریک سی عدد آلوی بخارا پنج عدد مغز کاجیره نیمکوفته هفت مثقال آب چغندر نیم پیاله همه را در یک کاسه آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و بیست مثقال شیرخشت در آب آن حل کرده و صاف نموده پنج مثقال روغن کاو بآن اضافه نمایند و نیمکرم حقنه کنند

علاج امراض دل خفقان

اشاره

علاج امراض دل خفقان یعنی طپیدن دل خواه مادی بود و خواه غیر آن

رباعیه

ای در خفقان جسته طریق پرهیزبشنو ز من این نکته حکمت آمیز

هرجا که قضا آتش غم افروزد

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۶۱

برخیز و مثال دود از آنجا بگریز

در علاج خفقان

هم در علاج خفقان چون از غلبه صفراء باشد

علامتش

علامتش خشکی دهان و تشنگی و سرعت نبض و زردی قاروره است رباعیه

ای از خفقان کرم در آتش تیزآبی زره دواء بر این آتش ریز

کافور و کلاب و آب سیب و صندل از بهر طلا بیکد کر می آمیز

صفت طلاء

صفت طلاء مذکور صندل سفید نیم مثقال کافور دو دانگ در ده مثقال آب سیب و پنج مثقال کلاب حل کرده بلته کتان

کهنه در وقتی که معده از طعام خالی باشد بر بالای دل طلا کنند هم

در علاج خفقان

اشاره

در علاج خفقان چون از استیلاء خون بود علامتش بزرگی نبض و پری رکها و سرخی چشم و رویست

رباعیه

از خون چو ترا طپاک دل کیرد تیزشیرین صنمی طلب نما شوق انکیز

خوش خوش ببرش درکش و هر دم کهری در حقه او ز تاخ مرجان می ریز

در علاج خفقان

اشاره

هم در علاج خفقان چون از سردی باشد علامتش در بلغمی نرمی نبض است و در سوداوی محکمی آن

رباعیه

ای کرده ز سردی خفقانت آغاز بشنو سخن من و بخود می پرداز

می بوی قشور اترج و عنبر و عودوز غالیه بر سینه طلا می انداز

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۶۲

صفت غالیه

صفت غالیه عنبر یک مثقال بکدازند قند سفید و مشک از هریک نیم مثقال بسایند و همه را بچهار مثقال روغن حب البان یا روغن نیلوفر آمیخته صلایه کنند

صفت روغن حب البان

صفت روغن حب البان مغز حب البان که پسته غالیه مشهور است سی مثقال قند سفید پنج مثقال بکوبند و بدستور و روغن جوز که در حمق و رعونت مذکور شد روغن کشند صفت روغن نیلوفر برک کل نیلوفر دریائی تازه پانزده مثقال روغن بادام که صفتش دردوار گذشت صد مثقال در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب گذارند یا برک کل نیلوفر خشک مستی در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و نیم پیاله روغن بادام اضافه کنند و بجوشانند تا روغن بماند

غشی

اشاره

غشی که بغش مشهور است رباعیه

در علت غش دیده دانش کن بازبنکر که سبب چیست مکن دور و دراز

کر خون سبب است فی المثل یا صفرا با ماده دگر بدفعش پرداز

در علاج غشی

هم در علاج غشی

از غش دل کس کند چو سستی آغاز بر زندکیش در خطر گردد باز

باید که زنی کلاب سردش بر روی باشد که بحال خویشتن آید باز

علاج امراض پستان ورم الثدي

علاج

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۶۳

امراض پستان ورم الثدي یعنی آماس پستان علامتش درد موی و صفراوی سرخی و زردی آماس است و در بلغمی و سوداوی سفیدی و تیرکی آنست رباعیه

پستان چو ورم کند بدفعلش پردازغافل مشو و مکن مرض دور و دراز

روزی دو سه بار باقلا را می کوب وانگه بسکنجبین ضمادش می ساز

صفت سکنجبین

صفت سکنجبین در استرخاء اللهاه گذشت

قله اللبن

اشاره

قله اللبن یعنی کمی شیر

رباعیه

چون کم شودت شیر و شود طعمش تیزسستی منمای در طریق پرهیز

آب جو خور بشربت نیلوفروز خوردن هرچه گرم باشد بکرین

صفت شربت نیلوفر

صفت شربت نیلوفر در ذات الصدر دانسته شد

علاج امراض معده رجع المعده

اشاره

علاج امراض معده رجع المعده یعنی درد معده چون از باد بود علامتش انتقال درد از موضعی بموضعی است

رباعیه

از باد چو درد معده شد عارض کس بشنو ز من ای که داشتی پاس نفس

ریوند بده شربت دینارش پرهیزدهش ز مثل اگر او عدس

صفت شربت دینار

صفت شربت دینار تخم کاسنی نیمکوفته و کل سرخ از هریک دو مثقال پوست پنج کاسنی و کاوزبان و تخم کشوٹ از هریک مثقالی همه را در یک پیاله آب

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۶۴

جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و بسی مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید هر صبح دوازده مثقال در آب و کلاب حل کرده یک مثقال ریوند چینی کوفته اضافه نمایند و نیمکرم رغبت فرمایند و غذا نخود آب کنند و بعد از تسکین درد بر معجون کمونی مداومت نمایند

صفت معجون کمونی

صفت معجون کمونی زیره که یک شبانه روز در سرکه گذاشته باشند و در سایه خشک ساخته و بریان کرده صد مثقال فلفل سی مثقال زنجبیل و سداب با پودنه باغی از هریک چهل مثقال بوره ارمنی یا نمک ده مثقال همه را کوفته و پخته بعسل کداخته سه وزن ادویه بسرشند و از یک مثقال تا دو مثقال غلوه کرده فروبرده هم

در علاج درد معده

اشاره

در علاج درد معده چون از غلبه صفراء باشد علامتش تشنکی و تلخی دهان است و چون از استیلاء بلغم بود آب رفتن دهان و عدم تشنکی است

رباعیه

گر موجب درد معده صفرا شد و بس از مسهل آن بمقصد صحت رس

در باعث آن ورای بلغم نبوداخراج کن و مداومت کن بر رس

صفت رس زنجبیل و فلفل و دار فلفل و عاقر قرحا و مویزح از هریک مثقالی نبات هفت مثقال

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۶۵

و پیش بعضی یک مثقال و زنجبیل و فلفل از هریک دو مثقال نبات شش مثقال می کنند و باقی را موقوف می دارند همه را کوفته و پخته هر صباح یکسر انکشت میل کنند هم

در علاج درد معده

در علاج درد معده چون از سوداء باشد علامتش ترشی دهان و سوزش فم معده است رباعیه

در علت درد معده چون داند کس کین رنج ز انصباب سوداء شد و بس

باید که خورد مسهل و پرهیز کند از لحم قدید و شبه آن مثل عدس

و بعد از شقیه تعدیل مزاج بدواء المسک حلویا نوشدارو کنند

صفت دواء

صفت دواء

المسک حلویا

المسک حلویا مروارید ناسفته و کهربا و مرجان سفید و ابریشم مقرض در زرنباد و در ولنج عقربی از هریک مثقالی بهمن سرخ و سفید و سنبل و قاقله و قرنفل و ساذج هندی داشته و جندیبستر و دارفلفل و زنجبیل از هریک نیم مثقال مشک دانکی همه را کوفته و پخته بعسل کداخته سه وزن ادویه بسرشد و از نیم مثقال تا یک مثقال غلولة کرده فروبرند

صفت نوشدارو

صفت نوشدارو نیز آمله که عبارت از آمله است که یک شبانه روز در شیر کاو گذاشته باشند و در سایه خشک ساخته صد مثقال در نهصد مثقال آب جوشانند تا سی صد مثقال بماند صاف کنند و بدویست

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۶۶

مثقال قند سفید صاف کرده و هشتاد مثقال عسل کداخته نیک بقوام آورند و برک کل سرخ شش مثقال سعد کوفی پنج مثقال قرنفل و مصطکی و اسارون از هریک سه مثقال قاقله صفار و قاقله کبار و بزباز و قرفه و جوز بواد سنبل و زرنب از هریک دو مثقال کوفته و پخته همه را بهم آمیزند و پنج مثقال زعفران و نیم مثقال مشک را که باندک قندی صلایه کرده باشند در قدری کلاب حل کنند و اضافه نمایند و از یک مثقال تا دو مثقال غلولة کرده فروبرند

ورم المعده

اشاره

ورم المعده یعنی آماس معده علامتش درد موی تب و درد و شیرینی دهانست و در صفاوی تب تیز و قی تلخ و تشنگی و بی رغبتی نرمی آماس و در سوداوی محکمی آن

رباعیه

چون معده کند از سبب خون آماس خون کم کن و ره مده بخود بیم و هراس

ور ماده ورم بود خلط دکر جز شقیه بدن مداوا مشناس

قی

اشاره

قی که کنایه از حرکت معده است مع دفع چیزی بسوی خارج از طریق فم علامتش در صفاوی زردی آنچه بقی دفع شود و در بلغمی سفیدی و در سوداوی سیاهی آنست رباعیه

در علت قی کنی چو صفا احساس چیزی چو شراب به و لیمو مشناس

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۶۷

ور خلط دکر بقی برآید نبودبهرتر ز شراب میبه و حب الّاس صفت

صفت شراب به

شراب به آب بهی صد مثقال قند سفید پنجاه مثقال بجوشانند تا بقوام آید یا هشتاد مثقال قند سفید را صاف کنند و به بیست مثقال ربّ بهی آمیخته بقوام آورند

صفت رب

صفت رب بهی آب بهی یکمن بجوشانند تا چهار یکی بماند صفت

شراب لیمو

شراب لیمو در علاج دوار گذشت صفت

شراب میبه

شراب میبه زنجبیل و قافله و قرنفل و عود از هر یک درمی نیمکوب ساخته در لته بندند و در صد مثقال آب بهی و پنجاه مثقال شراب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و بهشتاد مثقال قند سفید بقوام آورند پس مصطکی و مشک و زعفران از هر یک

دانکی در کلاب یا آب حل کرده اضافه نمایند و دوسه جوش دیگر دهند

صفت شراب حب الاس

صفت شراب حب الاس که پیارسی مورد دانه کویند تخم مورد بیست مثقال در یک پیاله و نیم آب جوشانند تا بنیم پیاله آید صاف کرده با هشتاد مثقال قند سفید آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید

قی الدّم

اشاره

قی الدّم یعنی برآمدن خون از معده یا عضوی دیگر بقی رباعیه

ای قی دمت فکنده در بیم و هراس کویم سخنی کر سخنم داری پاس

صمغ عربی و

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۶۸

کهربای سوده رغبت می کن بشربت حبّ الاس

صفت شربت حبّ الاس

اشاره

صفت شربت حبّ الاس در علاج قی گذشت فواق یعنی مکچه علامتش در امتلائی تقدم خوردن طعامهای غلیظ و کرانی معده است و در استفراغی تقدم قی و اسهال و امثال آن

رباعیه

از امتلی آنکه مکچه کرد و یارش باید که کند مقّی در کارش

و آن را که بود هکجه استفراغی بگذرز علاج او مجو آزارش

تعذر علاج مکجه استفراغی بواسطه تعذر اعاده رطوبات اصلیه است که باستفراغ دفع شده

ضعف المعده

اشاره

ضعف المعده که عبارت است از ضعیفی قوه هاضمه علامتش دلشورا و دیر گذشتن طعام از فم معده است

رباعیه

چون معده بود ضعیف اگر داری هوش تحقیق مواد کرده در شقیه کوش

چون شقیه تمام حاصل کرد تعدیل مزاج کن معدل مینوش

معدل چیزی را کویند که مزاج سرد یا گرم را مثلاً باعتدال آورد چون عسل و کدو

جوع البقر

اشاره

جوع البقر کنایت از کرسنکی جمیع اعضا است با تنفر معده از طعام چون از بلغم زجاجی بود که بضم معده ریزد علامتش دلشورا و عدم تشنگی و رطوبت دهانست

رباعیه

هر کس که بود

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۶۹

علت جوع البقرش هر لحظه شود ضعف بدن بیشترش خوشحالی

او فزون شود روز به روز میسوسن اگر دهند شام و سحرش

صفت

صفت مسیوس

مسیوس رباعیه کل سوسن چهل عدد قسط نیمکوفته و قرنفل نیمکوفته و قصب الرزیره نیمکوفته و اسارون نیمکوفته و سنبل و مصطکی از هریک دو درم ملح اندرانی و سلیخه نیمکوفته از هریک سه درم عود بلسان نیمکوفته چهار درم زعفران نیم درم مشک دو دانک روغن بلسان یا زیت یک درم و نیم مثلث شرعی که شربت یوسفی کویند چهار من شرعی همه را در شیشه کنند و شش ماه بگذارند

صفت مثلث

صفت مثلث مذکور شیره انکور سی و سه من بجوشانند و کف بردارند تا ده من بماند بیست من آب اضافه نموده یک دو

جوش دیگر بدهند و در خم کرده کرم بیوشانند تا بجوش آید و از جوش بازایستد

شہوت کلبیہ

اشارہ

شہوت کلبیہ کہ عبارت از بسیاری میل بغذاء و عدم سیری از آنست چون از بسیاری ریختن سوداء بقم معدہ باشد

علامتش

علامتش تیرکی رنگ و خشکی دہان و ترشی آروغ است علامتش

رباعیہ

در شہوت کلبیہ ترا کویم فاش آب نخود و شرحہ و اکرا خورد ماش

ہر چیز کہ شور یا ترش یا تیز است از خوردن

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۷۰

آن چیز گریزان می باش

فساد شہوہ

فساد شہوہ کہ کنایہ از میل کردن بکل و امثال آن است رباعیہ

آن را کہ بود میل کل و امثالش بینی برہ مرض دگرگون حالش

ہر خلط بدی کہ باعث آن شدہ است از معدہ برون کن بقی و اسہالش

ہیضہ

اشارہ

ہیضہ یعنی حرکت مواد فاسدہ کہ بقی و اسہال دفع شود رباعیہ از ہیضہ کسی کہ شد قی و اسہالش شد از قی و اسہال

دکر کون حالش از ماش و برنج و بال مرغش دہ و ساز از زحمت این عارضہ فارغ بالش

علاج امراض جگر ورم

اشارہ

علاج امراض جگر ورم الكبد یعنی آماس جگر علامتش درد موی تب دائمی و درد و کرانی و سرفه خشک و مکچه است و در صفراوی تب تیز و زردی زبان و برآمدن صفراء بقی و در بلغمی نرمی آماس و در سوداوی محکمی آن

رباعیه

هرکس که جگر ورم کند از خورش رک زن که رسد نفع ز حد افزونش

ور ماده اش خلط دگر آمده است مسهل طلب و کن ز بدن بیرونش

عطش مفرط

اشاره

عطش مفرط یعنی تشنگی که از حد اعتدال درگذرد چون از گرمی معده یا جگر باشد علامتش آنست که به آب سرد زیاده از هوای سرد راحت یابد و چون

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۷۱

از گرمی دل بود آنکه بهوای سرد زیاده از آب سرد منتفع شود

رباعیه

از گرمی اگر نمود تشویش عطش از راه علاج آن قدم باز مکش

از اغذیه آش غوره رغبت می کن وز اشربه شربت انار میخوش

صفت شربت انار

صفت شربت انار مذکور آب انار میخوش یک من قند سفید نیم من بجوشانند تا بقوام آید یا قند سفید یکمن صاف کرده بجوشانند تا غلیظ شود ربّ انار ربع قند اضافه کنند و دو سه جوش دیگر دهند صفت ربّ انار آب انار میخوش هشتاد مثقال بجوشانند تا بیست مثقال شود

ضعف الکبد

اشاره

ضعف الکبد یعنی ضعف جگر علامتش زردی روی و تیرکی رنک و بی رغبتی است رباعیه

ضعف جگر آنکه برده صبر از جانش از شربت رزک ساز کن درمانش

ترتیب غذا کن چو خورد شربت راز مرغ و مویز و از حب رمانش

شربت زرک و ربّ زرک چون رب انار و شربت انار که صفت هریک در عطش مفرط مذکور شد پزند

در علاج ضعف جگر رباعیه

هم در علاج ضعف جگر رباعیه

هرکس که شود پدید ضعف جگرش از ضعف جگر بچهره بینی اثرش

فرما که خورد انار لیکن نخورد نارنج که بی شبهه رساند ضررش

سؤ القنیه

اشاره

سؤ القنیه که مقدمه استسقا است

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۷۲

علامتش

علامتش سفیدی رنک مائل بزردی و آماس دست و پا و قرقر شکم است رباعیه

هرکس که ز سوء قنیه بینی اثرش فرمای ریاضت بطریق سفرش

چون منشأ این مرض بود ضعف جگر باید که دهی مقویات جگرش

مقوی جگر چیزی را گویند که تقویت جگر کند بخاصیت یا عطریت یا غیر آن چون کاسنی و دارچینی

استسقاء

اشاره

استسقاء که معروف و مشهور است علامتش در لحمی آماس جمیع اعضا است و درزقی آنست که چون دست بر شکم

صاحبش زنند آواز مشکی دهد که پر آب بود و در طبلی آنکه آواز طبل دهد

رباعیه

مستسقی اگر طلب کند درمانش ریوند و سکنجین مناسب دانش

درّاج و کبوتر بیچه اش ساز غذاوز میوه بافراط بده رمانش

صفت سکنجبین

صفت سکنجبین در ورم الثدی مذکور شد باید دانست که شربت بزوری نیز در استسقاء کثیر التّفح است بعضی گفته اند که یک روز بملاحظه ورم بزوری کرم دهند و یک روز بملاحظه تشنگی بزوری سرد و بعضی گفته اند که هر روز بزوری سرد و کرم را بملاحظه ورم و تشنگی بهم ممزوج دهند

صفت شربت گرم

صفت شربت بزوری کرم بادیان رسمی و بادیان رومی و تخم کرفس از هریک پنج مثقال پوست پنج

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۷۳

بادیان و پوست پنج کرفس از هریک ده مثقال همه را نیمکوب ساخته در یک کاسه آب جوشانند تا بنیمه کمتر آید صاف کنند بهفتاد مثقال قند سفید صاف کرده بقوام آورند و هر صباح یک قاشق در هفت قاشق عرق کاسنی حل کرده میل کنند

صفت شربت سرد

صفت شربت بزوری سرد تخم کاسنی نیمکوفته و تخم خیار نیمکوفته و تخم بادرنگ نیمکوفته و تخم خربزه چکانی نیمکوفته از هریک پنج مثقال پوست پنج کاسنی دو مثقال قند سفید هشتاد مثقال بدستور بزوری کرم بپزند و هر صباح یک قاشق در هفت قاشق عرق بادیان حل کرده رغبت نمایند و اگر ممزوج خواهند نیم قاشق از بزوری کرم و نیم قاشق از بزوری سرد و سه قاشق و نیم عرق کاسنی و سه قاشق و نیم عرق بادیان حل کرده اختیار فرمایند هم

در علاج استسقا رباعیه

در علاج استسقا رباعیه هرکس که بود علت استسقاییش آبش مده و شیر شتر فرمایش از روی دوا اگر میسر گردد دائم بمیان شتران کن جایش

یرقان اصفر

اشاره

یرقان اصفر یعنی زردی سبیش کثرت صفرا یا امتاع استفراغ صفرا است

رباعیه

هرکس یرقان ربود صبر از جانش اسهال وقی و عرق موافق دانش

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۷۴

هر روز پس از آب انارین بده مرغ و نخود و قشق حب رمانش

در علاج یرقان رباعیه

هم در علاج یرقان رباعیه

در علت زردی چه عوام و چه خواص جویند به آب کاسنی راه خلاص

ور زانکه خلاصی نشود حاصل از نوشند سکنجبین دیناری خاص

صفت سکنجبین دیناری

صفت سکنجبین دیناری زرک و بزر الورد نیمکوفته از هر یک هشت درم تخم کاسنی نیمکوفته پنج درم پوست پنج کاسنی و پوست پنج کرفس و پوست پنج کبر و پوست پنج بادیان و بادیان از هر یک سه درم همه را نیمکوب نموده در دوپست و هشتاد مثقال آب و سی مثقال سرکه یک شب و یک روز گذاشته بجوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و بسی صد مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید و هر صبح یک قاشق در هفت قاشق عرق کاسنی یا آب حل کرده رغبت فرمایند و غذا آب نخود نیمکوفته و مرغ جوان و ماش مقشر و کشنیز ترفیق آب زرک یا انار یا تمر هندی کنند به

باید دانست

باید دانست که یرقان اسود نیز می باشد و سببش کثرت سوداء یا امتناع استفراغ سوداء است

علاجش

و علاجش اخراج سوداء و تعدیل مزاج بر وجهی که دانسته شد

علاج امراض سپرز

علاج امراض سپرز

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۷۵

ورم الطحال

اشاره

ورم الطحال یعنی آماس سپرز علامت وی آن بود که چون دست بر موضعش فشارند درد زیاده شود

رباعیه

آماس سپرز اگر ترا شد عارض پرهیز نماز هرچه باشد قابض

با قرص کبر سکنجین خور که شود بر جان تو فیض شد رستی فیاض

صفت قرص کبر پوست پنج کبر پنج درم زراوند طویل دو درم فنخبکشت و فلفل سیاه از هریک شش درم همه را کوفته و پخته بسی درم سرکه کهنه که چهار درم اشق در آن حل کرده باشند بسرشند و قرصها کنند و هر صباح یک مثقال شربت سکنجین که صفتش در استسقاء تحریر یافت و بیست مثقال عرق بادیان یا آب بادیان حل کرده میل فرمایند و غذا نخود آب قتیق سرکه کبر کنند

نفخه الطحال

اشاره

نفخه الطحال یعنی بادسپرز علامت وی آنست که چون دست بر موضعش فشارند درد کم شود

رباعیه

چون باد سپرز شد دلت را ضاغطاز باد ترا بقرقر آید غایط

باید که خوری شربت دیناری رازان پیش که قوت تو گردد ساقط

صفت شربت دیناری

صفت شربت دیناری در علاج درد معده مذکور شد علاج امراض

امعاء

اشاره

امعاء امعا جمع معا است و معاروده است

و عدد امعاشی است

و عدد امعا

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۷۶

شش است

اول معائنی عشریست

اول معائنی عشریست که طولش بقدر دوازده انگشت صاحب او است و متصل بقعر معده و او را فمی است نزدیک بمعده که بواب کویند مندفع می شود غایط از معده بسوی آن

دویم معاء صائم

دویم معاء صائم که اکثر اوقات خالی است و متصل است بمعاء اثنا عشری

سیم معاء دقاق

سیم معاء دقاق که متصل است بمعاء صائم

چهارم معاء اعور

چهارم معاء اعور که اعوجاجات و کنجها دارد و نیست او را جز فم واحدی

پنجم معاء قولون

پنجم معاء قولون که متصل است بمعاء اعور و منفعتش تدریج دفع فضلاتست

ششم معاء مستقیم

اشاره

ششم معاء مستقیم که از جانب فوق بمعاء اعور متصل است و از جانب تحت بد برد و منفعتش منفعت معاء قولونست و الله اعلم مطلق اسهال خواه سببش صفراء بود و خواه خلطی دیگر

رباعیه

داری چو در اسهال مداوا ملحوظمی دار ز باد سرد خود را محفوظ

از غسل به آب سرد هم دوری جوی باشد که تنت شود ز صحت محفوظ

اسهال صفراوی

اشاره

اسهال صفراوی یعنی بسیاری اجابت طبیعت که از صفراء بود

علامت‌ش

علامت‌ش زردی آنچه باسهال دفع شود و تشنگی و سوزاند رونست

رباعیه

اسهال ترا

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۷۷

که شد ز صفراء واقع بهتر ز شراب زرك نبود دافع

از اغذیه کر برنج تف داده خوری ممزوج برب زرك باشد نافع

صفت

شربت زرك و ربّ

شربت زرك و ربّ ان در علاج ضعف جگر گذشت

اسهال دموی

اشاره

بباید دانست که اسهال و موی نیز می باشد و آن منقسم می شود بدو قسم کبیدی که آن را ذو سنطاریای کبیدی گویند علامت‌ش آنست که اکثر در شب واقع شود و مقدارش بسیار بود و معوی که که ذو سنطاریای معوی گویند

علامت‌ش

علامت‌ش آنست که بیشتر در روز واقع شود و مقدارش اندک بود

علاج مشترک

علاج مشترک میان هر دو قسم آنست که هر صبح پنج مثقال تخم خرفه تف داده شیره کشند و بده مثقال شربت صندل شیرین کرده و آبی که یک مثقال انجبار نیمکوفته با پنج مثقال حب الآس در او جوشانیده باشند و صاف کرده اضافه نموده بدهند و غذا برنج ناشسته تف داده کشنیز خشک تف داده و قتی آب زرك با سماق یا چکیده جغرات کاو

سحج

اشاره

سحج یعنی ریش روده علامتش ظاهر شدن خون باجابت طبیعت و درد حوالی ناف است

رباعیه

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۷۸

ای قرحه روده ات ز دل برده فراغ روزت شده از شب مرض چون پر زاع

تا تیرکی شب مرض دور شود از شربت انجبار افروز چراغ

صفت شربت انجبار

صفت شربت انجبار در نفث الدم دانسته شد

علاج سحج رباعیه

هم دو علاج سحج رباعیه

در قرحه روده ای ز دانش زده لاف خشخاش بجوشان و نکو سازش صاف

و آنکه بشراب آس با شربت سیب کن میل که در منفعتش نیست خلاف

صفت شراب اس

صفت شراب اس در فی الدم مذکور شد صفت شربت سیب آب سیب شیرین شصت مثقال قند سفید سی مثقال بجوشانند تا

بقوام آید

مغص

اشاره

مغص یعنی درد روده و گرد ناف

علامتش

علامتش در ریچی قرقر شکم و انتفاع بخروج ریح است و در صفاوی تشنکی و شدت درد و در بلغمی خروج بلغم و در

سوداوی ظهور سودا رباعیه

باشد چو ترا ز باد پیچیدن ناف بهر تو بود شربت دینار کفاف

در ماده بلغم است یا خلط دگراز داروی کارت نتوان داشت معاف

صفت شربت دینار

صفت شربت دینار در نفخه الطحال گذشت

قولنج

اشاره

قولنج یعنی درد روده که با قبض طبیعت بود رباعیه

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۷۹

قولنج ترا نخست از بهر شیاف باشد که بود بوره و فانیذ کفاف

ظاهر نشود چو از شیافت عملی خود را ز عمل نمی توان داشت معاف

ذکر عملی که انواع قولنج را نافع بود

ذکر عملی که انواع قولنج را نافع بود سناء مکی پنج مثقال انیسون و بادیان و تخم کرفس و شبت و حله از هریک سه مثقال بنفشه و کل خطمی از هریک دو مثقال مغز کاجره نیمکوفته ده مثقال آب برک چغندر نیم پیاله همه را در یک کاسه آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و شکر سرخ و مغز فلوس از هریک ده مثقال بوره ارمنی یا نمک هفت درم در آب آن حل کرده و صاف کرده روغن بادام که صفتش در جفاف الانف گذشت دو مثقال اضافه نموده نیمکرم اماله کنند و شوربای خروس پیر خورند و چون قولنج بکشاید استیصال ماده بمعجون خیار شنبر کنند

صفت معجون خیار شنبر

صفت معجون خیار شنبر تربد سفید چهل مثقال نمک هندی و رب سوس از هریک هفت مثقال بادیان رسمی و بادیان رومی و مصطکی از هریک پنج مثقال همه را بکوبند و به بیزند و بیست مثقال بنفشه که با پنج مثقال محموده مشوی صلایه کرده باشند آمیزند و بچهل

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۸۰

مثقال روغن بادام چرب نمایند و بصد مثقال مغز خیار شنبر سرشته صد مثقال عسل کداخته ضم سازند دلت کنند تا بهم سرشته شود از پنج مثقال تا هفت مثقال غلوه کرده فروبرند

حیات

اشاره

حیات که کرم معده کویند علامتش نفور از طعام چرب و دلشورا و پیچیدن ناف و خشکی لبها در بیداری و آب رفتن دهان در خوابست

رباعیه

از بهر علاج کرم معده چو سلف قنبیل و برنج و حب نیل آر بکف
با تربد و قسط و سرخس و ترمس و شیخ می کوب بشیر کاو و می خور ز شعف

صفت ترتیب ادویه

صفت ترتیب ادویه مذکوره فتیل و برنک و سرخس و ترمس از هریک درمی حب النیل و تربد و شیخ از هریک نیم درم همه را کوفته و پخته و بیک پیاله شیر کاو آمیخته شیر کرم بیاشامند

حبّ القرع

اشاره

حبّ القرع که کدو دانه خوانند

علامتش

علامتش خروجش باجابت طبیعت و غیر آنست رباعیه
از بهر کدو دانه بدستور سلف خرما و برنک و مغز جوز آر بکف
معجون کن و وقت خواب میلش فرماکاین ادویه را در این مرض نیست خلف

صفت معجون مذکور

صفت معجون مذکور برنک دو مثقال مغز جوز ده مثقال خرما ی هسته بیرون کرده پنج مثقال

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۸۱

و این فقیر یک مثقال تربد بدستوری که از استاد خود رحمه الله دیده اضافه می نماید و نفع عظیم می بیند همه را جدا جدا کوفته بهم آمیزند و در وقت خواب میل کنند

الدود الذی یشبه دود الخل

الدود الذی یشبه دود الخل یعنی کرمی که شبیه بود بکرم سرکه

علامتش

علامتش خاریدن سر سفره و ظهور وی باجابت طبیعت است

رباعیه

در روده اگر پدید شد کرم ضعیف خارد همه دم موضع مخصوص حریف

چون شاف کنی ز صبر و شونیز رهد از کرم ضعیف جسم بیمار نحیف

زحیر صادق

اشاره

زحیر صادق یعنی کناک راستین

علامتش

علامتش آن بود که بعد از این طبیعت عارض شود و چون تخم ریحان و کنوچه و اسپغول و بارهنگ و امثال اینها بشربت قند و کلاب دهند زود دفع شود رباعیه

از کرمی اگر بود زحیر صادق رب بهی و انار باشد لایق

باشد چو ز سردی نتوان مانع شد کربش عثا دهد طیب حاذق

صفت ربّ بهی

صفت ربّ بهی در علاج قی تحریر یافت

صفت برش عثا

صفت برش عثا فلفل سفید و بزر النبع از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل و عاقر قرحا و فرفیون از هر یک مثقالی همه را بکوبند

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۸۲

و به بیزند و بصد و شصت مثقال عسل سرشته هر صباح دانکی غلوه کرده فروبرند و غذا برنج تف داده و زیره تف داده کنند

زحیر کاذب یعنی گناک دروغین علامتش آنست که بعد از قبض طبیعت حادث گردد و چون تخم ریحان و کنوچه و اسپغول و بارشک و امثال اینها بشریت قند و کلاب دهند زود دفع نشود

رباعیه

عارض چو شود زحیر نبود صادق میدان که بنزدیک طیب حاذق

از خوردن معجون بنفسج کرددبر ماده مرض طبیعت فائق

صفت معجون بنفسج

صفت معجون بنفسج بنفشه ده مثقال تربد پنج مثقال رب السوس دو مثقال محموده یک درم بادیان و انیسون از هریک نیم درم همه را بکوبند و به بیزند و بده مثقال عسل و بیست مثقال قند سفید صاف کرده بقوام آورده بسرشند شربتی سه مثقال غلوه کرده فروبرند و مقداری آب کرم از عقب آن بیاشامند غذا ماش مقشر و اکراو اسفناج

علاج امراض مقعد بواسیر

علاج امراض مقعد بواسیر که دانه چند بود بر سر سفره رباعیه

در رنج بواسیر طیب حاذق هم خربزه هم انار داند لائق

فصد صافن کند

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۸۳

نماید تجویزمرغ و اکراو آب زرکش قاتق

معنی صافن در آماس رحم خواهد آمد ان شاء اله

علاج بواسیر

هم در علاج بواسیر در رنج بواسیر علیل صادق

چون کوش کند قول طیب حاذق محفوظ بحب مقل چندان گردد

کردیدن خال دلبر خود عاشق

صفت حب مقل

صفت حب مقل پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه از هریک ده درم سکپنج سه درم همه را کوفته و پخته بسی درم آب کند ناکه پانزده درم مقل ارزق حل کرده باشند سرشته حبهها کنند و هر صباح دو درم فروبرند غذا آب مرغ جوان و ماش مقشر و اگر او اسفناج کنند باید دانست که همچنانکه حب مقل در بواسیر نافع است

اطریفل مقل

اطریفل مقل نیز نافع است و نافعتر از هر دو بزعم بسیاری از مجربان خوردن ایتیمون بماء الجبن است

صفت اطریفل مقل

صفت اطریفل مقل مقل سی مثقال در آب کرم حل کرده و صاف کرده بهشتاد مثقال عسل کداخته بقوام آورند و پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و آمله منقی از هریک ده مثقال کوفته و پخته بدان بسرشند و از یک مثقال تا دو مثقال غلولة کرده فروبرند

کیفیت خوردن ایتیمون بماء الجبن

کیفیت خوردن ایتیمون بماء الجبن

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۸۴

آنست که پنج مثقال ایتیمون را در خریطه کرده در هفتاد مثقال ماء الجبن کرم ساخته چندان بمالند که مزه خود را تمام باز دهد پس هشت مثقال شیر خشت را در او حل کرده و صاف کرده و سه قاشق آب آلوی بخارا اضافه نموده نیمکرم بیاشامند و اگر قوی تر خواهند پنج مثقال سنای مکی را بجوشانند و صاف کرده اضافه آن نمایند و ماء الجبن چنین گیرند که یک کاسه شیر بزرد ازرق چشم را کرم کرده بسه قاشق سرکه تند آمیزند و لت کنند تا زردابش از پنیر جدا شود و صاف کنند و اگر بواسطه بواسیر سر سفره ورم کند و قولنج و درد عظیم عارض شود رک با سلیق بکشایند و بر هر دو سرون شلوک بگذارند یا حجامت کنند و شربت بنفشه در آب و کلاب حل کرده با تخم ریحان بیاشامند و غذا ماش مقشر با کرای باریک شبت سبز انداخته خورند و کل خطمی یا تخم خطمی و نان کلاغ یا تخم نان کلاغ و شبت تر یا خشک و بنفشه و اکلیل الملک همه یا آنچه میسر شود بجوشانند و صاف کنند و نیمکرم زمان زمان در آن آب بنشینند تا وقتی که ماده ورم تحلیل یابد

یا نضح تمام یافته بخود منفجر شود و اگر منفجر نشود نیشتر زنند

تشقی المقعد

اشاره

تشقی

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۸۵

المقعد یعنی شق شدن سر سفره

رباعیه

در مقعد اگر پدید شد رنج شقاق بیمار ترا که شد بصحت مشتاق

باید که ز قابضات پرهیز کند چون سیب و بهی و زرک و لیمو و سماق

بیان مرهمی که شقاق مقعد را رفع کند

رباعیه

هر که سر سفره کسی گردد شق کوهان شتر باید و مقل ازرق

هر روز بموم زرد مرهم کردن صحت پس از آن طلب نمودن از حق

صفت مرهم

صفت مرهم مذکور موم زرد یک مثقال و نیم در روغن کوهان شتر پانزده مثقال حل کرده و بده مثقال آب کند تا که سه

مثقال

مقل ازرق

مقل ازرق در او حل کرده باشند آمیخته صلایه کنند تا مرهم شود

ورم المقعد

اشاره

ورم المقعد یعنی آماس سر سفره

علامت‌ش

علامت‌ش درد موی درد و کرانی مقعد است و در صفراوی خلیدن و تیرک زدن

رباعیه

مقعد چو ورم کند سبب کن تحقیق رک زن چو ز خون بود که اینست طریق

در خوردن مسهل چو ز صفرا باشد تقصیر مکن بقول یاران شفیق

صفت مسهلی

صفت مسهلی که اسهال صفرا کند سناء مکی سه مثقال تمر هندی ده مثقال بنفشه و کل سرخ و تخم کاسنی نیمکوفته از هریک دو مثقال سپستان سی عدد

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۸۶

همه را در یک کاسه آب جوشانند تا بنیمه کمتر آید صاف کنند و بیست مثقال شیرخشت در آب آن حل کرده صاف کرده بیاشامند

علاج امراض کرده و مئانه حصاه الکلی

علاج امراض کرده و مئانه حصاه الکلی یعنی سنک کرده علامتش ظهور ریکهای سرخ یا زرد یا سبز در بول است رباعیه

چون سنک درون کرده گردد مدرک زان درد زند کرده چو ناوک تیرک

باید که بناشتا خورد صاحب آن خاکستر چوب تاک در آب خشک

ریح الکلیه

ریح الکلیه یعنی باد کرده علامتش انتقال درد از موضعی بموضعی و عدم کرانی است رباعیه

در کرده کس چو باد گردد مدرک نافع باشد کماد اسبوس و نمک

هر روز بناشتا خورد ماء اصول بیمار در این مرض چو افتد زیرک

صفت ماء الاصول

صفت ماء الاصول در علاج فالج گذشت

ضعف الكلبيه

اشاره

ضعف الكلبيه يعنى ضعيفى كرده علامتش آنست كه رنك بول مشابه آبي بود كه كوشت تازه در آن شسته باشند

رباعيه

چون كرده شود ضعيف بى مكث و درنك از بهر دوا فلونيا آر بچنك
كز سستی اگر قضيب چون موم بوداز قوت كرده سخت كرد و چون سنگ

صفت فلونيا

صفت فلونيا فلفل و بزر البنج

طب يوسفى (جامع الفوائد)، ص: ۸۷

از هريك بيست درم افيون ده درم زعفران پنج درم سنبل و عاقرقرحا و قرقيون از هريك دو درم جند بيدستر يك درم زربناد و درد يخ عقربى از هريك نيم درم مشك و مرواريد ناسفته از هريك نيم مثقال همه را بكوبند و به بيزند و به نود مثقال عسل سرشته هر روز دانكى غلوه كرده فروبرند غذا زرده تخم نيم برشت بصمغ عربى سوده خورند

ورم الكلبيه

اشاره

ورم الكلبيه يعنى آماس كلبيه علامتش درد موى تب تيز و درد و يري ركهها و نرمى نبض است و در صفراوى تب تيز و فراشا و بيخوابى و زردى قاروره است و در بلغمى كرانى و قلت درد و در سوداوى رقت بول

رباعيه

چون كرده ورم كند نباشى غمناك كارت چو بود برسم اهل ادراك

كر ماده خون بود و كر خلط دكر

از وى تن خویش بايدت كردن پاك

قرحه الكلبيه

اشاره

قرحه الكلیه یعنی ریش کلیه علامتش خروج ریم و ظهور قشور لحمی در بول است

رباعیه

ای آنکه ز ریش کرده باشی دل تنک در بول تو قشرها بود لحمی رنگ

تا چنک تنت کند بصحت آهنک یک چند مده رشته اگر از چنک

ورم المثانه

اشاره

ورم المثانه یعنی آماس مثانه

علامتش

علامتش در جمیع اقسام

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۸۸

عسر بول است و درد موی تب دائمی و درد عانه و در صفاوی تب و هذیان و درد زهار بر وجهی که کوئی سوزن می زند

رباعیه

رباعیه

ای از ورم مثانه در عین و بال بر عارضه تو عسر بول آمد دال

کر نیست بغیر خون و صفرا سبیش اخراج مواد کن بفصد و اسهال

حصاه المثانه

اشاره

حصاه المثانه یعنی سنک مثانه علامتش ظهور ریکهای سفید یا خاکستری رنگ در بول است

رباعیه

از سنک مثانه ات چو بد کردد حال هر دم المت کند بجان استقبال

از بهر علاج این مرض نزد حکیم نبود حجر الیهود را شبه و مثال

طریق اختیار کردن حجر الیهود

طریق اختیار کردن حجر الیهود را انست که تخم خطمی و تخم کرفس و سنبل از هر یک مثقالی بجوشانند و صاف کنند و نیم مثقال شلم آلو یا صمغ عربی در آب آن حل کرده و بقند سفید شیرین کرده سه دانگ حجر الیهود سوده اضافه نمایند و نیمگرم بیاشامند و غذا نخود آب کنند

قرحه المثانه

اشاره

قرحه المثانه یعنی ریش مثانه علامتش خروج ریم و خون و سوزاک و بدبوئی بولست

رباعیه

از ریش مثانه ات چو کرده حاصل دردی که علاج آن نماید مشکل

چون پاک شود مثانه از مده بده در شربت ریواج

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۸۹

سفوف مدمل

صفت سفوف مدمل

صفت سفوف مدمل مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم خربزه از هر یک دو مثقال کل ارمنی و کتیره و نشاسته و شلم آلو و تخم خرفه و طباشیر از هر یک نیم مثقال ریوند چینی یک مثقال همه را کوفته و پخته هرروزه دو مثقال در ده مثقال شربت ریواج حل کرده میل کنند و شربت ریواج را مثل شربت انار که صفتش در علاج عطش تحریر یافت سازند

ریح المثانه

اشاره

ریح المثانه یعنی باد مثانه علامتش درد و غسر بول و عدم کرانی است

رباعیه

چون درد مثانه شد ز نفحت حاصل یکدم مشو از طریق حکمت غافل

با ماء اصول روغن بیدانجیر درکش که خدا دهد شفای عاجل

صفت ماء الاصول

صفت ماء الاصول در علاج فالج گذشت

صفت روغن بیدانجیر

صفت روغن بیدانجیر مغز بیدانجیر را کوفته در آب بجوشانند تا روغن خود را باز دهد پس بقاشق اندک اندک از روی آب بردارند

جرب المثانه

اشاره

جرب المثانه یعنی کری مثانه علامتش خاریدن مثانه و بدبوئی بول و سوزاک است

رباعیه

ای از جرب مثانه کردیده ملول باید سخن مرا بجان کرد قبول

می خور لبن الاتان دمامد که شود مامول تو از علاج مقرون بحصول

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۹۰

لبن الاتان شیر خر است

خلع المثانه

اشاره

خلع المثانه یعنی از جای رفتن مثانه علامتش عسر بول است بعد از وقوع سقسه یا ضربه بر پشت

رباعیه

یابد چو مثانه تو از خلع خلل نزدیک مجرب که کند دفع علل خاکستر

حلقوم خروست چو دهند واقع شود از ره مداوا بمحل تقطیر

تقطیر البول

البول یعنی قطره قطره آمدن بول چون از سردی مثانه بود علامتش بیاض بول و متضرر شدن از چیزهای سرد و نفع یافتن از

چیزهای گرم است

رباعیه [۲]

طب یوسفی (جامع الفوائد)؛ ص ۹۰

ای کشته گرفتار تبقطیر البول ز اندیشه این مرض دلت اندر هول

می خور ز پی علاج اطریفل رادر شام و صباح یاد می دار این قول

مراد باطریفل اطریفل کبیر است و کیفیت ساختنش آنست که پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و آمله و فلفل و دارفلفل از هریک سی درم زنجبیل و بوزیدان و بزباز و شیطرح هندی و شقاقل مصری و تودری زرد و کلکون و بهمن سرخ و سفید و لسان العصافیر و تخم خشخاش از هریک ده درم همه را کوفته و پخته بروغن بادام که صفتش در قولنج گذشت چرب کنند و بسه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال غلوه کرده فروبرند

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۹۱

و غذا کباب کنند

حبس البول

اشاره

حبس البول یعنی بند شدن بول چون از سردی مزاج بود علامتش عدم تشنکی و دیر جستن نبض و سفیدی بول است

رباعیه

هرکس که ز حبس بول کردید ذلیل بر سوء مزاج سرد یابد چو دلیل

بولش بکشاد آید از راه علاج گر بوره ارمنی نهی در احلیل

و اگر بوره ارمنی میسر نشود نمک نیشابوری را بصورت هسته سنجد تراشیده در احلیل یعنی سوراخ ذکر گذارند یا دو دانک حلتیت را که انکوژه کویند در نیم پیاله شیر خر حل کرده نیمگرم رغبت نمایند و تا بناف در آب نیمگرم نشینند یا آب نیمگرم زمان زمان بر زهار و قضیب و خصیه ریزند و غذا آب مرغ جوان و آب نخود نیمکوفته و شیره مغز کاجیره کنند و هرگاه که بول تقاضا کند برپای خیزند تا دفع شود

خرقه البول

اشاره

خرقه البول یعنی سوزاک خواه سبب کثرت صفراء بود و خواه غیران رباعیه

آن را که رسد ز رنج سوزاک الم بیند المی از سبب آن هر دم

باید که خورد بشیره خرقه و قنذهر روز ز قرص کاکنج یک دو درم

صفت قرص کاکنج

صفت قرص کاکنج مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنک و مغز بادام مقشر و رب سوس و نشاسته و صمغ عربی و کتیره و خون سیاوشان

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۹۲

و کندز دریائی و کاکنج که عروسک در پرده کوبند از هریک ده درم تخم کرفس دو درم افیون یک درم همه را کوفته و پخته به آب بادیان بسرشند و قرصها سازند و هر روز دو درم در نیم پیاله شیره خرقه که بده مثقال قند سفید شیرین کرده باشند حل کرده میل فرمایند و غذا ماش مقشر و اکراو کشنیز تر بشیره خشخاش خورند

سلس البول

سلس البول یعنی بی اختیار آمدن بول چون از سردی مثانه بود علامتش عدم تشنگی و خروج بول بی سوزش است رباعیه

چون در سلس البول ز کندر دو درم وز سعد برابرش نه افزون و نه کم

سائی و بقند سوده اش میل کنی آسوده شوی رهی بصحت از غم

البول فی الفراش

البول فی الفراش یعنی بی اختیار آمدن بول در خواب چون از سستی عضله مثانه بواسطه غلبه رطوبت بود علامتش سردی زهار و بی رنگی قاروره است رباعیه

در خواب کنی چو بول آن به که مدام پرهیز کنی ز کثرت میل طعام

وز بهر مداوا خوری از برش عثادانکی دم صبح و دانک دیکر دم شام

صفت برش عثا در علاج زحیر تحریر یافت

ذیابیطس

اشاره

ذیابیطس که عبارت از عطش مفرط

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۹۳

و آب خوردن دائمی و خروجش اندک زمان بی آنکه متغیر گردد

رباعیه

ای بوده پی علاج مرضی دائم کر آمده بعلم حکمت عالم فرمای

که صاحب ذیابیطس را باقلیه کدو دهند ربّ حصرم صفت

صفت ربّ حصرم

ربّ حصرم غوره ترش و شیرین را فشرده صاف کنند و بجوشانند تا غلیظ شود

بول الدّم

بول الدّم یعنی آمدن خون بطریق بول چون از ضعف جگر باشد علامتش مائل بودن برقت است رباعیه

باشد چو ز ضعف جگرت بول الدم ضعف تو از آن زیاد گردد هر دم

کر شربت زرک و آب خرغوله کنی میدان که بزودی این مرض گردد کم

صفت شراب زرک

اشاره

صفت شراب زرک در علاج اسهال مذکور شد

امراضی که خاص مردانست

علاج امراضی که خاص مردانست

ضعف الباه

اشاره

ضعف الباه یعنی نقصان قدرت بر صحبت چون از سردی آلات منی بود

علامتش

علامتش دشواری خروج منی است

رباعیه

باشی چو ز ضعف باه دلخسته مدام کارت نرسد بوقت صحبت بتمام
هرگاه که خاطرت کشد سوی طعام مغز سر عصفور خورد بیض حمام
عصفور کنجشک است و بیض حمام بیضه

کبوتر

کثره الاحتلام

اشاره

کثره الاحتلام یعنی بسیاری انزال در خواب تولد این مرض

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۹۴

از انجماد منی است

رباعیه

در کثرت احتلام خواهی چو طعام با زیره و زنجبیل خور فرخ حمام
از یابس حار میل می کن همه دم وز بارد رطب محترز باش مدام
فرخ کبوتر بچه است و یابس حار امثال زنجبیل و بارد رطب نظائر خرفه

ابنه

اشاره

ابنه که آن را علت مشایخ گویند علامتش حکه و راحت یافتن از جماع دادنست

رباعیه

ای علت ابنه از خصالت معلوم محمود بود علاج امر مذموم

گر یکدو سه بار حب صبرت بدهند موجود شود صحت و علت معدوم

صفت

صفت حب صبر

حب صبر صبر سقوطری یک درم تربید و حب النیل و انیسون از هر یک نیم دانگ شحم حنظل و نمک هندی و مقل ارزق و کتیره از هر یک نیم دانگ همه را بکوبند و به بیزند و نیم درم غاریقون بموئینه بیز گذراینده اضافه نمایند و به آب کرفس یا بادیان خمیر کنند و حبهها ساخته فروبرند و غذا آب نخود نیمکوفته و مرغ جوان و ماش مقشر و اسفناج کنند

عذیبه

اشاره

عذیبه یعنی علتی که چون صاحبش مجامعت کنند غایطش بوقت انزال دفع شود حدوث این علت از سستی عضلات مقعد و کثرت تلذذ است

رباعیه

هر کس

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۹۵

که ازو غدیبه کرد و مفهوم بر لوح بیان کنم علاجش مرقوم مکسور

کنی چو مازویش بهر شیاف مرفوع شود علت و صحت مضموم

صفت شیاف مذکور

صفت شیاف مذکور مازوی سبز را که سوراخ نداشته باشد بقدر حاجت بگیرند و کوفته و پخته بشربت حب الاس که صفتش در علاج قی گذشت بسرشند و شافها ساخته صبح و شام بکار برند و غذا آش سماق خورند

فتق

اشاره

فتق که بیاد فتخ مشهور است

رباعیه

بر صاحب فتق نزد عقل است حرام اقبال بمرخیات حتی الحمام

تا علت مذکوره زیادت نشود باید برفاده بستنش وقت قیام

مرخی چیزی را کویند که عضو را بحرارت و رطوبت نرم گرداند چون آب کرم ورم

الخصیه

اشاره

الخصیه یعنی آماس خصیه علامتش درد موی سرخی آماس است و در صفراوی زردی آن

رباعیه

در خصیه ز صفرا چو عیان گشت ورم باید که منضج آن مسهل هم

بسیاری خون اگر بود موجب آن فصاد طلب کن که کند خونت کم

قرحه القضیب

اشاره

قرحه القضیب یعنی ریش ذکر

رباعیه

از قرحه کسی که بر ذکر و ید الم کر ز آنکه بود پاک ز اصناف ورم

فرما که کند ز مرتک و سرکه و موم وز روغن کل بحب رمان مرهم

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۹۶

صفت مرهم مذکور

صفت مرهم مذکور موم کافوری یک مثقال و نیم در هفت مثقال روغن کل که صفتش در قرحه الحلق دانسته شد و سه مثقال

آب سرکه حل کنند و حب الرمان مقلو یعنی دانه انار بریان کرده و مرتک یعنی مردار سنک از هریک چهار مثقال کوفته و

پخته اضافه نمایند و صلایه کنند تا مرهم شود

معظمت ذکر

معظمت ذکر یعنی چیزهایی که ذکر را بزرگ کند

رباعیه

چون زفت نهی بر ذکر از بهر عظم گردد عظمش پدید بی رنج و الم

ور زفت میسر نشود بهر طلا می جوی علق را و خراطین را هم

طریق طلا- کردن زفت بر ذکر آنست که زفت را بقدر حاجت بگیرند و بکارد کرم کرده بر روی کرباس آب نارسیده تنک سازند و نیمکرم طلاء کنند و بگذارند که سرد شود و بجسفد پس بعنف بردارند و باز نیمکرم طلا کنند همچنین هر روزه نوبت طلا کنند و بردارند تا عظم پیدا کند و طریق طلا کردن علق که زلو و شلوک نیز کوبند و خراطین که گرمی سرخ و دراز است که در میان کل می باشد آنکه به آب پاک بشویند و در سایه خشک کرده بکوبند و به بیزند و بروغن کنجد سرشته صبح و شام طلا کنند

علاج امراضی که خاصّ زنانست

علاج امراضی که خاصّ

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۹۷

زنانست

کثرت الطمث

اشاره

کثرت الطمث یعنی بسیار آمدن حیض چون از غلبه خون بود علامتش سرخی چشم و پری رکها است و چون از رقت خون باشد سرعت خروج دم و مائل بودن وی بر ردی

رباعیه

در کثرت طمث چون بود حمرت عین چیزی نبود چو فصد و شد تدیین

یا رقت دم مغلّظش کردند بسیار شود سیل دم و گردد شین

شد بستن است و ثدی پستان و مغلظه چیزی که ماده را غلیظ گرداند چون هریسه و کوشت کاو احتباس الطمث یعنی بسته شدن خون حیض چون از افراط سمن بود علامتش وجود سبب است و چون از سده باشد که سببش بلغم بود علامتش سستی اعضا و دیر جستن نبض و بی رنگی قاروره است رباعیه

چون حیض شود بسته ز افراط سمن باید که کنی بجوع تهزیز بدن

از سده اگر بود پی تفتیحش میده رهنفتحات در سرّ و علن

سمن فربهی است و تهزیز لاغر کردانیدن و مفتیح چیزی را کویند که دفع کند ماده را که سبب سده شده چون کرفس و کاسنی

رتق

رتق یعنی پرده که بر دهن فرج حادث گردد و مانع جماع شود رباعیه

هر که زرتق ناتوان گردد زن مردش نتواند که شود ضربت زن

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۹۸

میدان که علاج آن بنزدیک حکیم ممکن نبود بهیچ غیر از آهن

نوّ

نتو الرّحم

اشاره

الرّحم یعنی پیش آمدن زهدان علامتش درد عظیم در عانه و مقعد و تهیکاه و پشت و لرزیدن اعضا است

رباعیه

هر زن که نتو رحمش کشت عیان باشد چو رطوبت رحم باعث آن

از بهر ازاله اش بروزی دو سه بار می کن قبلش ز غالیه غالیه دان

صفت غالیه

صفت غالیه در خفقان سرد مذکور شد رجاء که صاحبش مشابه زن البتن بود از بزرگی شکم و بستکی حیض و غیر آن چون از باد غلیظ بود علامتش انتفاع بفشردن و مالیدنست

رباعیه

از باد غلیظ اگر رجا کشت عیان بشنو سخنم که سود بینی نه زیان

کر دست دهد که درکشی ماء اصول بینی ز دواره مرض را پایان

صفت ماء الاصول

صفت ماء الاصول در علاج ریح مثانه دانسته شد

اختناق الرّحم

اشاره

اختناق الرّحم که چون صرع بهر چند وقت عارض شود و از روی بیخودی دست دهد چون از حبس منی باشد علامتش راحت یافتن از سیلان رطوبت رحم در وقت ظهور علت است و فرق میان این علت و صرع آنست که در این علت عقل بکلی زائل نشود

رباعیه

زن را چو شد از حبس

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۹۹

منی در زهدان رنجی که ز خود رود بهر چند از آن

او را ز پی جماع در بیکه و گاه مردی باید قوی و پرزور و جوان

نفخه الرّحم

اشاره

نفخه الرّحم یعنی باد زهدان علامتش درد زیر ناف و متضرر شدن از چیزهای بادانکیز چون باقلا و لوبیا و نفع یافتن از چیزهای بادشکن چون بادیان و انیسونست

رباعیه

از باد رحم چو مضطرب گردد زن ز انسان که ز کرد باد نسرين و سمن

باید که بشکل غنچه ترتیب کندپری که بود چو بادیان باد شکن

صفت پری

صفت پری که باد رحم را بشکنند بادیان و انیسون و تخم کرفس و سداب و ستر بالسویه کوفته و پخته بعسل سرشند و پرزها

ساخته یکیک را بردارند

حکة الرّحم

اشاره

حکة الرّحم یعنی خاریدن رحم چون از صفراء بود علامتش کرمی رحم با سایر علامات غلبه صفرا است

رباعیه

هر که ز بسیاری صفرا در تن خارد رحم زن بنکر قوت زن

وانگاه بقدر قوتش مسهل ده تا باز رهد دلش بصحت ز حزن

بواسیر الرّحم

اشاره

بواسیر الرّحم که دانه چند بود بر کناره زهدان

رباعیه

کردد چو بواسیر رحم عارض زن دردم پی فصد او طلب نشتر زن

وانکه

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۰۰

ز پی دهن دهان رحمش می کش ز لبوب خوخ و مشمش روغن

دهن بفتح دال بی نقطه مالیدن روغن است و لبوب جمع لب و لب مغز و خوخ شفتالو و زرد الو

تشقق الرّحم

اشاره

تشقق الرّحم یعنی شق شدن زهدان علامتش درد دائمی و بخون آلوده شدن ذکر وقت مجامعت است

رباعیه

زن را برحم شقاق کردد چو عیان پند المی که در نکنجد به بیان

سودش دارد ملین از راه دوالیکن نرسد ز قابضش غیر زیان

صفت ملینی

صفت ملینی که شقاق رحم را سودمند بود بنفشه و تخم خطمی و تخم خبازی از هر یک سه درم سپستان سی عدد همه را در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و بده مثقال ترنجبین سفید شیرین کرده نیمکرم بیاشامند و غذا اگر او اسفناج با پیه ماکیان یا بط کنند

قرحه الرّحم

اشاره

قرحه الرّحم یعنی ریش زهدان علامتش درد و خروج ریم و زردابست

رباعیه

از ریش رحم زنی که آید بفاغان زان پیش که از تنش رود تاب و توان

چون پاک شد از مده پیش فرزجه سازاز کندر و کلنار و قشور الرمان

صفت فرزجه

صفت فرزجه مذکوره کندر دریائی دو مثقال کلنار

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۰۱

و قشور الرمان یعنی نار پوست از هر یک نیم مثقال همه را بکوبند و به بیزند و به آب بسرشند و فرزجه سازند و در میان پشم پیچیده در فرج نهند

ورم الرّحم

اشاره

ورم الرّحم یعنی آماس زهدان علامتش در جمیع اقسام عسر بولست و درد موی تب و سرخی قاروره و در صفاوی تب تیز و شدت درد و در بلغمی نرمی آماس و در سوداوی محکمی آن رباعیه

آماس رحم اگر ز خون کشت عیان فصد صافن همان زمان نافع دان

وان لحظه که خلط دکر آید سببش نافع باشد اگر دهی دافع آن

صافن رک کله است از جانب اندرون

اشارت

اشارت هر دوائی که چون زن بعد از ظهر بردارد او را فرزند شود رباعیه

کر انفحه بعد طهر بردارد زن و انگاه رسد بمرد بوجه حسن

چون در تن زن ز مرد ره یابد آب

نبود عجبی که زن شود آبستن

انفحه بکسر همزه و فتح فاء پنیر مایه است و طریق برداشتن آن آنست که در سایه خشک کرده بکوبند و به بیزند و بعسل سرشته فرزجه کنند و بعد از آنکه از حیض پاک شده بردارند داروئی که چون بخورد زن دهند او را هرگز فرزند نشود

رباعیه

در منع قبول حمل یک نکته ز من بشنو

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۰۲

که نکوتر از درّ عدن هر زن که بروث فیل شهدش بدهند

هرگز نشود ز هیچ کس آبستن

روث بفتح راء سرکین است

ذکر ادویه

اشاره

ذکر ادویه که فرج را تنک و خوش بو گرداند

رباعیه

کر سوده زرّ ورد بردارد زن چون غنچه شود قبل کھش تنک دهن

در سنبل سوده را در آن دخل دهدخوشبوی شود چو نافه مشک ختن

طریق استعمال ادویه

طریق استعمال ادویه مذکوره آنست که بزر الورد یعنی تخم کل سه درم سنبل دو درم کوفته و پخته و صلایه کرده انکشت میانین را بکلاب یا آب تر کنند و بدان آلوده ساخته در فرج نهند و انکشت را تاب داده بیرون آرند

علامت آنکه فرزند در رحم، مادر پسر است یا دختر

اشاره

علامت آنکه فرزند در رحم، مادر پسر است یا دختر

رباعیه

بشنو سخن از ابو علی صاحب فن در ماده که زن بود آبستن

فرزند کرش نرینه باشد اول

ظاهر گردد عظم ثدی ایمن عظم بزرگی و ثدی ایمن پستان راست است

اشارت بتدبیر زن حامله

اشاره

اشارت بتدبیر زن حامله

رباعیه

کر گوش کنی سخن بوجه احسن کویم بتو تدبیر زن آبستن

باید که بوقت حمل پرهیز کنده از رک زدن و داروی مسهل خوردن

بیان تدبیر زنی که دشوار زاید

اشاره

بیان تدبیر زنی

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۰۳

که دشوار زاید

رباعیه

کیرد چو بدست چپ زن ابستن سنکی که بخاصیت رباید آهن
نزدیک بوضع حمل اکر باشد زودفرزند بیاید و رهد زن ز حزن

علاج امراض در پشت و سردن و دست و پای

اشاره

علاج امراضی که در پشت و سردن و دست و پای حادث گردد حدبه که صاحبش را غک خوانند چون از رطوبت مزلقه
سست کننده بود علامتش کرانی اعضاء و سردی موضع علت است

رباعیه

ای از حدبه قد تو خم همچو کمان بر پشت تو قبصه از ورم کشته عیان
می کن قصب الرزیره هر روز طلا تاثیر مداوای تو آید بنشان

قصب الرزیره فی است باریک شبیه بچوب کنجد و کیفیت طلاء کردنش آنست که بکوبند و به بیزند و بعسل سرشته نیمکرم
طلاء کنند

وجع الظهر

اشاره

وجع الظهر یعنی درد پشت چون از بلغم باشد علامتش سردی ملمس و انتفاع بحرکت است و چون از بار کران برداشتن بود
علامتش تقدم سبب

رباعیه

از بلغم اکر شد وجع الظهر عیان باید که دهی علیل را مسهل آن
باشد چو ز برداشتن بار کران مالیدن روغن کلش نافع دان

صفت روغن کل

صفت روغن کل در قرحه القضیب

دانسته شد

وجع المفاصل

اشاره

وجع المفاصل یعنی درد بندها علامتش درد موی و صفراوی سرخی و زردی موضع درد است و در بلغمی و سوداوی سفیدی و تیرکی آن

رباعیه

چون درد مفاصل تو باشد از خون خون کن بطریق فصد از تن بیرون

در خلطه دکر باعث این عارضه شدمی جوی ز بهر ثقیه غاریقون

طریق

اختیار کردن غاریقون

اختیار کردن غاریقون در وجع المفاصل مادی خواه مفرد و خواه مرکب آنست که سنامکی خاصه پنج مثقال کل نیلوفر دریائی و کل سرخ و پرسیاوشان و بادیان و تخم کاسنی نیمکوفته از هریک دو مثقال سورنجان نیمکوفته یک مثقال و نیم سپستان سی عدد آلوی بخارا پنج عدد همه را در یک کاسه آب جوشانند تا بنیمه کمتر آید صاف کنند و شانزده مثقال شیرخشت در آب آن حل کرده و صاف کرده یک مثقال غاریقون سفید بموئینه بیز گذرانیده اضافه نمایند و نیم کرم بیاشامند و غذا آب نخود نیمکوفته و مرغ جوان و ماش مقشر و کشنیز تر کنند

وجع الورک

اشاره

وجع الورک یعنی درد سرون چون از خون بود علامتش گرمی موضع درد و سرخی چشم و روی با سائر علامات

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۰۵

غلبه خونست

رباعیه

از درد سرون کسی که کردید زبون کر در بدنش خون بود از حد افزون

از راه مداوای تو صحت یابد کردی چو به فصد صافنش راه نمون

معنی صافن در آماس رحم دانسته شد

هم

در علاج وجع الورک

اشاره

در علاج وجع الورک چون از بلغم باشد علامتش سردی ملمس و کرانی سرون و زیاده شدن درد در شب و کم شدن در روز
با سایر علامات غلبه بلغم است

رباعیه

ای کشته عیان ز بلغمت درد سرون حالت شده از درد سرون دیگر کون نافع بود از بهر تو اطریفل خورد

هر که گه دهی تقویت از غاریقون

صفت

صفت اطریفل خورد

اطریفل خورد در خیالات گذشت کیفیت تقویتش بغاریقون ان است که دو مثقال از آن بیک مثقال غاریقون بموئینه بیز
کذرانیده آمیزند و غلولها کرده فروبرند و غذا نخود آب خورند

عرق النسا

اشاره

عرق النسا یعنی درد رکی که آن را رک کجوک خوانند و قوین نیز کویند

رباعیه

از عرق نسا کسی که کردد محزون تا دم بدمش الم نکردد افزون

خلطی که سبب شده است این عارضه را باید که کنی از بدن او بیرون

نقرس

اشاره

نقرس که دردی بود در بندهای

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۰۶

انگشت پای حدوث این علت بیشتر از ماده حاده رقیقه است

رباعیه

سازم بعلاج نقرست راه نمون باشد که ازین ورطه بری راه برون

فی می کن درک می زن و مهمل می خور کر ماده صفرا بود و بلغم و خون

داء الفیل

داء الفیل یعنی بیماری که ساق پای چون پای فیل بزرک کرد

علامتش

علامتش در سوداوی جراحات است و در بلغمی عدم آن رباعیه

ای کشته ز داء فیل جانت محزون هر دم غلظ پای تو گردد افزون

خون از تن خود بفصد بیرون می کن وز خلط غلیظ پاک می ساز درون

دوالی

اشاره

دوالی یعنی علتی که رکهای ساق پای قوی گردد و بروی کره ظاهر شود چون از خون سوداوی باشد علامتش سرخی

رنک مایل بسیاهی است و چون از خون بلغمی بود سفیدی رنک مائل بسرخ

رباعیه

گردد چو دل تو از دوالی محزون زان پس که رهی بفصد از کثرت خون

گاهی بقی و که بطریق اسهال می کن ز بدن بلغم و صفرا بیرون

علاج تبها حمی یوم و سونوخس

تبها حمی یوم و سونوخس یعنی تب یکروزه و تبی که از غلیان خون باشد

علامت حمی یوم

علامت حمی یوم که از غم حادث گردد

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۰۷

وقوعش بعد از غم مفرط است و علامت سونوخس تب دامی و سرخی چشم و روی و عدم بدبوئی بول رباعیه

از غم تب یومیت چو کردید قرین شادی طلب و مباش زنهار غمین

وانکه که پدید گرددت سونوخس رک زن که علاجی نبود بهتر ازین

حمی مطبقه

اشاره

حمی مطبقه یعنی تبی که از عقوبت خون باشد علامتش تب دائمی و سرخی رنک روی و کرانی اعضاء و بدبوئی بولست

رباعیه

ای از تب مطبقه دلت کشته غمین آثار دم از رخ و جبین تو مبین

باید زدنت رک و ملین خوردن تا روز سیم که رسم و عادت شده این

صفت ملینی

صفت ملینی که در تب مطبقه موافق بود تمر هندی و آلوی بخارا و کشته ترش از هریک پانزده مثقال عناب و سپستان از هریک سی عدد شب در آب گذاشته صباح آب آن را بیاشامند و غذا ماش مقشر و اگر او کشنیز ترقیق آب تمر هندی کنند

غب

اشاره

غب یعنی تب صفراوی خواه لازم باشد یعنی دائمی و خواه دائر یعنی یک روز باشد و یک روز نباشد

علامت‌ش تشنگی مفرط و درد سر و بیخوابی و زردی قاروره است

رباعیه

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۰۸

از غب دل خسته ات چو کردید غمین مینوش سکنجبین و نفعش می بین

در اول اگر طبیعتت قبض بود از حقنه مناسبت نماید تلین

صفت سکنجبین

صفت سکنجبین در ورم الطحال معلوم شد صفت حقنه که در ابتداء غب مناسب است بنفشه و خطمی و خبازی و ساق نیلوفر و عنب الثعلب از هریک دو مثقال عناب سپستان از هریک بیست عدد مغز کاجیره نیمکوفته ده درم همه را در یک کاسه آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و قره قروت پنج مثقال ترنجبین بیست مثقال در آب آن حل کرده و صاف کرده دو درم روغن کاو اضافه کنند و نیمکرم حقنه کنند و غذا ماش مقشر و اکراو کدو و کشنیز تر به آب تمر هندی خورند و روز هشتم یا دهم یا دوازدهم یا شانزدهم تب مسهل خورند

صفت مسهلی

صفت مسهلی که در غب نزدیک بسیاری از مجربان نافعترین مسهلاتست تمر هندی سی مثقال بنفشه دو مثقال عناب بیست عدد شب در آب گذاشته سحر صاف کنند و بیست مثقال شیرخشت و ده مثقال مغز فلوس در آب آن حل کرده و صاف کرده و یک مثقال روغن بادام که صفتش در تقطیر البول دانسته شد

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۰۹

ضم ساخته میل کنند و اگر غب غیر خالص باشد

علامت‌ش

علامت‌ش آنست که نوبتش از دوازده ساعت تجاوز نماید پس در آن حالت پنج مثقال سنامکی خاصه را جوشانیده و صاف کرده اضافه نمایند و غذا آب نخود نیمکوفته و مرغ جوان و ماش مقشر و دارچینی و کشنیز تر بی قنق خورند

در تب لرز مطلقا

و در تب لرز مطلقا بعد از ثقیه هر روز دو مثقال جزء اعظم یا پوست خشخاش با دارفلفل کوفته و پخته بچهار مثقال غسل

گداخته سرشته بدو ساعت بیش از نوبه تب میل نمایند یا عرق یوسفی خورند و عرق یوسفی را از شربت یوسفی کشند که صفتش در جوع البقر دانسته شد و غذا ماش مقشر و نخود نیمکوفته با کرای باریک یا برنج و دارچینی و دارفلفل خورند

حمی بلغمی

اشاره

حمی بلغمی یعنی تبی که از بلغم باشد خواه لازمه و لثقه یعنی دائمی و خواه نائبه و مواظبه یعنی هرروزه

علامتش

علامتش نرمی نبض و بی رنگی قاروره و کرانی اعضا و قلت تشنکی و کثرت خوابست

رباعیه

ای از تب بلغمی دلت کشته غمین کردیده غمت بجان غمدیده قرین

نافع بودت سکنجین بسیار کر میل کنی بشربت؟؟؟ افسنتین

صفت شربت افسنتین

صفت شربت

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۱۰

افسنتین افسنتین چهار درم تخم کرفس سه درم سلیخه نیم کوفته دو درم همه را در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و بهفتاد مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید و ازین شربت هر صباح پنج مثقال و از شربت سکنجین که صفتش در غب گذشت پنج مثقال در هفت قاشق آب حل کرده میل نمایند و غذا آب نخود نیمکوفته و ماش مقشر و زنجبیل فلفل و اسفناج کنند و اگر خوف ضعف باشد مرغ جوان اضافه نمایند و بعد از نضح ماده مسهل مناسب دهند

صفت مسهلی

صفت مسهلی که حمی بلغمی را نافع بود سنامکی خاصه پنج مثقال بسفایج نیمکوفته و تخم کاسنی نیمکوفته و پرسیاوشان و بادیان و تخم کرفس از هریک دو مثقال بزرک سه مثقال سپستان سی عدد همه را در یک کاسه آب جوشانند تا بنیمه کمتر آید صاف کنند و ترنجبین و شکر سرخ و مغز فلوس از هریک ده مثقال در آب آن حل کرده و صاف کرده نیم مثقال غاریقون بموئینه بیز کدرانیده و یک مثقال روغن بادام که صفتش در غب مذکور شد ضم کرده نیمکرم بیاشامند

حمی سوداوی

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۱۱

سوداوی یعنی تبی که از سوداء باشد خواه ربع لازم یعنی دائمی و خواه دائر که دو روز تب نکیرد و روز سیم کیرد و خواه غیر آن از تب خمس که سه روز نکیرد و روز چهارم کیرد و از تب سدس که چهار روز نکیرد روز پنجم کیرد و از تب سبع که پنج روز نکیرد روز ششم کیرد و هلم جرا

علامتش

علامتش محکمی نبض و تیرکی بول و کرانی اعضاء و فکر فاسد است

رباعیه

سوداوی اگر بود تب از کاوزبان و از قند و کل بنفشه شربت جوشان

هر روز یکی از آن اندر آب حل می کن و مینوش تخم ریحان

صفت شربت مذکور

صفت شربت مذکور کاوزبان کوهی و بنفشه کبود از هریک پنج مثقال در یک پیاله و نیم آب جوشانند تا بنیمه آید صاف و بشصت مثقال قند صافی بقوام آورند و هر صباح یک قاشق در هفت قاشق آب حل کرده دو مثقال تخم ریحان و قدری کلاب ضم ساخته میل فرمایند بایند دانست که ماده حمی سوداوی اگر سودای دموی بود فصد باید کرد و اگر صفراوی یا غیر آن بود مسهلی که مناسب آن باشد باید داد

صفت مسهلی

صفت مسهلی که حمای سودا ویرا مفید بود خواه آن سوداء محترق از صفراء بود

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۱۲

خواه غیر آن سنامکی خاصه پنج مثقال بسفایج نیمکوفته و کاوزبان و پرسیاوشان و بادیان و شاهترج و تخم کاسنی نیمکوفته از هریک دو مثقال عناب بیست عدد آلوی بخارا ده عدد همه را در یک کاسه آب جوشانند تا بنیمه کمتر آید صاف کنند و چهارده مثقال شیرخشت و ده مثقال مغز فلوس در آب آن حل کرده و صاف کرده و نیم مثقال غاریقون بموئینه بیز گذرانیده و یک مثقال روغن بادام که صفتش در حمای بلغمی تحریر یافت اضافه نموده نیمکرم رغبت نمایند و غذا آب نخود نیمکوفته و مرغ جوان و ماش مقشر و دارچینی و اسفناج کنند

حمی دفی

اشاره

حمی دفی علامتش تب نرم دائمی و محکمی و باریکی نبض و بی رنگی قاروره و برافروختن رخساره بعد از غذا است

رباعیه

آن را که زول رود بدق تاب و توان میده ز پی علاج آن تا بتوان

قرص کافور و شیر خرفه و قند آب جو و ماش و عدس و مرغ جوان

صفت

صفت قرص کافور

قرص کافور مغز تخم کدو و مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مغز تخم بهی از هریک پنج درم کل سرخ و رب سوسن و طباشیر از هریک سه درم صمغ عربی و صندل سفید و نشاسته از هریک دو درم بادیان

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۱۳

و کافور از هریک درمی همه را بکوبند و به بیزند و بلعاب اسپغول سرشته قرصها کنند و هر صباح یک مثقال در نیم پیاله شیر خرفه که بقند سفید شیرین کرده باشند حل کرده بیاشامند

علاج امراض ظاهر اعضاء

علاج امراضی که بظاهر اعضاء پدید آید از جوششها و آماسها و غیر ان اورام یعنی آماسها

رباعیه

عضوت چو ورم کند چه پشت و پهلوچه دست و چه پا و چه بناکوش و چه رو

کر ماده خون بود رک خود بکشاور خلط دکر بود پیش مسهل جو

قلغمونی

اشاره

قلغمونی که آماسی بود در غایت سرخی

علامتش

علامتش تب تیز و درد و تیرک زدن است

رباعیه

آن را که نمود فلغمونیش رو باید که بحقنه آوری طبع فرو

از اشربه اش دهی شراب نارنج وز اغذیه اش آب جو و ماش و کدو

صفت شراب نارنج

صفت شراب نارنج در صداع صفراوی دانسته شد

حمره

اشاره

حمره بحاء یعنی سرخ باد علامتش سرخی بود که چون انکشت بر وی نهند مائل شود بزردی و چون بردارند باز سرخ گردد

رباعیه

حمره چو شود عارض کس مسهل جوتا پاک شود ز خلط صفرا تن او

در شام و صباحش پی تعدیل مزاج شربت

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۱۴

شربت ز سکنجبین کن و آب کدو

صفت شربت سکنجبین

صفت شربت سکنجبین در حمی بلغمی مذکور شد

کیفیت گرفتن آب کدو

کیفیت گرفتن آب کدو آنست که کدو را در خمیر گرفته در زیر آتش کنند تا بیزد بیرون آرند و آبی که داشته باشد بگیرند

ورم ریخی

اشاره

ورم ریخی یعنی آماسی که از باد بود علامتش انتفاع بآروغ و خروج ریح است

رباعیه

ریخی چو بود ورم ز نفاخ مده کز وی نشود بتازکی باد کره

میده ز لطف و ز بهر تحلیل خاکستر کرم کرده بر وی می نه

نفاخ

نفاخ چیزی را کویند که از وی نفخ تولد کند چون لوبیا و ملطف چیزی را کویند که ماده را رقیق کرداند چون زوفا

ورم رخو

اشاره

ورم رخو یعنی آماس نرم تولد این علت از بلغم رقیق بود رباعیه

چون با ورم رخو شوی همخانه به زان نبود که قی کنی مستانه

وانگاه طلا کنی ز خل و نظرون ممزوج به آب مورد یا دولانه

صفت طلاء مذکور

صفت طلاء مذکور نظرون یعنی بوره ارمنی پنج مثقال بکوبند و به بیزند و بدو چندان آب سرکه و آب مورد یا آب دولانه و

قدری عسل سرشته نیمکرم طلاء کنند

خنازیر

اشاره

خنازیر آماسی بود خورد و محکم برنک

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۱۵

اعضاء و بگوشت چسبیده حدوث این مرض از امتلاء و قصور هضم است

رباعیه

هرکس که گرفتار خنازیر شده درمانده این مرض بتقدیر شده

چون کرد ضماد خطمی و فلفل و زفت کارش بره علاج و تدبیر شده

صفت ضماد

صفت ضماد مذکور فلفل دو مثقال کل خطمی یک مثقال بکوبند و به بیزند و زفت ده درم بکدازند و همه را بهم سرشته ضماد کنند

سلعه

اشاره

سلعه که آماسی باشد بشکل خنازیر اما بکوشت چسبیده نه باشد و گاه باشد که مقدار خرزبه شود تولد این علت از بلغم غلیظ است

رباعیه

رباعیه

هر خسته ولی که سلعه پیدا کرده در دائره خسته دلان جا کرده

چون ادویه معفنه کرده طلا آورده بکف آنچه تمنا کرده

ذکر ادویه

ذکر ادویه معفنه و صفت طلا- کردن آن آهک آب نرسیده و توفال مس از هریک دو مثقال زرنیخ و بوره ارمنی از هریک مثقالی بکوبند و به بیزند و بده مثقال روغن کل که صفتش در وجع الظهر معلوم شده سرشته نیمگرم طلا کنند

غده

اشاره

غده که آماسی بود شبیه بسلهه اما از مقدار فندقی زیاده نشود

رباعیه

غده که بود بسلهه در شکل شبیه چون عارض کس شود چه جاهل چه فقیه

باید که بمالی و به بندی اسرب

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۱۶

بر موضع آن بقول اهل تنبیه

سرطان

اشاره

سرطان که آماسی بود کرد شکل مایل بسبزی و تیرکی و حوالی آن را رکهای ممتلی بود برخواستہ

رباعیه

رنج سرطان کسی که پیدا کرده اندوه و غمش بجان و دل جا کرده

دفعش نتوان ولی مساوی نبود در تنقیه سعی کرده و ناکرده

فایده تنقیه منع وی از تراید است

جذام

اشاره

جذام که آن را سرطان جمیع اعضاء گویند

علامتش

علامتش سرخی رنک مائل بسیاهی و تیرکی و تنکی نفس و گرفتگی آواز و بسیاری عطسه و بسته شدن منفذ بینی و ظهور غدها در اعضا است رباعیه

آن را که بود رنج جذام از که و مه باشد غرضش کاز این مرض کردد به

باشد چو علامت فزونی ز دمش بکشای رک و طبیخ افیمون ده

صفت طبیخ افیمون

صفت طبیخ افیمون سنامکی خاصه هفت درم پوست هلیله کابلی پنج درم بسفایج نیمکوفته و بنفشه و بادیان و پرسیاوشان و تخم کاسنی نیمکوفته از هر یک دو مثقال عناب و سپستان از هر یک بیست عدد آلوی بخارا پنج عدد همه را در یک کاسه آب جوشانند تا بنیمه کمتر آید صاف کنند و پنج درم افیمون در خربطه کرده در آب آن بمالند تا مزه خود را باز دهد

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۱۷

پس بیست مثقال ترنجبین سفید و ده مثقال مغز فلوس در آب آن حل کرده و صاف کرده یک مثقال روغن بادام که صفتش

در حمی سوداوی مرقوم شد اضافه نمایند و نیمکرم رغبت فرمایند و غذا آب نخود نیمکوفته و گوشت ماکیان فربه و دارچینی و زعفران و اسفناج کنند

جمره

اشاره

جمره بجیم یعنی آتشک

علامت

علامت وی آن بود که پوست را بخورد و بسوزاند و اندکی بگوشت فرورود و چون خشک شود داغهای سیاه بماند

رباعیه

از جمره تن تو چون شود فرسوده بشنو که ابو علی چنین فرموده

باید ز پی طلاز بعد مسهل ممزوج کنی بسر که عقص سوده

نمله

اشاره

نمله یعنی جوششهای ریزه که با خارش و سوزش بود حدوث این مرض از صفرای حریف لطیف است

رباعیه

ای تن ز حدوث نمله ات فرسوده تشویش تو دمبدم از آن افزوده

صفرا چو برون کنی بمسهل ز بدن سودت کند و از آن شوی آسوده

نفاطه

اشاره

نفاطه که جوششی بود پر آب شبیه بآبله که از سوختن آتش حادث گردد و تولد این مرض از تصعد مائیه و محتبس شدن وی در تحت جلد است

رباعیه

کردد ز نفاطه

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۱۸

چون تنت فرسوده رک زن که همان زمان شوی آسوده

میاز شکاف یکیکش راودر آن میاش روانی انرزوت سوده

شری

اشاره

شری که آن را دلم کویند چون از غلبه خون بود علامتش سرخی رنکست

رباعیه

رباعیه

ای کشته دل تو از دلم آزرده آزرده کیت از دم طغیان کرده

یا هم بصحت چو بینیم ترابکشاده رک خود و ملین خورده

صفت ملینی

صفت ملینی که شری و جمیع مرضهای دموی را نافع بود عناب و سپستان از هر یک پنجاه عدد تمر هندی و آلوی بخارا از هر یک ده مثقال عنب الثعلب و تخم کاسنی نیمکوفته و کل نیلوفر دریائی از هر یک سه درم همه را در یک پیاله و نیم آب جوشانند تا نیم پیاله آید صاف کنند و چهارده مثقال ترنجبین سفید در آب آن حل کرده و صاف کرده نیمکرم بیاشامند و غذا عدس مقشر و اگر او کشنیز ترفتنق آب تمر هندی کنند و بعد از فصد و تلین طبیعت هر شب آب لیمو یا غوره یا سرکه بیست مثقال به پنج مثقال روغن کل که صفتش در وجع الظهر معلوم شد یا روغن کنجد و قدری کلاب آمیخته نیمکرم بمالند و صباح بحمام روند

حصف

اشاره

حصف یعنی جوششهای سرخ ریزه که عضو را

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۱۹

یکزد چنانکه کوئی که سوزن می زند حدوث این علت از بخارهای غلیظ تیز است

رباعیه

آن را که حصف بود چه درویش و چه شاه باید که بحمام رود بیکه و گاه

در خارج حمام رسد فایده اش از غسل به آب سرد ان شاء الله

بنات اللیل

اشاره

بنات اللیل یعنی جوششهای خورد که با خارش بود و شبهای سرد بواسطه بسته شدن مسام عارض شود

رباعیه

چون عارضه نبات لیل ناکاه آید بظهور داروی مسهل خواه

وانکه بکلاب و سرکه و روغن کل می مال دقیق باقلا بیکه و گاه

صفت ترتیب

اشاره

صفت ترتیب ادویه مذکوره آرد باقلا پانزده مثقال کلاب پنج مثقال روغن کل که صفتش در سلعه مذکور شد ده مثقال سرکه قدری همه را بهم آمیخته نیمکرم بمالند سعفه یعنی جوششی که اکثر در سر پدید آید و از وی ریمی ظاهر شود بشکل عسل و گاه باشد که رقیق تر بود و گاه باشد که خشک باشد و قسمی را که از وی ریم رقیق ظاهر شود شیر ینج کویند

رباعیه

از علت سعفه ات چو شد حال تباه کر میل بصحت بودت مسهل خواه

مسهل چو شود خورده زراک اشنان با سرکه ضماد ساز در بیکه و گاه

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۲۰

صفت ضماد

صفت ضماد مذکور زاک سیاه دو مثقال اشنان پنج مثقال بکوبند و به بیزند بسرکه سرشته ضماد کنند

بلخیه

بلخیه که از جنس سعفه است و آن را پشه خوردگی کویند رباعیه

بلخیه ترا چو عارض آید ناکاه رنج و المت بجان و دل یابد راه

باید که پس از تنقیه از صبر و اشق با سرکه کنی ضماد در بیکه و کاه

اشق ده مثقال در شصت مثقال سرکه حل کرده پنج مثقال صبر سقوطری سوده اضافه نمایند و ضماد کنند

نقطه فرنکیه

اشاره

نقطه فرنکیه یعنی آبله فرنک علامتش جوشش اعضاء و درد بندها است

رباعیه

در ابله فرنک ای صاحب جاه برز غم عدو قوت خود دار نگاه

قی می کن و افراط مکن در صحبت می خور همه چیز جز طعام بیکاه

در علاج ابله فرنک

هم در علاج ابله فرنک

رباعیه

رباعیه

ای ز ابله فرنک حال تو تباه دست شده از دامن صحت کوتاه

در هر دو سه ماه فصد کن کاین علت از فصد شود دفع بوجه دلخواه و بعد از فصد و نضح مواد مسهلی دهند که مخرج اخلاط

ثلثه باشد

صفت مسهل

صفت مسهل مذکور غاریقون بموئینه بیز کذرانیده

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۲۱

یک مثقال ایارج فیکرا دو دانک بهم آمیخته بشریت بنفشه سرشته حبها سازند و بشریت مذکور غلطانیده سحر فروبرند و چون بعمل درآید و طبیعت سه چهار مرتبه اجابت کند سنامکی پنج مثقال بسفایج نیمکوفته عنب الثعلب از هریک سه مثقال کل سرخ و پر سیاوشان و شاهترج از هریک دو مثقال کل نیلوفر دریائی یک مثقال سپستان سی عدد اجزاء را در یک کاسه آب به جوشانند تا نیمه کمتر بماند صاف کنند و پنج مثقال شیرخشت در آب آن حل کرده و باز صاف نموده نیمکرم بیاشامند و چون عمل دارو آخر شود شربتی از کلاب و قند و تخم ریحان رغبت نمایند و غذا نخود آب خورند

در علاج ابله فرنک

اشاره

هم در علاج ابله فرنک

رباعیه

در دفع فرنکیه چه درویش و چه شاه باید بحدیث بنده نیکوخواه

یا از حب سیماب خورد یاز سفوف یا دود کند جیوه سخن شد کوتاه

صفت حبّ جیوه

صفت حبّ جیوه فلفل چهار مثقال هلیله زنکی سه مثقال کوفته و پخته سیماب هفت مثقال قند سیاه پانزده مثقال اردمیده و روغن کاو از هریک شش مثقال همه را بهم آمیزند و کف مال کنند تا سیماب

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۲۲

کشته شود پس چهارده بخش سازند هر روز دو بخش را غلولها کرده یک بخش صباح و یک بخش را آخر روز فروبرند و خود را باعتدال بپوشد و تا وقتی که صحت پیدا شود غذا شیر برنج بی نمک بقند سفید سوده یا نبات سوده و نان مایه دار بی نمک و پاچه بره و بزغاله بی نمک خورند

صفت سفوف سیماب

صفت سفوف سیماب هلیله زنکی و پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی و پوست هلیله و فلفل از هریک دو مثقال کوفته و پخته سیماب هفت مثقال شکر شانزده مثقال همه را بهم آمیخته و کف مال کنند تا سیماب کشته شود پس چهارده قسم سازد و هر روز دو قسم را یک قسم صباح و یک قسم آخر روز کفه زنند و قدری کلاب از عقب آن بیاشامند و خود را باعتدال بپوشند و تا وقتی که صحت پدید شود غذای مذکور خورند

صفت دود کردن جیوه

صفت دود کردن جیوه سیماب شش مثقال سه بخش کنند و هر روز یک بخش را در ظرف آهنین کرده در زیر دامن دود کنند و خود را باعتدال بپوشند و پیش از دود کردن پارچه کرباس برگرد گریبان و کردن خود پیچیده تا دود از گریبان بدماغ نرود و قوت

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۲۳

بینائی را ضرر نرساند و تا وقتی که صحت شود غذای مذکور خورند و اگر در هفته سه روز پی در پی مقدار ماضی از سیماب پخته سفید یا سرخ ببرک تنبول خورند با صلایه کرده بسه دانک دارچینی سوده بشیره قند سرشته آمیزند و حب کرده فروبرند و بدین مداومت نمایند هم جراحت آبله را درهم آورد و هم درد اعضا را دفع کند باذن الله تعالی و اگر قوت باصره بواسطه بخار سیماب ضعیف شود اقلیمیای زرکه کوفته و پخته و صلایه کرده باشند هر صبح بمیل طلا در چشم کشند تا بخار سیماب را بخود جذب کند و باصره بحال اصلی باز آید و این علاج نیز خاصه مؤلف است

در علاج ابله فرنک

اشاره

هم در علاج ابله فرنک

رباعیه

از رنج فرنکیه ات ای حال تباه کویم سخنی در دل خود در انکاه

نزدیک مجربان موافق افتد قیروطی جیوه ات بوجه دلخواه

صفت

صفت قیروطی جیوه

قیروطی جیوه موم نیم مثقال در سه مثقال روغن کاو و پنج مثقال روغن بیه کرده بز که بسه آب شسته باشند حل کرده و شش مثقال سیماب و چهار مثقال حنای سوده اضافه نموده کف مال کنند تا سیماب کشته شود پس سه بخش کنند و هر روز یک بخش را بمالند

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۲۴

و به پس کوش و زیر بغل و کش ران نرسانند و خود را باعتدال بپوشند تا وقتی که صحت شود غذای مذکور خورند و اگر جوشش دهان تشویش دهد اول چند روز جهت تسکین درد آبی که خطمی یا خبازی یا بنفشه را در آن جوشانیده باشند و صاف کرده زمان زمان در دهان گیرند و آخر که لعاب رفتن دهان کمتر شود جهت دفع جوشش تخم خرفه و طباشیر و سماق

را بالسویه کوفته و پخته بر موضع جوشش پاشند و اگر جراحت آبله مزمن شده باشد مرهم نوره را صبح و شام گذارند

صفت مرهم نوره

صفت مرهم نوره موم سفید یا زرد سه مثقال در روغن کل که صفتش در وجع الظهر مذکور شد یا روغن کنجد ده مثقال حل کرده و آهکی که بسه آب شسته باشد و در سایه خشک کرده و پخته و صلایه کرده دوازده مثقال کتیرا سفید سوده یک مثقال اضافه نموده صلایه کنند تا مرهم شود و اگر خشکیهای سفید رنگ بشکل کریون بر دست یا پای یا عضوی دیگر پیدا شود فلفل سیاه را در آب جوشانیده عضو مأوف را به بخار آن دارند یا آب آن را بلته کهنه تر کرده طلا کنند

قوباء

اشاره

قوباء یعنی کریون چون از ماده رقیق بود

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۲۵

علامتش ظهور زردابست

رباعیه

ای از قوباره خلاصی جسته جسته تن خویش را ز علت رسته

از خردل و خل ضماد می کن که شود در باغ امل نهال صحت رسته

صفت ضماد مذکور

صفت ضماد مذکور خردل پنج مثقال بکوبند و به بیزند و با سرکه سرشته ضماد کنند و این ضماد وقتی باید که کریون غائر یعنی بکوشت فرورفته باشد و احتیاج بآن بود که جراحت کنند اما هرگاه غائر نباشد کوکرد زرد کوفته و پخته و سیماب از کرباس دوته گذرانیده از هریک دو مثقال روغن کاو خالص و روغن پیه کرده بزکه بسه آب شسته باشند از هریک پنج مثقال همه را بهم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته شود سه بخش سازند و هر روز یک بخش را در آفتاب گرم یا پیش آتش مالیده یک ساعت صبر کنند و سبوس کنند و سرکه مالیده به آب نیمکرم در حمام یا خارج بشویند و این دارو جرب و خارش اعضا را نیز مجربست

جرب

اشاره

جرب یعنی کر خواه خشک بود و خواه تر رباعیه

کردی چو ز رجمت جرب دلخسته باید که بحمام روی پیوسته

سر رسته صحبت بکف خود مطلب پیوند تو از مباشرت بکسسته

در علاج جرب

هم در علاج

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۲۶

جرب

رباعیه

دانا شده چونکه از جرب دلخسته خورده است ز آب شهرج پیوسته

اخراج مواد کرده و بهر طلا کو کرد و قروت و دهن کنجد جسته

صفت طلاء

صفت طلاء مذکور قروت کوفته و پخته که نزدیک بدو ساعت در آب کرم گذاشته باشد و بدست مالیده تا وقتی که همچو مرهم شده باشد یا جغرات ترش یا دردی سرکه سی مثل کورد زرد کوفته و پخته ده مثقال روغن کنجد پنج مثقال همه را بهم آمیخته سه بخش کنند و هر شب یک بخش را بمالند و صبح در حمام یا در خارج حمام سبوس کنندم و سرکه مالیده به آب نیمکرم بشویند

حکاه الاعضاء من غیر جرب

اشاره

حکاه الاعضاء من غیر جرب یعنی خاریدن اعضا که بی کر بود

رباعیه

از خارش اعضا چو شوی دلخسته تشویش رسد ترا از آن پیوسته

پرهیز کن از مولدات صفراء چون شهد و شراب حلو و مغز پسته

علاج خارش اعضا

اشاره

هم در علاج خارش اعضا

رباعیه

بی زحمت اگر ای که در این منزلکه خاریدن اعضا است ترا بیکه و که

از مسهل پی درپی و حمام دوام زین ورطه بری بجانب صحت ره

و بعد از ارتکاب مسهل هر شب

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۲۷

آب لیمو یا غوره یا سرکه بروغن کل یا کنجد و قدری کلاب بر وجهی که در شری مذکور شد آمیخته نیمکرم بمالند و صباح بحمام روند

تؤلول

اشاره

تؤلول یعنی رخ

تولد این مرض

تولد این مرض از ماده غلیظ بلغمی یا سوداوی یا مرکب از هر دو است رباعیه

در علت تؤلول شنو مسئله داری پی فهم آن اگر حوصله

سازی چو فتیله بهر داغش روشن شام مرض ترا بود مشعله

داخسی

داخس یعنی کژدمه و آن روئیده بود نزدیک ناخن که مایل باشد بسرخ و درد عظیم کند رباعیه

در کژدمه ات بیان کنم قاعده کز بهر شفا ترا بود فائده بکشا

رک و مسهل خور و می ساز طلاز سرکه و افیون که بری فائده

دمل

اشاره

ذمّل که بدنبل مشهور است بدترین انواعش آن بود که غور بیشتر داشته باشد

رباعیه

ذمل اکرت غنچه صفت نکشاده دل تنکی تو رو بکمی ننهاده

تضمید کن از خردل و انجیر و مویز کز قید مرض رهی شوی آزاده

صفت ضماد مذکور

صفت ضماد مذکور انجیر تر یا خشک را جوشانیده تا مهرا شده ده عدد مویز دانه بیرون کرده هفت مثقال بکوبند تا مرهم شود سه مثقال خردل کوفته و پخته اضافه

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۲۸

نمایند و نیمکرم ضماد کنند

خراج

اشاره

خراج که آماسی بود کرم که در داخلش موضعی بود که مواد بجانب آن ریخته باشد

رباعیه

هرکس که پی خراج رک بکشاده در راه مرض داد مداوا داده

باید که کند ضماد انجیر و بوداز خوردن تلخ و تیز باز استاده

صفت ضماد

صفت ضماد مذکور انجیر تر یا خشک جوشانیده مهرا شده بقدر حاجت بکیرند و بکوبند تا مرهم شود نیمکرم ضماد کنند

دبيله

اشاره

دبيله که آماسی بود شبیه بخراج الا آنکه کرم نباشد

رباعیه

باشی ز دیبله چون بدرد افتاده از درد عنان صبر از کف داده
تضمید کن از بوره و صابون و غسل کر سر نکند بخویش نیش استاده

صفت ضماد مذکور

صفت ضماد مذکور بوره و صابون از هر یک چهار مثقال بکوبند و به بیزند و بده مثقال غسل سرشته ضماد کنند اگله یعنی جراحی که عضو را بخورد

رباعیه

از آگله هر که ناتوان کردیده هر لحظه ز افزون شدنش ترسیده
باید که کل ارمنی و سرکه مدام بر کرد جراحی بود مالیده

طاعون

اشاره

طاعون یعنی آماس سیاه یا سبز یا خاکستری رنک یا زرد یا سرخ که در پس کوش یا زیر بغل یا کش ران حادث کرد
طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۲۹

رباعیه

طاعون چو شود عارضت ای غمخواره صبرت ز دل خسته شود آواره
خواهی که شود بر تو در صحت بازبشکاف که غیر ازین نباشد چاره

بثور لبنیه

اشاره

بثور لبنیه که بردی خاره مشهور است و آن جوششهای سفید ریزه بود که چون بفشند دریم برآید

شعر

شعر

هر آنچه آید از آنها برون بهیئت و شکل بود چو دانه خشخاش نارسیده و تر

رباعیه

آن را که بثور لبنی شد انبوه کردید از این مرض دلش پراندوه

کر از پس ثقیه ز خل و شونیزتضمید کنی ز صحت آید بشکوه

صفت ضماد مذکور

صفت ضماد مذکور شونیز یعنی سیاه دانه ده مثقال کوفته و پخته بسرکه بقدر حاجت بسرشند و شب ضماد و صباح به آب نیمکرم بشویند

عرق مدنی

اشاره

عرق مدنی یعنی علت رشته

رباعیه

ای دیده ز رشته درد بی اندازه اجزاء تنت را شده چون شیرازه

کر مرتکب داروی مسهل کردی کردد بتو عهد تندرستی تازه

و بعد از ارتکاب داروی مسهل

و فصد نیز اگر علامت زیادتی خون باشد تقلیل و تلطیف غذا کرده بر آب نخود نیمکوفته و ماش مقشر و سیر سبز ریزه کرده

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۳۰

یا خشک کوفته بروغن کاو اقتصار نمایند و آب دریائی شیرین که سه روز در ظرفی گذاشته باشند تا اجزاء ارضی آن بته نشسته باشد خورند و پیه بز چهار مثقال سیر سبز سه شاخ یا خشک یک مثقال جدا جدا کوفته بهم آمیزند و صلایه کرده بر موضع جراحت نهند تا جراحت را بیشتر از آنکه رشته بتمام بیرون آید نکذارد که درهم آید و صبح و شام روغن کاو را که سیر سبز ریزه کرده یا خشک کوفته را در او دو سه جوش داده باشند و صاف کرده در عضو مأوف مالند تا وقتی در رشته به گردد و باندک مددی بی مشقت و دردی بتمام بیرون آید

جددی

اشاره

جددی بنی آبله بچکان

علامتش

علامتش [۳]

طب یوسفی (جامع الفوائد)؛ ص ۱۳۰

متش تب دائمی و درد پشت و از جا در آمدن در خوابست

رباعیه

ای از جدری در ره جان فرسائی با اش و عدس به به آنکه مائل آئی

از شربت عناب شود بهبودت با آب و کلاب رغبت ار فرمائی

شراب عناب

شراب عناب در سرسام دانسته شد و اگر آبله در روز ششم و هفتم بروز نکند هر روز دو مثقال بادیان و پنج عدد انجیر بجوشانند و صاف کنند و شربت عناب داخل نمایند و بخورند و در غذا بادیان سبز یا شبت سبز اندازند و اگر

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۳۱

بیمار طفل باشد مادرش را بدستوری که مذکور شد پرهیز نمایند و نزدیک بظهور آبله کف پایش را حنا بندند و کافور و سرمه در آب کشنیز حل کرده در چشمش چکانند تا آبله از چشمش بیرون نیاید و در سیزدهم و چهاردهم آبله را بسوزن طلا یا نقره خالی کنند تا روی بخشکی نهد و اگر دیر تر روی بخشگی آورد چوب صندل در هوای گرم و چوب کز در هوای سرد در زیر دامنش دود کنند

حصبه

اشاره

حصبه یعنی سرخجه علامتش تب دائمی و بدبوئی نفس و اندوه و اضطراب و بیخوابی و تشنکی است

رباعیه

در سرخجه بعد روز ثالث ترشی زنهار مده و کر نه بیمار کشی

در تنقیه سعی کن بروز اول رک زن چو دویم شود اگر تیزی

در علاج حصبه

هم در علاج حصبه

رباعیه

از علت حصبه ای که خونین جگری از بودن این مرض باندوه دری

میدان که علاج تست نزدیک حکیم در شربت و در غذا علاج جدری

بباید دانست

بباید دانست که صاحب جدری و حصبه را باید در بلادی که هوایش مایل بکرمی و خشکی بود چون اکثر بلاد خراسان یا غیر آن شربت و غذائی که مذکور شد دهند و آب هندوانه رخصت فرمایند و اما در بلادی که هوایش مایل بسردی و تری بود چون سمرقند

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۳۲

و بخارا و کابل و غیر آن و در بلادی که هوایش مایل بتری بود چون هرمز و قندهار و اکثر بلاد هند و غیر آن باید که هر صباح عناب بیست دانه بادیان یا تخم کرفس دو مثقال و اگر انبوه باشد تخم کاسنی نیمکوفته یک مثقال و نیم همه را در یک پیاله آب جوشانیده تا بنیمه آید صاف کنند و بده مثقال قند سفید شیرین کرده و قدری کلاب ضم ساخته دهند و غذا آب نخود نیمکوفته و ماش مقشر و بادیان سبز یا شبت سبز مقرر کنند و از هندوانه منع نمایند

کلف

کلف که تاش کویند و برش که کنجدک خوانند و

خیلان

اشاره

خیلان که مشابه کلف بود الا آنکه از جلد بلندتر باشد و نمش که نقطهای سرخ رنک بود بر ظاهر جلد حدوث این امراض از کشاده شدن سرهای رکها است که در تحت جلد است

رباعیه

ار با مرض کلف و کر با برشی ور با خیلانی و کر با نمشی

تا مرتکب داروی مسهل نشوی از جام دو اشربت صحت نجشی

و بعد از ارتکاب داروی مسهل بر هلیله پرورده مداومت نمایند و غذا آب مرغ جوان و ماش مقشر و کشنیز تر خورند و هر شب نشاسته و باقلا

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۳۳

و پوست تخم مرغ و صدف سوخته و مردار سنک و تخم ترب و مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه و مغز بادام مقشر بالسویه بکوبند و به بیزند و به آب کشک جو سرشته طلا کنند و هر صباح بحمام روند

بهق

اشاره

بهق که لکه سفیدی یا سیاهی بود بر ظاهر جلد و گاه باشد که در گوشت نفوذ کند علامت وی آن بود که چون سوزن بر موضعش فروبرند خون بیرون آید

رباعیه

کردد چو بهق پدید و مالی بروی تیزآب ز بعد مسهل پی درپی

علت ز علیل رخ نهد سوی عدم صحت آید بساط غم کردد طی

مراد تیزاب فاروق است و کیفیت گرفتن آن آنست که یکمن نرمه بلور و نیم من شوره را بکوبند و بقرع و انیق و قابله بچکانند چنانکه کیمیا کران دانند

برص

اشاره

برص که سفیدی یا سیاهی بود که از ظاهر جلد در گوشت نفوذ کرده باشد و باستخوان رسیده باشد علامتش ضدّ علامت بهقت

رباعیه

ای آنکه پی دفع برص نوشی می در صیف و خزان و در بهار و دردی

این عارضه قابل دوا کر بودی بمیت ره خلاصی از وی

قمقام

اشاره

قمقام یعنی چهار پا یک تولد این مرض از تعفن رطوبت است

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۳۴

رباعیه

ای آنکه که گرفتار غم از قمقامی از ساغر غم مدام درد آشامی
صحت طلب و طلا کن از زیبق و زیت تا کی بمرض روی ره ناکامی

صفت طلاء مذکور

صفت طلاء مذکور زیبق یعنی سیماب سه مثقال حنای سوده و روغن زیت یا روغن کاو از هریک پنج مثقال روغن کرده پیه بز که بسه آب شسته باشند ده مثقال همه را بهم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته شود شب در اعضاء مالند و احتیاط کنند که بزیر بغل و کش ران و پس کوش نرسد و صباح بحمام روند

کثره العرف

اشاره

کثره العرف یعنی عرق کردن بسیار

رباعیه

ای آنکه ز کثرت عرق می نالی ظاهر شده زین عارضه ات بدحالی
بدبو چو نباشد عرق می شاید کر صندل و آب غوره در تن مالی

صنان

صنان یعنی بدبوئی بغل حدوث این علت از تعفن خلطی است که در حوالی قلب است

رباعیه

بشنو ز من ای که از صنان در تابی مسهل خور و آب سیب و آب آبی

بامر تک و توتیا بیامیز و بمال باشد که ازین مرض خلاصی یابی

حرق النار

اشاره

حرق النار یعنی سوختن عضو از آتش

رباعیه

از آتش اگر دست تو سوزد

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۳۵

کر پای ور عضو دگر بگیر کافور و بسای

آمیز بسر که و پنج ساز خنک وانگاه زمان زمان طلا می فرمای

داء الحیه

داء الحیه که ریختن موی و پاشیدن قشرهای رقیق بود

داء الثعلب

اشاره

داء الثعلب که ریختن موی باشد

علامت هریک

و بس علامت هریک درد موی و صفراوی سرخی وز زدی موضع علت است و در بلغمی و سوداوی سفیدی و تیرکی آن رباعیه

باشد چو ز داء حیه ات بد حالی یا خود ز حدوث داء ثعلب نالی

بهبود بزودیت پدید آید اگر بر موضع آن پیاز عنصل مالی

شیب غیر طبیعی

شیب غیر طبیعی که عبارت از سفید شدن موی در جوانی است چون از خشکی باشد علامتش بسیاری میل به آب و خشکی

دهان و لاغری بدنست رباعیه

هر که که طبیعی نبود شیب کسی در راه دوا گرش بود دست رسی

چون غیر مرطبات رغبت نکند در مدت اندکی برد نفع بسی

مرطب

مرطب چیزی را کویند که رطوبت از وی تولد کند چون انکور و خربزه افراط

جعوده

جعوده شعر که بسیاری درهم رفتن موی بود چون موی زنکیان چون از کرمی و خشکی بود علامتش نفع یافتن

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۳۶

از چیزهای سرد و تر چون خرفه و کاهو و متضرر شدن از چیزهای گرم و خشک چون زنجبیل و عسل است رباعیه

آن را که بود جعودت شعر بسی کر در دلش از علاج باشد هوسی

کو روغن بادام و لعاب سپوش می مال ز روی دست در هر نفسی

تشقق الشعیر

اشاره

تشقق الشعیر یعنی شق شدن موی چون از خشکی مزاج باشد علامتش عدم رطوبت بینی و خشکی دهان است

رباعیه

چون خسته دل از تشقق شعر شوی گویم سخنی کر سخن من شنوی

با مسکه لعاب خطمی آمیزدبمال کز بهر چنین مرض علاجی است قوی

هزال مفرط

هزال مفرط یعنی لاغری بسیار خواه سببش کمی خون بود و خواه غیر آن رباعیه

ای کشته عیان لاغریت بسیاری در راه مداوا کنمت اخباری

باید که بعیشت گذرد عمر ولی با کثرت صحبت نباشد کاری

افراط

السمن

اشاره

السمن یعنی بسیاری فریبهی تولد این مرض از کثرت رطوبت است

رباعیه

از کثرت فریبهی ترا بیماری خود را بره علاج کن غمخواری

چون عیش در این مرض مناسب نبود باید تو ز جام راحتت بیزاری

علاج کزیدن جانوران

لدغ الحیه

اشاره

لدغ الحیه یعنی کزیدن

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۳۷

مار

رباعیه

باشد چو ز لدغ حیه ات غمناکی کر حامل علم و صاحب ادراکی

فرما که بشیشه حجامت بمکندزان پس که زنند موضعش را پاکی

لدغ العقرب

لدغ العقرب یعنی کزیدن کژدم

رباعیه

اشاره

هر که که رسد ز عقرب از بیخبری زخمی که دلت را کند از عیش بری

چون قصد تو بهبود بود سیر و نمک می ساز طلا که ره بمقصود بری

اشارت بانکه خوردن کرفس عقرب کزیده را مهلک است

رباعیه

ای آنکه بشیوه خر دره بردی کویم بتو کر بزرگی دگر خوردی

عقرب چو ترا کزد بهر رنگ که هست هس دار که کر کرفس خوردی مردی

نہش الزتیلا

اشاره

نہش الزتیلا یعنی کزیدن دلمه بدترین انواعش آنکه مشابه مکسی بود که کرد چراغ و شمع کردد

رباعیه

آن را که کزد دلمیه از بهر بهی باید که سفوف کرده شونیز دهی

وانکاه به آب کرم و اشخار و نمک مرهم کنی و بموضع نہش نہی

سفوف داروی سوده را کویند که کفه زنند یا بشیرینی از شیرینیها آمیخته میل کنند

لسع الزنبور

اشاره

لسع الزنبور یعنی کزیدن کلیز از جمله خواص وی آن است که چون بر موش مرده نشیند و بکزد انسان را در همان روز هلاک

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۳۸

کند

رباعیه

آن را که کزد کلیز اگر سر برهی باید که ز روی دست از بهر بهی

سیوش و سکنجین دهی و پس از آن بر موضع زخم دردی سرکه نهی

صفت سکنجین

صفت سکنجین در حمزه بجا مذکور شد

عض الكلب الكلب

اشاره

عض الكلب الكلب یعنی کزیدن سگ دیوانه علامت سگ دیوانه آنست که چشمش سرخ گردد و لعاب از دهانش رفتن گیرد و سر در پیش افکنده و دم در میان هر دو پای دزدیده در زمین کشد و در رفتن مثل مستان و بهر چه رسد حمله کند و آواز نکند و سکان از وی بگریزند و چون باو رسند تملق کنند بحرکت دم و غیره چنانچه رسم کلاب است و کزیده سگ دیوانه را بعد از یک هفته حالتی بود مثل دیوانگی از دوست داشتن بتنهائی و گریزان بودن از روشنائی و ترسیدن از هر چه بیند خاصه از آب

رباعیه

هر که تن ترا در این وحشت جای زخم سگ دیوانه کند غم فرسای
از بهر طلا بسای سیر و پس از آن خاکستر تاک و سرکه بر وی افزای

علاج کسی که او را زهر داده باشند

علاج کسی که او را زهر داده باشند زهر سه نوع است معدنی و نباتی و حیوانی معدنی چون سیماب و سم الفار و مردار سنک

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۳۹

و زنکار و زاک و آهک و نرمه بلور و نباتی چون بیش و بلادر و تربد سیاه و افیون و مرتک و تفت بزد و حیوانی چون زراریح و زهره افعی و زهره پلنک و سر دم کوزن و مکمل سبز که در نیستان بود و وزغ سرخ که در دریا باشد

رباعیه

چون دست دهد ز شرب سمّت حالی کز رنج شوی براه غم پا مالی

از بهر خلاصیت بنزدیک حکیم کافی بود از مخلصه مثقالی

شرب آشامیدن و سم زهر است و مخلصه تخمیت شبیه بتخم کشنیز و طریق اختیار کردنش آن است که یک مثقال از وی

نیمکوب ساخته در نیم پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف نموده و بدو مثقال قند سفید شیرین کرده دو درم روغن زیت یا روغن کاو اضافه نمایند و نیمکرم بیاشامند و غذا اگر ابشیر کاو خورند نافع باشد ان شاء الله تعالی خاتمه باتمام و اختتام انجامید تسوید این

[اشعار]

[فی باب الألف]

بدان چونکه کفتی سپاس و درود که در فن طب است این نفعها

فوائد شدش نام دهر حرف ازو است ز دریای حکمت دری بی بها

بیا یکدم ای بخت فرخنده ام که فرخند کی از تو نبود جدا

بلطفم چنان کن از آن پیشتر که از ارجعی سویم آید ندا

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۴۰

کز اتمام این نسخه دل فریب فواید رسانم بخلق خدا

غرض از طب دو چیز آمد است بشنو از یوسفی بسمع رضا

حفظ صحت یکی از آن باشدوان دکر دفع علت مرضی

یادگیر از من ای که می خواهی که کنی در علاج نشو و نما

دفع هر علتی بضد می کن حفظ صحت بمثل می فرما

خلط چهار است زان یکی خوبست که بود کرم و ترسان هوا

بلغم است آمد کر که آب صفت سردی و تریش بود پیدا

هست آن دیکری که چون آتش کرم و خشک است نام آن صفرا

دیکری هست سرد و خشک چو خاک گفته اند اهل حکمتش سوداء

افضل خلطها است خون که از ان بیشتر می رسد تنت بغذا

وانکهی بلغمت و از پی آن هست صفرا و بعد از ان سوداء

سرخى رنگ شد علامت خون زردى آن علامت صفراء

شد سفيدى

علامت بلغم تیرکی هم علامت سوداء

بول چون سرخ آید از خون است و بود زرد باشد از صفرا

و سفید است بلغمش سبب است و سیاه است هست از سودا

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۴۱

کرده ات ای که سست آمده است کوش کن کوش گفته حکما

نخود و انکبین و تخم کرفس ساز معجون و میل می فرما

کر بانکیز تو ره یابد فتوری چند روزبه که از لحم کبوتر وز نخود سازی غذا

و رفته با سرعت انزال کارت بهر ان بایدت هر روز خوردن دانکی از بر شعثا

غسل کردن پنج کس را ز اب سردافکنند از رنج و علت در بلا

کویت هر پنج را پیر و صبی صاحب اسهال و زکام و امتلا

درمی میل اگر کنند اشنان نزد داما چه پیر و چه برنا

حیض را راند و کشاید بول نیک باشد ز بهر استسقا

چو آویزند طفلان را طلای خالص از کردن نترسند و نکردد صرعشان در هیچ که پیدا

ز محلولش خورد هر روز اگر بیمار قراطی شود از ضعف دل ایمن رهد از علت سودا

کر پر مرغ خانکی سوزی پس بسائی و از برای دوا

بر جراحی فشانیش دو سه روز آورد درهم آن جراحی را

آب آبی شکند تشنکیت بکند قطع قی و دفع جشاء

ببرد نفت دم در بود کند منع سیلان فضول از احشا

بر تآلیل چو سلخ حیّه بگذارند به آب خرما

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۴۲

دو سه روزی کذرد چونکه بران نزد دانا شود البته دوا

آب شهتره را چهل مثقال کیرد هر روز رغبتش فرما

که جرب را بود مفید و بردقوبا را و خارش اعضا

هست ریحان بدل نکو و بودبرز و برکش مقوی امعاء

دیده از روی منفعت اثرش هر که بر داء فیل کرده طلا

خوردن شیطرج مفید بودبهر درد مفاصل و قوبا

سودمند آید از برای

بهق سازیش چون به آب سرکه طلا

استخوان آدمی را چون بسوزد آدمی با کلاب آنکه خمیرش سازد و سازد طلا

دردسر را نیک باشد صرع را باشد مفیدریش به سازد بود درد مفاصل را دوا

شراب اسطوخودوس از خورد کس ز من بشنو حدیث بی ریا را

بواسیر و کریون را دهد نفع برد هم علت ماخولیا را

گر خوری یک درم از سکینج پاک سازد ز فضول امعاء را

ببرد نفرس و قولنج و دوارصرع و دردسر و استسقا را

سماق و آب او هر یک بمعده موافق آید آرد اشتها را

شکم بندد کند به ریش روده برد تشویش ذو سنطاریا را

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۴۳

کند چون دود فنجنکشت رازن بزیر خود کند کم شهوتش را

دگر مردش کند در زیر خود دودبرانکیزد همان دم قوتش را

صدف سوخته سازی چو سنون پاک سازد ز وسخ دندان را

ور بچشم افکنمیش دفع کندریش چشم و غلط اجفان را

اگر بر موی مالی آب برک سرو با سرکه کند مو را سیه در یکدم و قوت و مو را

دگر از درد دندان کس بود در رنج چو نکیردزمانی در دهان خویشتن نافع بود او

فی حرف الباء

گر دماغ خویش را خواهی سلامت کوشدارنکته از من که باشد بهتر از در خوشاب

محترز باش از غذاهائی که انکیز و بخارشب مبر بسیار بیداری مکن در روز خواب

در آبله فرنک و دردش بهر تو که آمدی ز احباب

نزدیک معالج معجب بهتر نبود ز حبّ سیماب

یک درم هر که هر صباح خورد بهمن سوده را بشربت سیب

شهوتش آن چنان قوی گردد که ز جاننش برد قرار و شکیب

فی حرف التاء

چو پنج سوسن آزاد را جوشی ازو آبش بشوئی روی خود را پاک سازد از کلف رویت

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۴۴

و گر بویش کنی هر دم کدازد فضله را در سرنیاشد از برای دفع آن حاجت بدارویت

خوردن خرچنک از بهر سعال وز برای قرحه شش نافع است

ز هر کژدم را کند بی شبهه دفع ور نهی بر زخمش آنهم دافع است

معدهای کرم را چیزی که قوت می دهد آب لیمو و سماق و تمر هندی و بهی است

و آنچه از وی معدهای سرد می گردد قوی زنجبیل و دار فلفل نانخواه و مصطکی است

فی حرف الحاء

یک عدد آمله پرورده هر که هر روز خورد وقت صباح

دفع سودا کند و در بدنش خلط فاسد شده آید بصلاح

ضعف دل را بکند رفع و رسدقوت از وی بقوی و ارواح

فی حرف الدال

باقلا چون طلا کنی بر روی و سخ از روی در زمان ببرد

ور مکرر کنی ز رخسارت اثر زخم و غیر آن ببرد

کف دریا بموم و روغن کل چون بمالی ز تن برش ببرد

ببرد از رخ تو داغ کلف رنک صافی کند نمش ببرد

پر درر آن زنی که حامله است بنشادر شیاف چون سازد

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۴۵

پس کند کرم و ناشتا خوردش بچه مرده را بیندازد

کچ گذاری بسر که چون بر سرخون بینی همان زمان بندد

ور بود خون ز زخم تازه روان چون فشانی بر آن روان بندد

شش رو به بسر که عنصل ناشتا چون خورند روزی چند

از برای سعال و ضیق نفس خواهد افتاد نیک فائده مند

شبت پزنده خلط و مسکن درد است فواق را ببرد شیر و طبع را راند

شود چو ریش ذکر کهنه زود گردد به بسوزد ار کسی آن را و بروی افشاند

آب انار شیرین در شیشه ریزد بگذاردر آفتاب گرمش تا با قوام آید

می کش میل آن را دو چشم خویش بچندخارش برد ز دیده نور بصر فزاید

سپستان از برای سرفه نیکست برد تب را عطش را هم نشانند

نشانند خلط صفرا را و سینه کند نرم و طبیعت را براند

شلغم ز برای سینه نیکست انکیز کند منی فزاید

طبع تو شود از آن ملایم بولت رود اشتها فزاید

که صحت کن زنهار پرهیزتنت را کر بصحت کار باشد

که پرهیز تو در هنگام صحت چو ناپرهیزی بیمار باشد

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۴۶

با شاهد سروقد کل رخ نماصحبت چو باعتدال باشد

احوال بدن مباشرش رادر مرتبه کمال باشد

آمده بهر هفت کن به که دانا بود

یکی هست ارکان دگر امزجه دوی دیگر اخلاط و اعضا بود

قوی باشد ارواح آنکه بدان که افعال هفتم از آنها بود

زنجبیلی که نبودش ریشه نبود کهنه هم جدید بود

بادهای غلیظ را شکنند فالج و لقوه را مفید بود

هر که هرروزه اش خورد او راقوت باه بر مزید بود

روغن کاو دفع زهر کند زهر هر چند زهرمار بود

ببرد سرفه را ز خوردن اوسرفه را با کسی چه کار بود

درد امعاء قرار گیرد از آن درد هر چند بیقرار بود

در بیاض بیضه مرغ انرزوت ابروند چون کشتی در چشم درد چشم را نافع بود

ور زنا پرورده اش رغبت نما یک درم مژه صفرا و خلط خام را دافع بود

از سر دانش حجامت کر کنی بر ساق پای رنج صرع و علت سرسام را درمان بود

بر پس سر هم صداع و درد چشم و گوش راسودمند آید و لیکن موجب نسیان بود

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۴۷

کر کند شاف صمغ و سرمه زنی که ز ادرار حیض خسته شود

چون نهید یک دو روز اندر فرج حیض او رفته رفته بسته شود

هر که عارض شد تب ربعش پس از نضح تمام چون کند اخراج سودا صحتش پیدا شود

ور کند تخلیط یعنی بر خلاف حکمتش هر چه پیش آید خورد منجر باستسقا شود

ترب نیکو باشد از بهر سعال بول راند چشم از آن روشن شود

آنکه نتوان برد نامش فی المثل کر بود چون موم چون آهن شود

کلعداری که از دو نرکس اوکار خلقی بیک نگاه شود

کر کشد وسمه دار بر ابروموی ابروی او سیاه شود

ور غذای خویش اگر هر روز اندازی پیاز کرده را قوت دهد انگیز را زیبا کند

ابگردش را مفید آید برد آواز گوش طبع را هم نرم دارد اشتها پیدا کند

می خور شراب زرک که

از روی منفعت دفع زحیر و علت اسهال و غش کند

قوت دهد دل و جگر و کرم معده را صفرا فرو نشانند و دفع عطش کند

دار فلفل جوهر صباح خورند کر بود ضعف باه نفع کند

معدۀ را پاک سازد از بلغم ورم دست و پای رفع کند

پنج مثقال از سنا چون طبخ یابد آب آن بلغم و سوداء و صفرا را از تن بیرون کند

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۴۸

به کند نفرس برد درد مفاصل راست مرد از اینها فکر اگر در حکمت بیچون کند

خوردن هائی که باشد شورشینه از نقش خلط ساده کند

در بود تازه فربهی آر و راقوت باه را زیاده کند

هرکس علاج موی سفیدش بود هوس کو خوش بیا که یوسفیش روبره کند

آب سماق و آمله دو سمه و حناموی سفید را بدو ساعت سیه کند

ناخن دیو را پریرویان چونکه در زیر خویش دود کنند

صرع را نافع آید و یا بدحیض ایشان کشاد و سود کنند

دارچینی بناشتا چو خوری سرفه کهنه دفع خواهد کرد

مکچه و درد کرده و نسیان همه را نیز رفع خواهد کرد

فی حرف الراء

جماع پنج کس ممنوع باشد نکرده کرد ایشان مرد هشیار

یکی ز انها زن پیر است و دیکر صغیر و حایض و بدشکل و بیمار

ستاند زن اگر مازوی سوده پس آنکه در قبل هر روز یکبار

بریزد با شراب ارغوانی کلش را غنچه سازد چهره کلنار

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۴۹

اعضا رئیسه چار باشد بهر تو کنم شمار هر چار

قلب و کبد و دماغ و خصیه کفتم بتو جمله یاد می دار

نیم مثقال اگر ز ماه پروین حل کنی در کلاب و پس بنهار

درکشی بخشدت بدل قوت فرح آرد فروزدت رخسار

معدده و کرده را قوی دارد نکذارد ز ضعف تن آثار

درد قولنج را دهد تسکین حیض بکشاید

و کند ادرار

بشکنند بادها و دفع کنند زهرها را چو زهر کژدم و مار

کم شود ضعف معده ات ببردقوت شهوت از دل تو قرار

موش را چون شکافی و بنهی موضعی را که مانده در وی خار

خار آرد برون از آن موضع نرساند بصاحبش آزار

بر فنا زیر اگر گذاری نیز دفع گردد ز غم رهد بیمار

از زهار خود کند هر کس که موی پس گذارد شوکران را بر زهار

چونکه تکرارش نماید موی را بازها را و نباشد هیچ کار

خطمی از راه منفعت آید در ضمادات ذات صدر بکار

ورم ثدی را دهد تحلیل نکذارد علیل را بیمار

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۵۰

نباشد غیر چهار امراض ترکیب شنو از من بکوش هوش هر چهار

یکی خلقت یکی دیگر بود وضع عدد باشد دگر آنکاه مقدار

براز طفل کاول بار آید بکیرد چند که در سایه بگذار

شود چون خشک نیکش سای آمیزنات سوده نصفش پس نکهدار

کشی در دیده چون هنگام حاجت سفیدی را برد از چشم بیمار

چون مزاجت سرد گردد چیزهای گرم خور سرد رغبت کن مزاجت چون شود گرمی بدیر

سرد باشد هرچه باشد ترش و بیطعم وز محنت گرم باشد تلخ و تیز و شور و شیرین یادگیر

میل کردن باشد از بیدانسی مرد دانشور چه برنا و چه پیر

مرغ با ترب و کبوتر با پیازکله با انکور و با انجیر شیر

سه درم هر که برک بالنگوجو شد و شربتش کند بشکر

نافع آید ز بهر صرع و جنون وز برای جرب چه خشک و چه تر

حال رنجور بلغم و سوداء گردد از وی زمان زمان خوش تر

ببرد ضعف تن دهد قوت بدل و معده و دماغ و جگر

شستن اعضا بگو گرد آب هست دافع این هفت علت بر شمر

خارش اعضا و نسیان و جرب رعشه و قوبا و افلیج و خدر

طب یوسفی

جاکسو را بکوب و ساز از آن خشک دار وز بهر ریش ذکر

کز برای علاج این تشویش نبود داروئی مجرب تر

چو قیراطی از مشک رغبت کنی نکو باشد از بهر پشت و کمر

دماغت کند تقویت ذهن تیزبرد چون ز سردی بود دردسر

ناشتا چون ترا شود هر روزدر می خورد جند بیدستر

برهاند ز بعد ثقیه است از سبات و صداع و صرع و سدر

ببر و رعشه را و دفع کند درد قولنج و درد پشت و کمر

جگر خر چو بمصروع دهی نبود هیچ از آتش بهتر

چرک کوشش چو دهی طفلی را کریمه کمتر کند آن طفل دگر

مژه زیادتى را چو کنی و خون خربش بنهی و چند روزی کنی این عمل مکرر

دگر آن مژه نروید و کرش بخورد مجنون بدهی جنون او را نبود از آن نکوتر

آب سداب را بعسل چون خورد کسی باشد نکو برعشه و درد سرین و سر

زایل کند تشنج و صرع و سدر بر ددرد مفاصل و وجع و کرده و کمر

سنبل الطیب معده را نیکست نیک باشد سپرز را و جگر

بدماغ و بدل بود نیکو شود از وی زیاده نور بصر

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۵۲

بشکنند باد و طبع را بندد ببرد درد پشت و درد کمر

خاکستر موی آدمی زادرینند چو بر جراحت سر

یا بهر جرب کشند در چشم کردد دو سه روز زان نکوتر

فی حرف الزاء

از زراوند طویل اریکدرم با عسل نوشی کند دفع کزاز
حیض راند بچه بیرون آوردحب قرع انداز دو کرم دراز
هرکه را کرمی جگر باشد کو طلب آب بوستان افروز
پس بیاشام با شراب زرشک وانکھی میل می کنش هر روز
خوردن شیر کاو با خرمارنک نیکو کند کند انکیز
فربھی آورد ولی وقتی که ز ترشی کند کسی پرهیز

فی حرف السین

در سبوی نوی کل حکمت چون سم کور خر بسوزد کس
پس خورد یک درم از آن هر روز نافع افتد ز بهر ضیق نفس

فی حرف الشین

چون درد سرت بود ز کرمی از هرچه نه سرد محترر باش
وانکه ز پی طلا طلب کن خطمی و کل سفید و خشخاش
طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۵۳
بر درم چون نهی افکنده کاو کر کند نفع نه بینی دورش
نافع افتد چو ضمادش سازی موضعی را که کزو زنبورش
کل سنجد چو ساید مرد وانکه به آب پشت خود سازد خمیرش
بخورد زن دهد او بی ترددز فرط دوستی کردد اسیرش
بیاض بیضه مرغ آنکه مالذ خیل نیکوان بر روی مهوش
جمال عارضش محفوظ ماندز تاب آفتاب و تاب آتش

زن چو ماند دارچینی در قبل از سحر که تا بوقت خفتنش
چون رسد نزدیک او مردانه جماع لذتی یابد که نتوان گفتنش

فی حرف الصاد

هر که اندازدش بورطه بیم خوردن مثل شوکران در صاص
فلفل سوده را بروغن کاوچون خورد باشدش امید خلاص

فی حرف العین

سیر را چون پزی و میل کنی سرفه کهنه را بود نافع
در خوری خام بر نهار بود کرمهای دراز را دافع
دو درم هیل اگر کنی رغبت از برای بهق بود نافع

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۵۴

معهده را تقویت کند باشدغشیان و قی ترا دافع
ای که بینم تب نکنای جهان که بتشویش مانده ز صداع
کر شفا بایدت جماع مکن که مضر است در صداع جماع

فی حرف الغین

روز و شب مکذران به بیداری خواب می کن کهی ز بهر فراغ
ز آنکه بیخوابی مدام شودسبب سوء هضم و ضعف دماغ

فی حرف الکاف

زن دهد چون پرورش کرباس رادر طبیخ عود و سنبل سعد و مشک
پس گذارد ساعتی در فرج خویش سازدش تنک و معطر کرم و خشک

فی حرف اللام

در مداوای مرض خواهم گفت سخنی پاک تر از آب زلال

بهر امراض اسافل قی به بهر امراض اعالی اسهال

از برای بهق ز عاقر حادانکی و یک درم ز اطریرلال

بستان و بکوب و با غسلش دو سه حب ساز و میل کن فی الحال

باش در آفتاب کرم و به بین با قدرت ذی الجلال و الافضال

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۵۵

یک درم عود و مثل آن سنبل مشک دانکی و سعد یک مثقال

ساز معجون بشهد و میلش کن که برد از دل تو رنج و ملال

کمر و پشت را دهد قوت بکند دفع سرعت انزال

صمغ عربی بسرفه نیک است نیکست برای دفع اسهال

آواز گرفته را کشایدیک شربت از آن بود دو مثقال

بر اینسون مداومت چه کنند در شکم باد را کند تحلیل

کند ادرار بول و حیض و عرق برد آماس دست و پا ز علیل

سده را که در جگر باشد بکشاید با مر رب جلیل

بود چون معده خالی خواب کم کن که یابد در بدن روح تو تحلیل

چو روحت در بدن تحلیل یابد برودت غالب آید بر تو بی قیل

ز بهر صحت باید ضرورت مزاجت را بکرمی کرد تعدیل

خاکستر پیدا کر بسر که بر نمله نهند و بر ثآلیل

زین هر دو مرض که گفته شد زود صحت یابد علیل بی قیل

همیشه ای که ز تشویش هرّه صفر بود بجانب کرمی طبیعت مایل

زکر مخانه حمام محترز میاش که بی مجال شوی ناکه از طپیدن دل

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۵۶

سه درم از شقاقل مصری بستان و بکوب و خور بعسل

یکدو ساعت چو بگذرد با زن شو مقارب که دیگر است محل

از پرستوک خوری کر لحمش دیده را

روشنی آید حاصل

خون او را چو بیاشامد زن شهوت زن همه گردد زایل

فی حرف المیم

خوردن آب در چهار محل نزد ارباب حکمت است حرام

بعد هر میوه وز بعد جماع بعد داروی کار و بعد طعام

آدمی را شود چو موجب رنج ناشتا و بر امتلا حمام

به که رغبت کند طعام درودسوی حمام بعد هضم طعام

خس که کاهو خوانیش هر کس خورد آب کردش را دهد نفع تمام

کوشا دل می کنش بیکاه و کاه هر که بسیار افتد او را اختلام

تشنگی بنشانند و خواب آورد معده را باشد موافق و السلام

در می چونکه خورند از ریوند پاک ساز و بدن از بلغم خام

ببرد ضعف دل و نفخ جگر ورم کلیه و درد ارحام

به شود نفث دم و فتق و فواق سدها هم بکشاید به تمام

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۵۷

یک درم از زعفران هر که خورد هر صباح معده کند تقویت غم برد از دل تمام

سده کشاید دهد قوت پشت و کمردرد دل و معده را نیک بود و السلام

خوردن خشخاش آرد خواب را رغبتش کن ای ز بیداری سقیم

سرعت انزال اگر داری دهد سرعت انزال را نفع عظیم

کر بگیری ز مقل یک مثقال اندکی زعفران کیترا هم

پس بکوبی و حب کنی بعسل مسهل بلغمت و سودا هم

سده بکشاید و براند حیض تن کند فربه و توانا هم

دفع درد کمر کند بتمام ببرد درد دست و پا را هم

عضو و موی سه جنس آمد کویم بتوزان یکی بود لحم

باشد دکری سمین و نبودیک جنس دکر که ماند جز شحم

جوشی چو انجبارد کنی شربتش بقندقوت دهد بعضو و کند قطع نفث دم

دافع بود زکام و سعال و رعاف رانافع بود جراحی شش را و سینه هم

در شیوه شهوت مکن افراط که افراط احداث تشنج کند و ضعف بصر هم

عارض شودت

رعشه و قوت رود از پاتشویش دهد عرق نسا درد کمر هم

کشنیز و بنفشه و کل سرخ هریک درمی نه بیش و نه کم

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۵۸

بستان و بکوب و مثل مجموع از قند سفیده سوده کن ضم

پس میل کنش که نافع افتد درد سر و درد کوش را هم

کشنیز بود مقوی دل خون بندد و درد سر کند کم

در رنج سدر مفید باشد تشویش دوار را برد هم

آب موردانه سرفه را ببرد عرق بندد و شکم را هم

معدده قوت دهد براند بول نیک باشد ز بهر نفت الدم

بادیان باد معدده را به بردروشنائی بدیده بخشد هم

قوت باه را نکو باشد شربتی آمده است از آن دو درم

کر خورند از ز باد قیراطی کرده مثلش ز مشک با آن ضم

به شود بعد خوردن مسهل خفقانی که باشد از بلغم

زراوند مدحرج سودمند است فواق و نفرس و وسواس را هم

دماغ و معدده را باشد مقوی صداع و درد پهلو را کند کم

برد درد سرین عرق النسا راهد دندان جلا و الله اعلم

یک درم رزنب اگر کوبی صباح پس خوری با شربت به ده درم

قوت دل بخشد و آرد فرح بادها را بشکنند بندد شکم

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۵۹

دو لانه سرخ بوستانی نیکت بمعده و جگر هم

صفرا شکند مفید باشدار بهر نهوع و قی الدم

قوت بخشد بکرده و پشت اسهال قدیم را کند کم

اگر کنجد شود هر روز میل کند بی شبهه رنج سرفه ات کم

منی افزاید و شهوت کند تیزشود چیزی که نتوان گفت محکم

چون شود خون ز بینی تو روان آب سرکین خرچکان در دم

در کزو عقربت بقول حکیم جرم آن را بکیر و کن مرهم

که در آن علتت به بند و خون و اندرین فارغت کند زالم

نیم مثقال اکر ز

سورنجان دانکی از زعفران نه بیش و نه کم

کوبی و کفه اش زنی بنهارپس کلاب اندکی بنوشی هم

چون تصرف کند در آن معده کند اسهال و آورد بلغم

بصلاح آورد مزاجت را ببرد از مفاصل توالم

شیخ از برای ضیق نفس نیک آمده وز بهر حبس قرع بود بی نظیر هم

رغبت کنی چو یک درم از وی بخاصیت کمتر رسد ز زخم رتیلا ترا الم

حنای سوده را با آب صابون چو بر زانو نهی دردش کند کم

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۶۰

دگر بر ریش سرسازی طلایش فراهم آردش و الله اعلم

سه درم صبر زرد و نصف نبات سای و بیزد نگاهدار از نم

که برد هر کفش کشی در چشم جرب چشم و خارش را هم

اویشه خوری چو نیم مثقال بیرون برد از تن تو بلغم

نیکو بود از برای معده قوت یابد از آن جگر هم

فارغ کنندت ز درد سینه تشویش سپر زرا کند کم

شود خورده چون سرکه بیشبهه صفرانشاند برد تشنکی را ز مردم

ز دردش خلاصی دهد دردیش را کذاری چو بر موضع زخم کژدم

فی حرف النون

برک تنبول چون خوری هر روزسخت گردد چو کرده ات دندان

برفروزد رخت چو کل آیدبوی خوش همچو غنچه ات ز دهان

فرح آرد ترا و در خاطرغم نماند شوی خوش و خندان

بدل و معده و جگر برسدنفع بیرون ت از حد امکان

اشتها آرد و دهد یاری هضم را کردمت تمام بیان

عضو دان بی ترددی مفرددر حد و اسم چون نمود عیان

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۶۱

جزو محسوس او مشارک کل در نباشد چنین مرکب دان

بریشم یک درم هرکس که هر روز کند مقراض و با شهدش سه چندان

بیامیزد بیاشامد دلش رافرح بخشد شود خوشحال و خندان

توانا گردد و شهوت کند زورشود چیزی که می دانی چو سندان

طلب کن شربت اسکنجبین رادقیق

بهم آمیز و از بهر مداوا اطلا می ساز بر آماس پستان

اگر بیکان بماند در تن کس چه آن کس از بدان باشد چه نیکان

چو پنج نی طلا سازی بشهدش برون آید ز تن بیشبهه بیکان

بیزد نیکو و ما میل و دیبله طلا سازند اکر از بزرکتان

کند تلین پزندش چونکه در آب شکم بند و کرش سازند بریان

پنیرمایه خرکوش اکر خوری بشراب بود مفید پی ز هر جمله جانوران

و کر بسرکه خوری صرع را بود نافع شود علاج سدرر ادوار را درمان

و کر بطفل دهی اندکی بسوده قندز صرع ایمنیش باشد و ز سکتته امان

سائی اکر هلیله زرد و کشی بچشم کم کرد و آب رفتن چشم تو در زمان

در هر صباح کفه کنی یک درم بقندقوت دهد بمعده بدل نیز بیکمان

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۶۲

در ده درم نقوع کنی وانکاهش خوری صفرا و بلغم ار نکند دفع من صمان

سرکین موش دفع کند سنک کرده را چون حل کنی در آب خسک در شبی روان

در چشم اگر کشی برد از دیده ات بیاض سازی چو شاف نرم کند طبع درمان

تخم ریوا جزا کنی کر میل رنج اسهال را بود درمان

ور بمالی بروغن کنجد جرب و حکه را مجرب دان

آب آهن تاب را هر کس خورد معده اش قوت پذیرد بیکمان

قرحه الامعا و ضعف باه راسود دارد آشکارا و نهان

هیضه را نافع بود بندد شکم کم رسد از خوردن زهرش زیان

کر کشی انکوژہ را در چشم خویش چشم تو از تیرکی یابد امان

در خورندش کرد حبّ یک دانک و نیم بادها را بشکند اندر زمان

دفع هر زهری کند آرد نعوظبول راند حیض را هم بیکمان

چند روزی چو مغز جوز خوری کویم از صد یکی منافع آن

از کدو دانه ات خلاص کند برهاند ترا ز درد میان

کرمهای

دراز را بکشد پیچش ناف را شود درمان

کر بدشواریت شود انکیز کار دشوار تو شود آسان

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۶۳

در بانجیر ضم کنی از زهرنه ضرر عایدت شود نه زیان

مو نروید کر کشی خفاش راپس گذاری بر زهار کودکان

زن اگر دشوار زاید زهره اش مال در فرجش که زاید در زمان

شادنج را اگر کنی مغسول پس بیامیزیش بشیر زنان

ریزی آن را بچشم خود ببردخارش چشم را و سوزش آن

زهره سنک پشت را چو خوری بکند دفع زهر جانوران

ببرد سرفه امتحانش کن کر دلت را تردیست در آن

دو درم کر خوری ز جوزبواشودت بوی خوش عیان ز دهان

جکر و معده را دهد قوت نیک باشد ز بهر درد میان

اشتها آرد و کند ادرارفرحت بخشد و کند خندان

کرم سرخی که خراطین کویند خشک سازی چو پس از شستن آن

نرم سازی و بدهن کنجدبنهی بر ذکر مرد جوان

ذکرش کردد از آنکونه بزرک که زن آید ز دخولش بفرغان

ز ورد و برک شفتالو برابر بکیرد آب آن را نیک بستان

فروکش در صباحی یک پیاله که حب القرع را اندازد آسان

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۶۴

و کر کرم دراز و خورد باشد کشد نکدارد آثاری ار ایشان

درد قولنج برد در و کلو درد کمردرد پا درد درون درد سر و درد سرون

شاخ کوزن را چو بسوزی و کوبیش وانکه صلايه کرده بیزی کنی سنون

دندان سفید سازد و قوت دهد دکرنول آیدت زلته کند زود حبس خون

معدۀ از خلط کند پاک اگر میل کنی ده درم آب چغندر درمی غاریقون

بر شکم چون بنهی حنظل رابسیه دانه و خل و نظرون

هرچه از کرم چه خورد و چه درشت در درون باشدت آرد بیرون

کر شربت سلیخه خورد ناشتا کسی زایل کند الم که بود

تسکین دهد و جمع که بود در رحم ز باد آرد مشیمه و بچه مرده را بردن

فی حرف الواو

آدمی باید که باشد مجشب از چار چیز تا برد از اهل دانش در ره حکمت گرو

ز امتلاً معده و از رک زدن بر امتلاوز جماع ناشتا و رفتن حمام نو

فی حرف الهاء

فندق ار سوزی و بسریشی بر بت پس نهی بر فرق طفل بیکناه

چون بماند چند روزی بر سرش چشمش ار ازرق بود کردد سیاه

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۶۵

نخود را خواه خام و خواه پخته خورد چون کس فزاید قوت باه

برد رنج سعال بلغمی را کند آواز را صافی بدلخواه

تخم شلغم چو پس از کوفتنش بعسل میل کنی بیکه و گاه

نرم ساز و شکم و نیک بود دفع سم را و قوی کردد باه

مورد چون در روغن کنجد پزی وانکھی صافش کنی پس گاه گاه

ریزیش بر موی و مالی موی راموی را از ریختن دارد نگاه

سکه هر روز اگر کسی مالدر تن خویشتن شود فربه

ور بمالد بر آن ورم که بود بر کش ران و خصیه کردد به

قوت جسم و جان اگر خواهی زیر این نه رواق فیروزه

نان یکروزه بایدت خوردن لحم دو روزه آب سه روزه

فی حرف الیاء

شوصه هرکس که عارضش کرددغله و سرفه کرددش طاری

شورش اختلاط عقل پدیدنفس او رود بدشواری

نفث دم حادث آید و شودش نبض صلب و سریع و منشاری

ور تن آدمی سه روح بوداولش آمده است حیوانی

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۶۶

دویم آن طبیعی آمده است سیمش نیست غیر تفانی

جای اول دل و دویم جگر است جای ثالث دماغ تا دانی

خصیه الثعلب ار خوری بعل کرده معجون چنانکه می دانی

ور کنی نرم و درکشی بشراب سخت کردد همان که می دانی

سقمونیا به آب جو و آب باقلاناغ بود چو بر کلف رو طلا کنی

ور دانکی اختیار کنی با کتیره اش بیماریت بود چو ز صفرا دوا کنی

مغز خفاش را که تازه بودبر کف پای مرد اکر مالی

پیر صد ساله کر بود آن مردسر برآرد عصای او حالی

بموم و روغن کنجد چو زرنیخ بیامیزی ز بهر ریش بینی

پس آنکه مالی

اندک فرصتی راعجب دارم که دیگر ریش بینی

چون بجوشی نیم مئقال از حناپس بقندش کرده شیرین درکشی

ناخوشی کر باشدت از درد پشت ناخوشی کر دو مبدل باخوشی

چو مرجان سوزی شوئی و نصفش نبات مصر اعلا را فزائی

پس آنکاهش کشی در دیده خودفزاید دیده ات را روشنائی

کیوتر را چو سر با پر بسوزی بکوبی و به بیزی و بسائی

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۶۷

کشی در دیده شبکوری کند دفع برد ظلمت فزاید روشنائی

پیاز نرکس ار جوشی و آبش بیاشامی بشهد آید تراقی

بقی آید برون از معده اخلاطز تن بینی بساط ثقل را طی

بدست یاری کلکم شد این رساله تمام که آفتی نرسد ز انقلاب ایامش

ز صحبتش بفواید رسند چون اخیار بود فواید ۹۱۳ اخیار سال اتمامش

قصیده یوسفی در حفظ صحت

اشاره

ای که داری تندرستی از در حکمت دراتا بعلتهای کونا کون نکردی مبتلا

شیر را بسیار خوردن ای که عادت کرده ترک عادت کن که خواهد شد برص پیدا ترا

کرد انکور آنکه خواهد خورد با لحم قدیدزند کانش بمرک فجاه خواهد شد هبا

ای ز ترشی خوردن بسیار اعصاب تو سست جای آن دارد ترا کر برنمیخیزد عصا

کر عدس بیحه کنی رغبت باندرک مدتی زرد و زار و لاغرت سازد بعکس لویا

با تو خواهد بود شبکوری و تاریکی چشم کر فراوان میل خواهی کرد سیر و کندنا

تدبیر مشروب

ای برودت بر تو مستولی عسل می خور مدام کز بدایت گفته حق در وصف ادفیه شفا

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۶۸

آب نارنج از حد افزون ای که رغبت می کنی آخر از ضعف جگر افتی بصد رنج و عنا

می برد شرم و حیا می چون ز حد افزون خورند چند خواهی بلوه خوردن خوش بود شرم و حیا

تدبیر حرکت بدنی

چون ریاضت معتدل باشد پدید آید از ان خفتی دل را و دل قابل شود بهر غذا

تدبیر سکون بدنی

ای بفضلت معترف خلقی سکون بیحد مورزاز برای آنکه در تن جمع کرد و فضلها

تدبیر حرکت نفسانی

فکر چون ز اندازه بیرون می شود نبود عجب کر فرو گیرد ترا ناکاه مالیخولیا

تدبیر سکون نفسانی

حلق می گردد پدید آن را که بیفکری کند گاه گاهی فکر می کن تا نیفتی در بلا

تدبیر نوم

چون ز خواب روز گردد ذهن صافی تیره رنگ دیگر آن آئینه را مشکل توان دادن صفا

هر که را عادت چنان باشد که در هنگام خواب روی او تا وقت بیداری بود سوی سما

از سعال و نزله در تشویش باشد روز و شب سربسر اعضای او با درد باشد دائما

هر که بیداری برد بسیار خواهد ساختن در دماغ خود رطوبات غریزی را فنا

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۶۹

تدبیر احتباس

شور با خور چون طبیعت محکمت گردد ولی اسفناج و شلغم بسیار کن در شوربا

تدبیر استفراغ

در طبیعت از حد افزون نرم گردد میل کن از قوابض مثل تفاحیه و افلونیا
مرد باشد چون بنای صحبتش بر پیر زال کر بقوت رستم دستان بود افتد ز ما
روی کردان شو از آن شاهد که باشد زشت روور بدست افتد ز خوبان دلبر حوری لقا
تقویت کن کرده را اول بمعجونیه که هست جمله اجزایش کرفس و فلفل و جوز بوا
بازباز و قرفه و هلیون و مغز نارجیل بهمین و زنجبیل و تو دری و مصطکا
از برای قوت دل می توان ضم ساختن لعل و مروارید و مرجان و عقیق و کهربا
لاجورد و یشم و عود و عنبر و افرنجمشک سنبل و سعد و لسان الثور و جوز الهندبا
گاه از بهر دفع سرعت انزال هم می توانی میل کردن اندکی بر شعشاء
پیش اهل دانش و بینش بچشم خویشتن خون خود ریزی اگر خون کم کنی بر امتلا

تدبیر هواء

چون وبا پیدا شود در خانه باید سوختن مصطکی و عود و عنبر بهر اصلاح هوا
کر بود شاهد در آن اوقات رشک نقش چین رفتنت با او بخلوت نیست جز عین خطا
طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۷۰

مسائل مختلفه

چون بود کوه از شمال شهر و دریا از جنوب هر که خواهد جان خود زان شهر باید شد جلا
کر زن آبستن از حلتیت مسحوقش دهند در زمان فرزند او گردد با مر حق جدا
چون کنی آلوده خون کثیف اعضای طفل موی را هرگز نباشد بر تنش نشو و نما
در نخواهی موی بر عضوی ز بعد کنندش باید از افیون و آب سرکه اش کردن طلا
هر که را در اصل باشد معده و امعا ضعیف غایت جهل است او را خوردن سقمونیا

کر بمالی بر قضیب خویش پیه سوسمارسر بر آرد کاه صحبت بر مثال اژدها
از مرضها در امان هر کس که خواهد چشم خویش چشم خود را که کهی باید کشیدن توتیا
از درون چشم او بیرون نیاید آبله هر که نزدیک ظهورش پای خود بندد حنا
یوسفی را بکر معنی جلوه کر آمد ز فکر تا مکر سویش گشاده پادشه چشم رضا
حامی شرع محمد پادشه با بر که هست آفتاب و ماه را از رای او نور و ضیا
از خدا امیدارم که گیرد هر زمان دشمنش را آن چنان دردی که نپذیرد دوا

قصیده یوسفی در اسماء اجناس ادویه

اشاره

کر کنی کوش سویم از دل و جان مشکلات ترا کنم آسان
کنم از بهر خدمت تو رقم نام هر داروئی بکلک بیان
طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۷۱
کویم اسماء ادویه ز اجناس که نبات است و معدن و حیوان
عون از آن کس طلب کنم که بود آفریننده زمین و زمان
بلکه نبود جز او چو درنکری ظاهر و باطن اشکار و نهان
ساذج هندی آمده بسترخ لعبت بربریه سورنجان
اسطوخودوس موقف الارواح روح جان بسد آمده مرجان
جند بیدستراش بچکان است که کند دفع علت صبیان
نیت جدوار غیر ماه پروین که ملطف بود چو بوزیدان
نرمه را کوی شب و مازد عقص قلی اشخار و حرص دان اشنان
ساج نام درخت سال شده دارو روی آمده سولان

و برز خبازيست تخم نان کلاغ و تخم کتان

بصل الفار آمده اسقیل کو بر و جان فاره را بزبان

لوز بادام و خوخ شفتالوپسته فستق انار دان رمان

لحیه التیس ریش بز می کوی کوریا را فراسیون می خوان

سیر ثوم آمد و پیار بصل مغد و غدو حصیل بادنجان

بزبان عجم بود تنبول پان که آن بوی بد برد ز دهان

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۷۲

پنج مح اصل سوس آمده است که فزاید ازوقی و غیتان

خصیته الثور خایه کاو است که کند کرده سخت چون سندان

نیست اسراش غیر ان سرشی که بکارش برند کفشکران

داروی علت رمد باشداصل آنجا چشم کبود مامیران

تخم نیلوفر است حب النيل پسته غالیه است حب البان

بهمن احمر است بهمین سرخ کش بدل آمد است خولنجان

نبود غیر دارچینی تج که مفید آمده است در خفقان

هند بادلسان ثور بودیقین کاسنی و کاوزبان

قصب السكر آمده نی قند که از آن تازه می شود دل و جان

توتیا سنک بصری آمده است سرمه اثمم بود حضض خولان

غوره حصرم که بی نظیر بوددر زمانی که دم کند طغیان

نبود غیر زعفران کر کم که غم از دل برد چو شاریحان

نام سقمونیا است محموده که شکم می کند از آن سیلان

اسد و ثعلبند روبه و شیرحوت و خرچنگ ماهی و سرطان

سقم بیماری و شفا صحت درد باشد وجع دوا درمان

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۷۳

تفسره بول و غایطست براز نبض باشد عبارت از شریان

راح باشد شراب انکوری که از آن منبسط شود انسان

جزء اعظم عبارت از هنگت که کند عقل و فهم را نقصان

باشد افیون عصاره خشخاش که رسد نفع از آن بخلق جهان

سرفه و نزله را مفید بودنفت دم را زند بینم زمان

دردها را برد تمام از تن لیک نبود بر او نکو اذمان

چار مثقال ملعقه ز عسل لیک از ادویه یکی میدان

ربع مثقال

دانکی و نیم است این چنین آمده است در اوزان

قلب چبود دل و طهال سپرزربه زانو فخذ چه باشد ران

خد رخ و ناصیه جبین باشدشفه وسن بود لب و دندان

کلیه کرده کبد جگر باشدصد رو ثدیست سینه و پستان

چشم گرینده عین باکیه است قلب مشوی بود دل بریان

یوسفی این قصیده از بهرت زد رقم بر صحیفه دوران

که بخوانی و حظ بری کوئی که بر او باد از خدا غفران

دارد امید مغفرت ارچه نامه ادسیه شد از عصیان

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۷۴

زبان را چو در اول این کلام ز حمد و تحیت رساندی بکام

بده ای خردمند روشن ضمیر که گوید چنین یوسفی فقیر

که این نسخه بهر تو کردم رقم ز تدبیر ماکول و مشروب هم

در آن دم که این نسخه منظوم شد بماکول و مشروب موسوم شد

چو از چهره این ماه برقع گشود مرا سال تاریخ آن خوش نمود

فرود آمد این خوان چو شد خاسته بصد نعمتش بخت آراسته

خدایا بمجرومی مفلسان کزین خوان بهر کس نصیبی رسان

در تدبیر ماکول

اشاره

ز حکمت اگر هیچ داری خبر غم خویشتن خورد گر غم مخور

همی کن غذا انقدر اختیار که در معده وقتی که گیرد قرار

شود هضم و زان تن توانا شونده چندان کران تخمه پیدا شود
چو از تخمه کارت بمحنت کشیدازو رغبت کاذب آمد پدید
نمپایدت هیچ خورد آن زمان که ضعف مضاعف شود بیکمان

دگر رغبت صادق آید تراغذا ساختن لایق آید ترا

چو پیدا شود رغبت صداقت نباشد صبوری در آن لایقت

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۷۵

رطوبات صفرا بود مشتعل بمعده چو از جوع شد مشتغل

وز آن جمله زرواب حاصل شود توانائیت زود باطل شود

الا ای که خواهی غذا انقدر که از وی بود نفع و نبود ضرر

دمی بایدت کرد ترک غذا که باقی بود چیزی از

مکن میل اگر حافظ صحتی غذا را بوقتی که بی رغبتی

فائده اولی غذائی که چربست از آن کن حذر

غذائی که چربست از آن کن حذرو کر نه رسد معده ات را ضرر

مخور چون هوا کرم شد زان غذا که بالفعل باشد حرارت نما

که باطن شود کرم چون ظاهرت پشیمانی آید از آن آخرت

که در تن حرارت چو بسیار کشت همی بایدت زار و بیمار کشت

فائده آخری هوا را برودت چو دارد شود

هوا را برودت چو دارد شودمخور آنچه بالفعل بارد بود

که کرد و درونت خنک چون برون برودت پدید آید از حد فزون

حرارت شود در تو نقصان پذیربعصیان هضم آئی آخر اسیر

فائده بروزی چو خو کردی ای کامکار

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۷۶

بروزی چو خو کردی ای کامکار که یکبار چیزی خوری یا دو بار

مکن ترک چیزی که خوشد تراو کر نه درافتی برنج و عنا

فائده چو خوردی غذای غلیظ ای پسر

چو خوردی غذای غلیظ ای پسرغذای لطیف از پی آن مخور

غذا را بتعجیل خور آن چنان که در یک زمان فارغ آئی از آن

فائده غذا ناکدشته ز معده ترا

غذا ناکدشته ز معده تراد کرباره منمای میل غذا

ز تکثیر الوان حذر کن حذر که زدای بسی رنجت آید بسر

فائده غذائی که نازک بود زینهار

غذائی که نازک بود زینهارز بعد ریاضت مکن اختیار

مکن جز غذای لذیذ اختیار میسر کرت می شود زینهار

تناول مکن لیک بسیار از ان که بسیار بیمار کشته شد از ان

فائده طعامی که از طعم خالی بود

طعامی که از طعم خالی بود ترا ای که مقدار عالی بود

تناول نباید نمودن مدام که ساقط کند رغبت را تمام

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۷۷

فائده طریق حکیمانه مسلوک دار

طریق حکیمانه مسلوک دارز ترشی فراوان مکن اختیار

که پیری بزودی پدید آیدت دمادم ضعیفی بیفزایدت

فائده ز چیزی که شور است افزون ز حد

ز چیزی که شور است افزون ز حد مخور گر نه دشمن جان خود

که ناکه شود زار و لاغر تنت شود تیره هم دیده روشنت

فائده ز قانون حکمت عنان برمتاب

ز قانون حکمت عنان برمتاب مخور آنچه شیرین بود بیحساب

که گردد حرارت بسی حاصلت بجان آید از ناتوانی دلت

فائده چو حوزوی ز چیزی که بیطعم بود

چو حوزوی ز چیزی که بیطعم بود بشور از پیش میل باید نمود
ور از چیز شوری خوری زان چه غم تناول کنی چون ز بیطعم هم
و کر خورده گردد ز ترشی ترا بشیرینی آن لحظه رغبت نما
اگر خورده ز آنچه شیرین بود ترش از پیش خور که رسم این بود
مخور سر که را با برنج ای فقیر که ناکه بقولنج کردی اسیر
طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۷۸
بصحت نماند ترا هیچ قرب تناول کنی تخم مرغ ار تبرب
بانکس که از عقل نور و ضیا است بهم ترب و جفرا ت خوردن خطا است
تناول مکن خربزه با عسل که در تندرستیت آید خلل
مخور شیر و انجیر با یکدگر که خواهد رسانید از آنت ضرر
مکن جمع در اکل قیچی و سیر مکن بیضه مرغ هم با پنیر
ز صحت ندانم چسان بر خوری که انکور و کله بهم در خوری
انار و هریسه بهم خوردنت مرضها پدید آورد در تنت
نباشد بجز شیوه جاهلی بجفرا ت اگر کس خورد باقلی
کند مرد حکمت شناس احتراز از اکل کبوتر بچه با پیاز
پیاز ار خورد مرد با پودنه از آتش زیانها رسد سود نه
منه جز براه سلامت قدم تناول مکن شیر و ماهی بهم
که آخر تولد کند زان جذام تو دانی دگر گفتمت و السلام
اگر صحتت باید ای هوشیار نه تدبیر بد خویش را هوشدار

مخور آب و امثال آن ناشتا که کردی برنج و عنا مبتلا

مرو تا توان جز براه صواب مکن در میان غذا میل آب

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۷۹

که در هضم نقصان پدید آیدت ندامت بسی زان بدید آیدت

دگر معده کرم باشد ترامیان غذا آب خوردن ردا

مخور آب در پی چو خوردی طعام که کردد از

آن معده را کار خام

چو خوردی غذا و زمانی گذشت همی شایدت مایل آب کشت

بتشریف صحبت چو داد تو دادنکار پری پیکری حور زاد

مخور آب و یکدم صبوری نمای بدانش ترا گر محیطست رای

کز این شیوه حالات بدید زات مرضهای بیحد و عد آیدت

بحمام اگر درکشی آب سردکشاند ترا جانب رنج و درد

ز حمام هرکه برون آمدی اگر نه ز اهل جنون آمدی

مخور یک زمان آب از بیش و کم فراوان مکن بر تن خود ستم

کرت هست کوش نصیحت شنوبه آب از پی میوه مایل مشو

که در تن رطوبات حاصل شودز بیماریت کار مشکل شود

به بیش آیدت از مرض مشکلات خوری آب چون از پی مسهلات

کشد ناتوانی فزون از حساب هر آن کس که در شب کند میل آب

تنت را کشاید بدق نرم نرم اگر خو کنی خوردن آب گرم

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۸۰

دگر گرم باشی و از آب سردیاشامی آئی گرفتار درد

مرا و ترا واجب است اجتناب ز کوکرد آب کچ آب و مس آب

ز اشجار آب وز آبی که هست بطرف نیستان فرو شویدست

بآبی که شور است یا تیره هم نباید شدن مائل ای محترم

اگر عاقلی دار خود را نگاه هم از آب چشمه هم از آب چاه

که این هر دو خالی ز غلظت نیندنتت را بجز عین علت نیند

دلت را ز دانش اگر هست بوی مکن جمع با آب چه آب جوی

که از نفع امعا و درد درون قد چون الف کرددت همچو نون

رسانم بسمع شریف سخن رو از آب کاریز پرهیز کن

که دور است بیشک لطافت از ان ز راحت رسد بیش آفت از ان

چو خاطر کشد سوی آبت نخست بیاید ترا آب انهار جنست

که بر آب انهار شد مستزاد لطافت ز تاثیر خورشید و باد

ور از

آب انهار آن آب را طلب داری اصحاب و احباب را

که موجود باشد در آن چند چیز نکوتر بود نزد اهل تمیز

یکی آنکه بر سنک جاری بود دویم از بلندی به پستی رود

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۸۱

سیم آنکه وزنش سبکتر فتاد چهارم رود تند مانند باد

فراوان بود پنجم از بهر آن که یابد ز تاثیر مفسد امان

ششم آنکه شیرین و ش آید ترا چو لعل بتان دلکش آید ترا

بود هفتمین آنکه آید ز دوربدانسان که از چشمه مهر نور

نباشد جز از هشتم ای هوشیار که باشد بسوی شمالش گذار

ازینگونه کر آب افتد بدست ترا حافظ و محدث صحت است

چو می داخل جنس مشروب بودو ذکرش یکی شمه واجب نمود

مشو مائل می چو آمد حرام بشرع محمد علیه السلام

بدانسان که می در شریعت بد است بحکمت بود هم بدای حق پرست

چو از آنکه نفع از قلیش بود قلیش به بسیار مفضی بود

ز اندازه چون خورده شد بیشتر باعضای باطن رساند ضرر

ورت کثرت شرب شد بر دوام گرفتار مانی برنج مدام

تشنج فرو گیرد استوار تولد کند رعشه پایان کار

خاتمه: ندانم که آخر چه آرم بجای

ندانم که آخر چه آرم بجای بر اتمام این نامه شکر خدای

طب یوسفی (جامع الفوائد)، ص: ۱۸۲

خدائی که لطف و کرم ان اوست غذای دل و جانم از خوان اوست

رحیمی که از دانه‌های لطیف مهیا کند رزق مور ضعیف

لطیفی که نتوان بصد روزگارز الطاف او اندکی را شمار

مرا از کرم داد توفیق آن که کردم ازینگونه نظمی عیان

برآورد از لطف خود حاجتم عطا کرد بیحد و عد نعمتم

ز غمهای او باد سامان من فدای ره او دل و جان من

در زمان دولت بیزوال و او ان سلطنت بيمثال سلطان بن السلطان ناصر الدین شاه قاجار ولی نعمت کل ممالک
محروسه ایران مکن الله اعاویه

فی درکات النیران الذی قال فی حقه الادیب الآتی ذکره لناصر الدّین شاهنشاه ایران

علوّ قدر تمنّی کلّ سلطان افنی سمّ الظّلم احیی العدل حضرته

و صیّر الأرض روض العدن للزّانی برهان ذا القول یا هذا و شاهده

صندوق عدل ترفی وسط میدان از جهت اسعاف مدعو بعض اولیا و انجاح

مرجو من لا- یلیق مخالفته من الاصدقاء ادیب کامل دانشور و ادیب فاضل هنرپرور و طیب عامل معتبر میرزا عبد المطلب کاشانی در صدد تهذیب و تنقیح و توضیح و تصحیح نسخه طب یوسفی برآمده بسعی و اهتمامش صورت اتمام و سمت اختتام پذیرفت سنه ۱۲۸۵[۴]

[۱] یوسفی هروی، یوسف بن محمد، طب یوسفی (جامع الفوائد)، ۱جلد، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۲ ه.ش.

[۲] یوسفی هروی، یوسف بن محمد، طب یوسفی (جامع الفوائد)، ۱جلد، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۲ ه.ش.

[۳] یوسفی هروی، یوسف بن محمد، طب یوسفی (جامع الفوائد)، ۱جلد، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۲ ه.ش.

[۴] یوسفی هروی، یوسف بن محمد، طب یوسفی (جامع الفوائد)، ۱جلد، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۲ ه.ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

